

نگاهی گذرا به دومین سمینار کشتار زندانیان سیاسی

شهاب شکوهی بقیه در صفحه 9

.....

* دیدگاه *

شیوهی پروکروستی در نوتاریخ‌نگاری



خسرو پارسا بقیه در صفحه 10

گرامی داشت یاد و خاطره قربانیان کشتار ۶۷
در نوزدهمین سالگرد آن

یادمان زیباترین فرزندان آفتاب و باد در دشت خاوران

گزارش اختصاصی آوای دانشگاه بقیه در صفحه 13

.....

دنباله بخش اول مقاله :

آقای نگهدار، اشتباه میکنید، شما هیچ نیاموخته اید!

علی اکبر شالگونی بقیه در صفحه 14

.....

با یاد یاران :

آن عاشقان شرز که با شب نزیستند

رفتند و شهر خفته ندانست، کیستند.

چرا " خودی " ها در رابطه با چگونگی ابعاد جنایت کشتار
خونین دو تابستان ۶۰ و ۶۷ لب تر نمی کنند؟!

امیر جواهری لنگرودی بقیه در صفحه 19

.....

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان

درپاره برگزاری کنگره دوازدهم

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

بقیه در صفحه 2

.....

قطعه‌نامه سیاسی کنگره 12 سازمان:

اوضاع سیاسی و وظایف ما

بقیه در صفحه 2

.....

به انگیزه سالگرد فاجعه شهریور 67

ضرورت نفی مجازات اعدام هم در پوزیسیون،

هم در اپوزیسیون !

آرش کمانگر بقیه در صفحه 7

.....

بیانیه کمیته مرکزی سازمان، به مناسبت

یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷

یادی همواره ماندگار درحافظه تاریخی مردم ما!



بقیه در صفحه 12

.....

بیانیه کانون نویسندگان ایران

باز هم سرکوب، باز هم محاکمه و زندان!

مردم آزادهی ایران، آزادگان جهان

بقیه در صفحه 6

.....

اطلاعیه کمیته مرکزی

درباره برگزاری کنگره دوازدهم سازمان کارگران انقلابی

ایران(راه کارگر)

کنگره سالانه سازمان در مرداد ماه و با حضور اعضاء و شماری مهمان برگزار شد. کنگره با گزینش هیئت اداره کننده و با اعلام یک دقیقه سکوت بیاد جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم شروع بکار کرد.

آنگاه آئین نامه اداره کنگره که مصوب کنگره های قبلی بود، مورد تأیید کنگره دوازدهم قرار گرفت و مقرر شد که همین آئین نامه راهنمای اداره کنگره باشد.

دستور کار کنگره:

دستور کار پیشنهادی کمیته مرکزی مورد بررسی و تصویب قرار گرفت. محورهای اصلی دستور کار کنگره چنین بودند:

- ۱- بررسی گزارش سیاسی - سند پیشنهادی کمیسیون سیاسی در مسائل داخلی
- ۲- بررسی گزارش سیاسی - سند مسائل بین المللی
- ۳- بررسی گزارش عملکرد کمیته مرکزی، نهادها و ارگان های تشکیلاتی به همراه اسناد ضمیمه، و نیز گزارش کمیسیون مرکزی نظارت مرکزی و رسیدگی به شکایات
- ۴- انتخاب کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی نظارت و رسیدگی به شکایات

مباحثات مفصلی حول نقد و بررسی سند سیاسی، با مشارکت فعال اعضاء و برخی از مهمانان صورت گرفت. مباحثات و نقد های به عمل آمده هم شامل ساختار و کلیات سند بود و هم ناظر بر نکات اصلاحی متعدد در هر کدام از بندها و تدقیق برخی فرمول بندی های سند. نهایتاً کمیسیونی برای جمع بندی و دسته بندی کردن انتقادات و پیشنهادات به عمل آمده و انجام اصلاحات لازم بر اساس آن ها، جهت ارائه مجدد سند به کنگره برای تصویب نهایی تعیین شد. خواننده گان عزیز می توانند با مقایسه سند پیش نویس اولیه که در سایت سازمان موجود است و سند نهایی که در پی این گزارش آمده است، به کم و کیف تغییرات انجام شده پی ببرند. اما بطور خلاصه این تغییرات شامل مجموعه ای از اصلاحات می گردد که تغییر عنوان سند از پیش نویس قطعنامه سیاسی به "سند سیاسی و وظایف ما"، و افزودن بند تازه ای بعنوان بند اول درباره بحران اقتصادی و اجتماعی و تأکید بر اهمیت ورود جنبش های اجتماعی و طبقاتی به دور تازه ای از چالش ها (و در نتیجه قرار گرفتن بند 1 سابق به عنوان بند 2 سند اصلاح شده) و انجام تغییراتی در برخی فرمول بندی ها و حذف پاره ای از عبارات، نکات اصلی اصلاحات به عمل آمده را تشکیل می دهند.

سند سیاسی بهر تغییرات پیشنهادی در آن پس از انجام بحث های مفصلی، نهایتاً با ۷۸٪ آراء اعضاء شرکت کننده در کنگره به تصویب رسید.

درباره گزارش سیاسی-بخش بین المللی، پس از انجام مباحثات اولیه و باتوجه به این که سند مزبور به موقع به پیش مباحثات کنگره ارائه نشده بود و در نتیجه مباحثات لازم حول آن صورت نگرفته بود، و باتوجه به ضیق وقت، کنگره تصمیم گیری در مورد آن را به پس از انجام مباحثات لازم و به نشستی از اعضاء سازمان موکول کرد.

پس از بحث درباره عملکرد سازمان و از جمله کمیته مرکزی و تصویب آن، و انتخاب اعضاء کمیته مرکزی جدید و کمیسیون نظارت مرکزی و بررسی شکایات، کنگره سازمان با سخنان زیر که توسط یکی از اعضاء هیئت گرداننده ایراد شد به پایان رسید:

"بنام جان باختگان راه آزادی، برابری و سوسیالیسم و بیاد آنان کنگره دوازدهم را آغاز کردیم. در عزمی مبارزاتی با همه کوشندگان جنبش های کارگری، زنان، ملی، 30/۳۸۶/۶/۸ دانشجویی و جوانان، جنبش اکثریت عظیم برای اکثریت عظیم به افتخار همه آتلی که در راه آزادی، برابری و کمونیسم مبارزه می کنند و ما با عزم راسخ در پیوند ژرف و گسترده تر با جنبش های کارگری، رفیع ستم ملی، زنان و جوانان، به افتخار جنبش خودمان و سرود خوانان با سرود انترناسیونال کنگره را به پایان می بریم. فردا از آن ماست"

08-2007

قطعنامه سیاسی کنگره 12 سازمان:

اوضاع سیاسی و وظایف ما

ایران یکی از حساس ترین دوره های تاریخ معاصر خود را از سر میگذراند. دوره ای که پیکار برای آزادی و حاکمیت مردم ایران با ضرورت عقب کشیدن از لبه پرتگاهی که در برابر ما دهان گشوده، به طور جدایی ناپذیر گره خورده است. تنها یک جنبش توده ای - تاریخی برخاسته از خواست ها و نیاز های اکثریت قاطع مردم ایران میتواند چنین پیکار سرنوشت سازی را به انجام برساند. برای درک روشنی از الزامات شکل گیری این جنبش لازم است به عواملی که در اوضاع کنونی بر شرایط پیکارهای سیاسی- طبقاتی اثر میگذارند، توجه داشته باشیم. مهم ترین اینها عبارتند از:

۱ - بحران اقتصادی- اجتماعی که نتیجه مستقیم ادامه سیاست های نولیبرالی جمهوری اسلامی است، در سال گذشته شدت بیشتری یافته است. تحریم های اقتصادی مصوب شورای امنیت سازمان ملل نیز به سهم خود بر دامنه بحران اقتصادی افزوده است. تعطیلی کارخانجات و واحدهای اقتصادی و خصوصی سازی های گسترده هم چنان ادامه داشته؛ عدم پرداخت حقوق و مزایای کارگران و کارمندان جزء بر تنگدستی آنان افزوده است. هم اکنون روشن است که بحران ساختاری مژمن اقتصاد همچنان عمیق تر میشود و نابرابری های طبقاتی و تشدید تبهیستی اکثریت بزرگ مردم با آهنگی شتابان افزایش مییابد. البته این در حالی است که در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی، موقعیت مالی جمهوری اسلامی چندان بد نیست. اما این تقابل در تشدید بحران اقتصادی کشور و عدم شکندگی موقعیت مالی رژیم، متأسفانه کمکی به وضع فلاکت بار اکثریت عظیم مردم نمیکند، بلکه برعکس، فشار را بر آنها افزایش میدهد. در واقع قدرت مانور مالی رژیم نه تنها در جهت بهبود شرایط زندگی مادی اکثریت مردم کشور نیست، بلکه فرصت و تکیه گاهی برای رهبران رژیم فراهم میآورد که بی توجه به عمیق تر شدن فلاکت توده ای، با تعقیب سیاست های کلان اقتصادی کنونی و ماجراجویی های بین المللی، همچنان میدان مانور داشته باشد. در مقابل تهاجم نولیبرالی رژیم، کارگران و حقوق بگیران به دفاع از خود برخاسته اند و علیرغم سرکوب خشن و تمهیدات مختلف، موج اعتصابات و اعتراضات بر محور مطالبات طبقاتی در طی سال فروکش نکرده است. پافشاری آشکار میان فعالان کارگری بخش های مختلف، به ویژه در مقطع برگزاری اول ماه مه، نشانه ورود جنبش به دوره ای جدید از چالش ها را نوید میدهد. این آن پایه محکمی است که بنیاد سازمان دهی مبارزه کمنیستی بر آن استوار است و بدین لحاظ جنبش در وضعیتی مطلوب تر از گذشته قرار دارد.

۲ - بحران رویارویی جمهوری اسلامی و آمریکا، عملی که بر همه تحولات کشور و صف آراییی های سیاسی آن عمیقاً اثر میگذارد و به احتمال زیاد، در آینده قابل پیش بینی نیز همچنان اثر خواهد گذاشت. گرچه آغاز مذاکرات رسمی در هفتم خرداد میان سفرای دو طرف در بغداد) بعد از ۲۸ سال نبود روابط رسمی دیپلماتیک، میتواند نقطه عطفی در جهت کنترل بحران باشد، اما نشانه ای از کم رنگ شدن علل و زمینه های بحران دیده نمیشود. طرف فعال این بحران آمریکا ست نه جمهوری اسلامی. نگاهی به خطوط اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی از ماجرای یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به بعد و حتی جلوتر از آن تر دیدی باقی نمیگذارد که این رژیم در پی کنار آمدن با آمریکا است، اما در طرح خاورمیانه ای آمریکا رژیمی نا مطلوب به حساب مییابد. " تغییر رژیم " یعنی استراتژی اعلام شده آمریکا در مورد ایران، یکی از مهم ترین عناصر سیاست بزرگ و بلند مدت خاورمیانه ای آن است. این سیاست خصمیت و اکتشی ندارد، بلکه با نیازهای برخاسته از طرح عمومی حفظ و تقویت هژمونی جهانی آمریکا تنظیم میشود یا تغییر مییابد. مثلاً بر مبنای همین طرح بود که جمهوری اسلامی در ژانویه ۲۰۰۲ جزو رژیم های " محور شرارت " اعلام شد، اما هفت ماه بعد از آن (در اوت ۲۰۰۲) بود که منابع اطلاعاتی آمریکا اعلام کردند که ایران دو مرکز فعالیت های هسته ای در حال ساختمان را به آژانس بین المللی انرژی هسته ای گزارش نکرده است. به عبارت دیگر، مسأله هسته ای علت تشدید بحران نبود، توجیهی برای آن بود. حتی ناکامی های سیاست خاورمیانه ای آمریکا نیز موضع خصمانه آن را نسبت به جمهوری اسلامی تغییر نداده، تقویت کرده است. در واقع ناکامی سیاست آمریکا در همه محورهای بحران خاورمیانه بزرگ، مخصوصاً در عراق و افغانستان و لبنان و فلسطین، موقعیت جمهوری اسلامی را به نحو بی سابقه ای در منطقه تقویت کرده و درست به همین دلیل، مسأله " تغییر رژیم " ایران را برای سیاست گزاران آمریکا (با بسیاری از آنها) بیش از پیش جدی تر ساخته است. تا جایی که در شش - هفت ماه گذشته، رهبران آمریکا با متهم کردن جمهوری اسلامی به تجهیز و تعلیم نظامی مخالفان مسلح آمریکا در عراق، عملاً مسأله ایران را نه تنها با برنامه هسته ای رژیم، بلکه به طور مستقیم با داغ ترین بحران بین المللی، یعنی بحران عراق، گره میزنند. حتی اگر آمریکا در عراق و سایر کانون های بحران خاورمیانه کاملاً شکست بخورد، ضرورت مهار جمهوری اسلامی برای رهبران آمریکا پر اهمیت تر خواهد شد. همه قراین نشان میدهد که رهبران جمهوری اسلامی نیز " تغییر رژیم " را یکی از بایست های سیاست آمریکا در مورد ایران ارزیابی میکنند. و از این جاست که ضمن استفاده از دیپلماسی فعال برای کنار آمدن با آمریکا، خود را برای بدترین سناریو های ممکن آماده میکنند و سیاست چانه زنی بر لبه پرتگاه را کار ساز میدانند. هدف عمده غالب سیاست ها و برنامه ریزی های آنها در حوزه های مختلف این است که هزینه سیاست " تغییر رژیم " را تا حد ممکن برای

اوضاع سیاسی و وظایف ما

امریکایی‌ها سنگین‌تر کنند، تا از این طریق آنها را به تجدید نظر در آن وادار سازند. با توجه به این ملاحظات، بحران رویارویی جمهوری اسلامی و آمریکا را نباید فقط به احتمال یا عدم احتمال درگیری نظامی مستقیم میان آنها کاهش داد. استراتژی "تغییر رژیم" ضرورتاً با درگیری نظامی مستقیم و ضربتی ارتباطی ندارد، بلکه میتواند از طریق جنگ کم‌شتاب یا غیر مستقیم پیش برود. حقیقت این است که استراتژی جنگ کم‌شتاب اکنون مدت هاست آغاز شده و در دو محور بسیار مهم پیش می‌رود: اولاً در طرح تحریم‌های شورای امنیت سازمان ملل که به احتمال زیاد مرتباً تشدید خواهد شد، و ثانیاً در تلاش برای تحت نفوذ در آوردن جریان‌های مخالف جمهوری اسلامی، به ویژه در سیاست نسبتاً علنی برای تقویت گرایش‌های جدایی طلبانه در میان ملت‌های ایران، که هر دو فشارهای سنگینی را بر جمهوری اسلامی وارد می‌سازند.

۳ - آرایش رژیم خود را مقابل با رویارویی‌های احتمالی پیش رو. رهبران جمهوری اسلامی خود را برای دوره طولانی و دشواری از رویارویی‌های خارجی و چالش‌های بزرگ داخلی آماده میکنند. بدون توجه به این تدارک، جهت عمده بسیاری از آرایش‌ها و سیاست‌های آنها نامفهوم خواهد ماند. با اندکی دقت میتوان دید که اکنون غالب اقدامات رژیم با در نظر گرفتن ضرورت‌های آرایش نظامی صورت می‌گیرد. **الف - دولت احمدی نژاد** که خود با قدرتمندتر شدن نظامی - امنیتی‌ها در نهادهای تصمیم‌گیری رژیم روی کار آمده، با تمام نیرو در جهت نظامی و امنیتی کردن ساختارهای قدرت و حتی فضای عمومی کشور کار میکند. مثلاً در دو سال گذشته اکثر قرارداد‌های به اصطلاح عمرانی (از قبیل راه‌سازی و سدسازی و غیره) که ظاهراً هیچ ربطی به مسائل نظامی ندارند، به شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران واگذار شده‌اند. البته به نظر می‌رسد رهبران رژیم میدانند که در مقابل حملات نظامی مستقیم آمریکا (یا حتی اسرائیل) توان ایستادگی زیادی ندارند، بنابراین سعی میکنند اولاً از دادن هر نوع بهانه برای درگیری نظامی مستقیم با آمریکا اجتناب کنند؛ ثانیاً توان خود را برای درگیر شدن در جنگ فرسایشی و ایدئولوژیک علی‌ه‌ای آمریکا، چه در داخل ایران و چه در خارج از آن، بالا ببرند، ثالثاً نیروی نظامی کارآمدی برای کنترل اوضاع داخلی داشته باشند تا از هم‌زمانی حرکت‌های داخلی با حملات خارجی جلوگیری کنند. **ب -** در سیاست خارجی رژیم، تلاش برای جلب افکار عمومی مسلمانان و مخصوصاً عربی‌ها جایگاهی بسیار کلیدی دارد. این نشان میدهد که رژیم خود را در انزوا مینماید و به تلاش‌های دیپلماتیک‌اش چندان امیدی ندارد و بنابراین تلاش برای جلب افکار عمومی عربی‌ها و مسلمانان می‌خواهد اولاً هزینه حمله نظامی را در محاسبات استراتژیست‌های آمریکایی بالاتر ببرد، ثانیاً تا حد ممکن دولت‌های عرب و مسلمانان را از حمایت فعال از استراتژی نظامی آمریکا باز دارد. در همین راستاست که سال جاری را "سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی" نامیده‌اند و خامنه‌ای در سالروز مرگ خمینی تا آنجا پیش رفت که گفت: بنیاد اصلی هویت ما اسلام است و نه تشیع. بعضی‌ها این تمرکز رژیم روی جلب افکار عمومی عربی‌ها و مسلمانان را نشانه اصول‌گرایی یا موقعیت محکم آن در مقابل آمریکا به حساب می‌آورند. اما این برداشت با واقعیت‌ها خوانایی ندارد. حقیقت این است که در پشت این تظاهر به اصول‌گرایی، جمهوری اسلامی سیاست خارجی بسیار فرصت طلبانه‌ای را پیش می‌برد. مثلاً در خیلی از کشورها منطقه می‌کوشد با متحدان آمریکا روابط خوب و حتی دوستانه‌ای داشته باشد.

افغانستان و دولت دست نشانده آمریکا روابط بسیار دوستانه‌ای دارد؛ با تمام نیرو برای از سرگیری روابط دیپلماتیک با مصر تلاش میکند؛ می‌کوشد با ترکیه، پاکستان، آذربایجان و گرجستان که همه متحدان نزدیک آمریکا در منطقه محسوب میشوند، روابط فعال و خوبی داشته باشد؛ و مهم‌تر از اینها، تلاش برای حفظ رابطه خوب و حتی دوستانه با عربستان سعودی و سایر کشورهای عضو "شورای همکاری خلیج" را به یکی از محورهای ثابت سیاست خارجی خود تبدیل کرده است و در این جهت تا آنجا پیش رفته که با پیش کشیدن این طرح ده ماده‌ای در "فوروم اقتصادی دوحه" (توسط حسن روحانی در اوایل آوریل گذشته) خواهان همکاری همه جانبه با آن کشورها و تشکیل "سازمان همکاری و امنیت خلیج فارس" شده است. اینها همه نشان میدهد که رهبران جمهوری اسلامی خود را در وضعیت بسیار دشوار و شکننده‌ای می‌بینند و حاضرند برای حفظ موجودیت رژیم‌شان به هر سازشی تن بدهند. البته در کنار اینها، سیاست‌های دیگری هم دنبال میشوند، از تقویت حزب الله لبنان و جیش المهدی مقتدا صدر در عراق و حمایت از حماس در فلسطین گرفته تا تلاش برای عضویت در "سازمان همکاری شانگهای" و ایجاد روابط ویژه با روسیه و چین و حتی برقراری روابط همکاری فعال به اصطلاح "ضد امپریالیستی" با بعضی حکومت‌های آمریکایی لاتین. اما دقت در همه این روابط تردیدی باقی نمی‌گذارد که منطق حاکم بر همه آنها از ضرورت‌های آرایش دفاعی برمیخیزد. **ج -** جهت سرکوب‌های رژیم نیز همین منطق آرایش دفاعی را نشان میدهد. این سرکوب‌ها در دو سطح متفاوت صورت می‌گیرد: در مقابله با حرکت‌های ملت‌های زیر ستم عملاً نوعی حکومت نظامی برقرار شده است و مخصوصاً در بلوچستان و خوزستان و کردستان، زیر پوشش مقابله با جریان‌هایی که عملیات مسلحانه انجام میدهند، اعدام‌ها و سرکوب‌های بسیار گسترده و بی‌رحمانه‌ای راه انداخته‌اند. در سطح دیگر، هدف سرکوب‌ها (مثلاً در برخورد با جنبش‌های کارگران و زنان و دانشجویان) عمدتاً سد کردن روند سازمان‌یابی مستقل است. به عبارت دیگر، رژیم دریافته است که سرکوب این جنبش‌ها در شرایط کنونی، اگر ممکن هم باشد، به لحاظ سیاسی بسیار پر هزینه خواهد بود، بنابراین می‌کوشد آنها را از رسیدن به نقطه بلوربندی تشکیلاتی بازدارد. در این سطح هنوز مجازات‌ها و

خشونت‌ها به سنگینی سطح اول نیست. اما هر چه دامنه حرکت‌ها و ناراضی‌های مردم گسترده‌تر میشود و رژیم موقعیت خود را در مقابل مردم شکننده‌تر مینماید، تفاوت‌های این دو سطح سرکوب کم‌رنگ‌تر میگردد. مثلاً سرکوب منتهی گسترده‌ای که تحت عنوان "ارتقاء امنیت اجتماعی" از اول اردیبهشت شروع شده، به یک حکومت نظامی سراسری شباهت پیدا میکند. طبق آمار مقامات خود رژیم در طول ماه‌های اردیبهشت و خرداد، بیش از صد و پنجاه هزار نفر از زنان به اتهام "بدحجابی" بازداشت شده‌اند؛ هزاران نفر از افراد بی‌خانمان و معاند به نام "اراندل و اوباش" و "معتادان خطرناک" دستگیر شده‌اند؛ عده زیادی از فعالان دانشجویی به اتهام "توهین به مقدسات" دستگیر یا از دانشگاه‌ها اخراج و شمار چشم‌گیری از استادان دانشگاه‌ها "پاک‌سازی" شده‌اند؛ بار دیگر یورش بسیار وسیعی برای جمع‌آوری ماهواره‌ها و سی‌دی‌های غیرمجاز" راه افتاده؛ عده زیادی از ایرانیان مقیم خارج هنگام بازدید از ایران به بهانه‌های مختلف دستگیر شده‌اند و بعضی‌ها رسماً به جاسوسی برای آمریکا متهم شده‌اند. و مهم‌تر از همه این است که این بار بگیر و ببندها ظاهراً خصلت دوره‌ای و زودگذر ندارد، زیرا دارند ساختارهای خاصی برای این نوع سرکوب‌ها به وجود می‌آورند. و مسئولان دستگاه‌های اصلی اجرای این طرح، در "همایش میانی و راهبردهای افزایش امنیت اجتماعی" که در اواخر خرداد در تهران برگزار شد، آشکارا اعلام کردند که این طرح برای نشان دادن "کارآمدی حکومت" ضروری است و "به‌طور مستمر" باید اجرا شود. **د -** سیاست مستضعف‌نهادی رژیم نیز که حالا دولت احمدی نژاد سنگ آن را به سینه می‌زند، در همین راستاست. می‌خواهند اولاً بخش‌گرایان شده‌ای را به صورت نیروی نان‌خور شبه نظامی (بسج) و عمدتاً برای مقابله با اشتغال حرکت‌های توده‌ای در خدمت داشته باشند؛ ثانیاً تا حد امکان از اشتغال حرکت‌های اعتراضی توده عظیم تهراندستان، که در شرایط حساس کنونی میتوانند تعادل نظام را به هم بریزند، جلوگیری کنند. **ه -** سیاست تمرکززدایی دولت احمدی نژاد نیز همین جهت را نشان میدهد. مثلاً انحلال سازمان برنامه و بودجه و استانی کردن آن، از یک طرف نظری به مسأله ملی دارد، و از طرف دیگر می‌خواهد کنترل هسته مرکزی قدرت (یعنی زیرمجموعه دستگاه ولایت با نهاد‌های امنیتی - نظامی‌اش) را بر چگونگی هزینه‌بدهی‌های عمرانی استان‌ها تقویت کند. **و -** سیاست آشتی با ناسیونالیسم ایرانی نیز در همین راستاست. تجدید نظر آشکار در گفتمان رسمی رژیم نسبت به عید نوروز و چهارشنبه سوری، و به‌طور کلی، در ارتباط با میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام به حد کافی گویاست. **ز -** فرمان‌نامه‌ای در باره اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی که به معنای وارونه‌سازی کامل این اصل است، بیانگر یک سیاست تمام‌عیار لیبرالی است و در عین حال در لحظه کنونی نیازهای بلافصل بقای رژیم را نیز در نظر دارد. به نظر می‌رسد این سیاست خصوصی‌سازی‌های گسترده می‌خواهد اولاً "بخش‌های مختلف بورژوازی را به حمایت کامل از نظام بکشاند؛ ثانیاً برای خزانه دولت منابع مالی لازم برای رویارویی‌های احتمالی پیش رو فراهم آورد؛ ثالثاً با کاستن از بار مسئولیت‌های اقتصادی مستقیم دولت، کارآمدی دستگاه دولت را در حوزه امورهای مورد نظر دوره پیش رو بالا ببرد؛ و بالاخره با گسترش بخش خصوصی اختلافات بالایی‌ها بر سر کنترل منابع مالی و اقتصادی را کاهش بدهد و در عین حال دریچه‌ای برای پیوند با سرمایه جهانی (مخصوصاً برای کند کردن گسترش تحریم‌های اقتصادی) باز کند. خلاصه، همه این سیاست‌ها نشان میدهند که آرایش دفاعی برای حفظ موجودیت رژیم اکنون در صدر اولویت‌های رهبران جمهوری اسلامی قرار دارد.

۴ - عمیق‌تر شدن شکاف در میان جریان‌های ولایی دولت حکومت. برخلاف پیش‌بینی بسیاری از ناظران سیاسی، روی کار آمدن دولت احمدی نژاد به یک پارچگی جریان‌های ولایی نیانجامید و حتی عملکرد این دولت اختلافات میان آنها را عمیق‌تر ساخت. انتخابات مجلس خبرگان و شوراها در سال گذشته که عملاً موقعیت رفسنجانی و متحدان او را تقویت کرد، شاهد این واقعیت بود. محورهای اصلی اختلافات چنین است: **یک -** سیاست‌های اقتصادی دولت که اکثر جریان‌های حکومتی، از اصلاح‌طلبان "جبهه مشارکت" گرفته تا ولایت‌مداران "حزب مؤتلفه اسلامی" را در مقابل دولت احمدی نژاد به نوعی ائتلاف عملی واداشته است. همه اینها، با توجه به هم‌رایی محکمی که اکنون برسر ضرورت و فوریت خصوصی‌سازی‌ها در میان طبقه حاکم به وجود آمده، دولت احمدی نژاد را به بی‌اعتنایی به مکانیسم‌های بازار و کندکاری در اجرای سیاست‌های اعلام شده مربوط به اصل ۴۴ قانون اساسی متهم میکنند. **دو -** منازعه بر سر چگونگی کنترل و هزینه‌دهی کلان‌نفتی که در رابطه با آن، سازمان‌ها و شرکت‌های وابسته به سپاه، از طریق دولت احمدی نژاد، نقش برتری پیدا کرده‌اند. **سه -** نحوه برخورد دولت احمدی نژاد با بحران هسته‌ای که از طرف بخش بزرگی از محافظه‌کاران در هم‌سو با رفسنجانی و متحدان او، نسنجیده و تحریک‌آمیز ارزیابی میشود. به این ترتیب، تغییر آرایشی در میان جریان‌های درونی حکومت صورت می‌گیرد که نمیتواند در صف آرائی عمومی نیروهای سیاسی کشور در آینده بی‌تأثیر باشد.

۵ - تغییرات چشم‌گیر در صفوف اپوزیسیون. ورشکستگی کامل اصلاح‌طلبان حکومتی؛ تشدید بحران رویارویی رژیم با آمریکا و پررنگ‌تر شدن خطر جنگ و تحریم‌های اقتصادی؛ آشکارتر شدن نتایج فاجعه‌بار اشغال عراق از طرف آمریکا و رسوایی طرح "دموکراسی" آمریکایی در خاورمیانه؛ و بالاخره گسترش بی‌وقفه فلاکت توده‌ای و نابرابری‌های طبقاتی تکان‌دهنده در سراسر کشور، تغییرات مهم و چشم‌گیری در صف آرائی مخالفان جمهوری اسلامی به وجود آورده است. این تجدید آرایش در سه محور شکل می‌گیرد: **اول -** بر سر جنگ و تحریم‌های اقتصادی. اکنون بخش فزاینده‌ای از مخالفان رژیم، چشم

اوضاع سیاسی و وظایف ما

انداز جنگ و گسترش تحریم های اقتصادی و نیز احتمال مداخله قدرت های خارجی را خطر مرگباری برای پیکار آزادی و دموکراسی و حتی موجودیت کشور میدانند. و بنابراین، هر چه بیشتر، سازماندهی مبارزه عاجل و مستقل علیه جمهوری اسلامی و طرح های تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا را تنها راه مقابله با این خطر فاجعه بار میبینند. اما در عین حال، بعضی جریان های اپوزیسیون نیز در متن رویارویی کنونی آمریکا و جمهوری اسلامی به هم سویی با یکی از دو طرف برخاسته اند. بعضی از طرفداران هم سونی با آمریکا دیگر تنها به دفاع علنی از ضرورت مداخله آن در ایران بسنده نمیکنند، بلکه عملاً نیز در خدمت طرح های آمریکائی درآمده اند و هر نوع مخالفت با آمریکا را خدمت به جمهوری اسلامی قلمداد میکنند. عده ای از اینها حتی از دفاع علنی از مداخله نظامی آمریکا نیز روی گردان نیستند و اشغال کشور یا بمباران بعضی مناطق آن را پیش شرط اجتناب ناپذیر تأسیس دموکراسی در ایران میدانند. در مقابل، بعضی جریان ها نیز به بهانه ضرورت مبارزه با امپریالیسم یا مخالفت با جنگ، ائتلاف با رژیم را اجتناب ناپذیر مینامند و مبارزه با آن را در شرایط کنونی، خدمت به آمریکا قلمداد میکنند. فعال شدن این دو قطب انحرافی، از هر دو طرف، جنبش آزادی ویرانگری خواهی مردم ایران را زیر فشار قرار میدهد و مخصوصاً شرایط مبارزات مردم را در داخل کشور دشوارتر میسازد. **دوم**، با گسترش مبارزات و رویارویی های طبقاتی مستقیم و غیرمستقیم، و نیز ایجاد همراهی بر سر نوعی جهت گیری اقتصادی نئولیبرالی در میان همه جریان های حکومتی، زمینه مساعدی برای تقویت جریان های چپ شکل میگردد. اما در عین حال، غلبه جریان های مخالف چپ در طیف رنگارنگ اپوزیسیون رژیم، مخصوصاً با امکانات وسیعی که در اختیار دارند، این خطر را نیز تقویت میکند که گسترش همین نابرابری های طبقاتی، به نیرو گرفتن جنبش های توده ای و تاریخی و ارتجاعتی کمک کند. **سوم**، با وجود بگیر و ببندهای گسترده رژیم، جنبش های اجتماعی در یک سال گذشته نه تنها رادیکالیزه شده اند و خواست های روشن تر و جسورانه تری را پیش کشیده اند، بلکه گرایش به هم گزایی نیز در میان آنها تقویت شده است. مثلاً اکنون نمونه های متعددی از همکاری کارگران رشته های مختلف در مبارزه برای تشکیل مستقل، یا حتی فراتر از آن، همکاری رو به رشد عده قابل توجهی از فعالان جنبش های کارگری، دانشجویی و زنان با هم دیگر را شاهد هستیم. هر چند این گرایش هنوز در نوپاست، ولی بی تردید، چشم گیر و بسیار امیدوار کننده است و اگر با شتاب کافی گسترش یابد، به سرعت میتواند توان مداخله گری از پائین را افزایش دهد و به جنبش های اجتماعی مترقی وزن، کیفیت و افق های جدیدی ببخشد. اما مسأله این است که در فضای رویارویی کنونی جمهوری اسلامی و آمریکا آیا این جنبش ها خواهند توانست از سرکوب اولی و دام گستری دومی که در پی بهره برداری ایزاری از آنهاست، در امان بمانند و روی پای خود بایستند؟

با در نظر گرفتن تحولات یاد شده، **کنگره دوازدهم سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)** ضمن تأیید سیاست های مصوب **کنگره های دهم و یازدهم سازمان**، بار دیگر بر نکات زیر تأکید میورزد:

ضرورت تلاش برای گسترش و هم گزایی جنبش های اجتماعی مترقی. نیاز به یک جنبش توده ای - تاریخی برخاسته از خواست ها و نیازهای اکثریت قاطع مردم ایران، حیاتی ترین نیاز جامعه ماست. جنبشی که با مشارکت فعال اکثریت عظیم مردم پا بگیرد و با برخورداری از افق های گسترده تاریخی، به راستی در خدمت اکثریت عظیم مردم باشد. بدون چنین جنبشی، حتی اگر سرنگونی جمهوری اسلامی هم شدنی باشد، دستیابی به آزادی و برابری و حاکمیت مردم ناشدنی خواهد ماند. جنبش های اجتماعی موجود با همه ضعف ها و محدودیت های قابل فهم، کنونی شان، حالت جنبشی آن جنبش بزرگ را نمایندگی میکنند. بنابراین چگونگی گسترش و بالندگی آنها برای کل مبارزات مردمی سرنوشت ساز است. به نظر ما، در مرحله کنونی گسترش این جنبش ها توجه به چند نکته ضروری است: **یکی** - هم گزایی این جنبش ها اکنون عمدتاً با نیروی نفی پیش رانده میسر است. یعنی تا حدود زیادی فشار و سرکوب حکومت است که فعالان آنها را به نزدیکی با هم دیگر وامیدارد. این کاملاً طبیعی است. در یک کشور استبداد زده، قیل از هر چیز خود استبداد است که همه را به هم نزدیک میکند. اما اگر به فراتر از نفی استبداد بیندیشیم در مییابیم که بیش از این به هم گزایی نیاز داریم. اگر حقیقت دارد که مثلاً اکثریت زنان (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) خود کارگردن، یا حدود نیمی از کارگران از ملیت های زیر ستم هستند، پس سطح بالاتری از هم آهنگی ضد استبدادی ضرورت دارد. زیرا جنبش کارگری در صورتی میتواند جنبش همه کارگران باشد که تا حدود زیادی زنانه بشود یا با ملیت قابل زیر ستم عمیقاً در آمیزد و بالعکس، جنبش زنان در صورتی میتواند واقعاً نیرومند بشود که تا حدود زیادی کارگری بشود. **دو** - هیچ یک از این جنبش ها زیر مجموعه دیگری نیستند و هر یک از آنها ناظر به رابطه اجتماعی خاصی هستند و بنابراین، با منطق و پویایی خاص خودشان حرکت میکنند. بدون توجه به این نکته، به هم آهنگی عمقی میان جنبش ها ناممکن خواهد شد. فقط با پذیرش ضرورت و اهمیت وجودی هر یک از این جنبش ها از طرف جنبش های دیگر است که هم آهنگی میان آن ها امکان پذیر میگردد. **سه** - هم گزایی عمقی تر میان جنبش های اجتماعی مختلف به اشتراک در افق های گسترده اجتماعی و تاریخی نیاز دارد. مثلاً کارگرانی که به فراتر از افق های سرمایه داری فکر نمیکنند، طبیعی است که نه تنها به هم آهنگی عمقی با جنبش های مترقی دیگر فکر نکنند، بلکه حتی به اتحاد کل کارگران نیز نیازی احساس نکنند یا صرفاً با دید ایزاری به آن بیندیشند. یا آنهایی که برای آزادی و برابری همه افراد انسانی مبارزه میکنند، یا نمیتوانند مثلاً به فاجعه زیست محیطی، یا سرنوشت میلیون ها

انسان قربانی مواد مخدر (آن هم در کشوری که پایتخت اش یکی از آلوده ترین شهرهای جهان محسوب میشود، حکومت اش دست یابی به انرژی هسته ای را مترادف حاکمیت ملی جا میزند، و به لحاظ داشتن بالاترین شمار معتادان به مواد مخدر نسبت به کل جمعیت، در صدر جدول جهانی است) بی اعتناء باشند؟ فراموش نکنیم که در ایران بدون جنبش های نیرومندی برای دفاع از محیط زیست و برای دفاع از قربانیان مواد مخدر و به طور کلی برای دفاع از حرمت انسان و پیروزی منافع انسان بر منافع سرمایه، جنبش های موفق کارگری و زنان و غیره نخواهیم داشت. **چهار** - برخورد ایزاری با جنبش های اجتماعی به گسترش این جنبش ها و هم آهنگی میان آنها آسیب میزند. جنبش های اجتماعی هر چند برای تقویت جنبش سیاسی ضد استبدادی بسیار حیاتی هستند، ولی وسیله ای در خدمت آن نیستند. تردیدی نیست که در یک جامعه گرفتار استبداد، هر حرکتی، میل به سیاسی شدن دارد. در واقع، خود استبداد است که معمولاً با ترس از هر نوع فضای عمومی، ناخواسته، هر حرکتی را به سرعت به ضدیت آشکار با حکومت سوق میدهد. اما درست به دلیل وجود استبداد، آهنگ نا مناسب سیاسی شدن هر حرکتی، احتمال سرکوب آن را نیز افزایش میدهد. در شرایط کنونی ایران عامل دیگری نیز بر این رابطه افزوده شده است. آمریکا و متحدان آن برای پیش برد استراتژی خودشان، به گسترش هر چه بیشتر و هر چه سریع تر شورش های ضد حکومتی نیاز دارند و به همین دلیل میکوشند با نفوذ در جنبش های اجتماعی و دستکاری آنها در جهت مقاصد خودشان و بی توجه به سرنوشت فعالان اجتماعی و سیاسی، آنها را به درگیری های سیاسی زود رس (که غالباً هم بی ثمر هستند) بکشانند. در واقع، آنها حتی تشدید سرکوب رژیم را برای هدف های خود مفید میدانند. زیرا از این طریق بهتر میتوانند بران فشار بیاورند. بنابراین مهم است که فعالان اجتماعی و سیاسی تصور روشنی از رابطه میان آهنگ گسترش دامنه جنبش های اجتماعی و آهنگ و میزان سیاسی شدن آنها داشته باشند. اگر دومی شتابان تر از اولی پیش برود، با رشد منفی جنبش ها روبرو خواهیم شد. و این نه تنها از عمق اجتماعی جنبش ها میگذرد، بلکه ضلعه سیاسی آنها برای مقابله با رژیم را هم ضعیف تر میکند. البته خطر دیگری هم وجود دارد: در یک جامعه استبداد زده فرار از رویارویی با حکومت یا بی اعتنائی به واقعیت های سیاسی نیز جلو گسترش جنبش های اجتماعی را میگیرد. مثلاً جنبش زنان ایران هر کاری بکند، محکوم به رویارویی با قدرت سیاسی است؛ مگر این که به سرنوشت هولناک تن دادن به "فمینیسم اسلامی" گردن بگذارد. یا جنبش کارگری معطوف به سازمانیابی مستقل، محکوم به سیاسی شدن است، زیرا هر چند ممکن است جمهوری اسلامی در یکی - دو مورد تشکل کارگری مستقل را تحمل کند، ولی با عمومیت یافتن آن حتماً به مقابله بخواهد خاست. بنابراین، مسلم است که جنبش های اجتماعی هر چه سریع تر باید سیاسی بشوند، اما مشروط به این که به اثرات آن در پایه خود بی تفاوت نباشند. **پنج** - ارزیابی و جمع بندی انتقادی از مبارزات جاری و نیز کارایی و حوزه کاربرد اشکال و تاکتیک های آنها از ضرورت های گسترش و هم گزایی جنبش های اجتماعی است. مثلاً کمپین جمع آوری "یک میلیون امضاء" که از طرف فعالان جنبش زنان آغاز شده (مخصوصاً با تأکید بر "اول بحث، بعد امضاء") حرکت مبتکرانه ای است که میتواند هم دامنه جنبش زنان را گسترده تر سازد و هم در بعضی مبارزات دیگر کاربرد بسیار ثمر بخشی داشته باشد. یا حرکت بزرگ معلمان که علی رغم همه بگیر و ببند ها، ظرفیت کارکنان آموزش و پرورش را برای هم آهنگی سراسری به نمایش گذاشت، ضرورت توجه به اهمیت این بخش از نیروی کار را در سازمانیابی عمومی طبقه کارگر و رابطه آنها را با بخش های دیگر طبقه به وظیفه عاجل همه فعالان اجتماعی و سیاسی تبدیل کرد. نمونه بسیار آموزنده دیگر تجربه "شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری" است که چندی پیش برای برگزاری میشل مستقل مراسم روز جهانی کارگر ایجاد شد و نمودار امید بخشی است از همکاری ثمر بخش فعالان کارگری گرایش های مختلف. این تجربه نشان میدهد که گرایش های گوناگون فعالان کارگری علی رغم اختلافات موجود در میان خودشان و فراتر از آن، با پذیرش و احترام به این تفاوت ها و اختلافات، میتوانند جنبه مشترکی در برابر جمهوری اسلامی و سرمایه به وجود بیاورند. و از جمله همین ضرورت ها، یافتن راه های استفاده بینه از امکانات ارتباطی موجود در خدمت گسترش و هم گزایی جنبش های مستقل مردمی است. هم اکنون دسترسی بخش قابل توجهی از مردم به اینترنت و رسانه های ماهواره ای و تلفن همراه، امکانات ارتباطی وسیعی برای پراکندن فوری خبرها و تماس گیری های گسترده به وجود آورده است که با استفاده سازمانیافته از آنها میتوان شبکه ارتباطات واقعاً سراسری میان فعالان جنبش های اجتماعی و سیاسی به وجود آورد و به نوعی "سازمان های مجازی" برای راه اندازی اقدامات همزمان موجودیت بخشید. **شش** - اهمیت حیاتی مبارزه برای معیشتی مردم. جمهوری اسلامی همیشه کوشیده است مبارزات مردم علیه تاریخ اندیشی حاکم را از مبارزات آنها برای مشکلات معیشتی شان جدا نگاهدارد. و متأسفانه ضعف چپ در دو دهه گذشته و بی اعتنائی عملی بخش بزرگی از مخالفان رژیم به شرایط معیشتی فلاکت بار اکثریت بزرگ مردم، نیز به تداوم این جدایی و بنابراین، تداوم موجودیت جمهوری اسلامی کمک کرده است. حقیقت این است که پیکار عمومی ضد استبدادی، و فراتر از آن، پیکار برای آزادی و برابری و تأسیس یک دموکراسی مشارکتی پایدار، بدون هم آهنگی و حتی درهم آمیختگی مبارزات معطوف به روشننگری و برابری اجتماعی و مبارزات معطوف به بهبود شرایط معیشتی و مادی اکثریت قاطع جمعیت کشور، هرگز نخواهد توانست به جایی برسد. حالا که رژیم سرکوب فرهنگی و مدنی را تشدید کرده، توجه به هم آهنگی میان این دو شاخه اصلی مبارزات مردمی، یک ضرورت عاجل و حیاتی است. به عبارت دیگر، بهترین راه در هم شکستن

اوضاع سیاسی و وظایف ما

تعرض کنونی رژیم، روی آوردن به ائتیار توده ای مبارزات روزمره ده ها میلیونی معطوف به بهبود شرایط معیشتی مردم است. اما ستون اصلی پیش برنده مبارزات معیشتی مردم (نه فقط امروز، بلکه همیشه و همه جا) جنبش کارگری است. بنابراین، سراسری شدن حرکت معطوف به ایجاد تشکل های مستقل کارگری که اکنون شاهد آغاز امید بخش آن هستیم، از اهمیت فوق العاده زیادی برخوردار است. در حال حاضر مبارزات کارگری ما غالباً خصلت دفاعی دارند، یعنی عمدتاً برای دفع تعرض سرمایه و مقابله با بدتر نشدن شرایط کار و زندگی کارگران صورت میگیرند و نه بهبود آن. حرکت معطوف به تشکل مستقل کارگری در صورتی میتواند این وضع را عوض کند که با شتاب کافی سراسری بشود. دیگر کافی نیست که در محدوده این یا آن واحد اقتصادی حتی کاملاً بزرگ، تشکل مستقل کارگری ایجاد شود، بلکه لازم است که اولاً این تشکل ها در تمام این یا آن شاخه اقتصادی گسترش یابند و با هم دیگر متحد و مرتبط شوند. ثانیاً ارتباط فعالی میان تشکل های مستقل شاخه های مختلف اقتصاد ایجاد شود تا امکان همبستگی سازمان یافته برای طرح مسائل عمومی کارگران به وجود بیاید. ثالثاً از طرف همه تشکل های مستقل و همه فعالان کارگری، مبارزه مشترکی برای دفاع از حقوق کارگران واحدهای اقتصادی کوچک (که حالا رسماً از شمول قانون کار بیرون گذاشته شده و به دست قانون جنگل سپرده شده اند) و بیمه های اجتماعی کلیدی برای عموم کارگران و بیکاران راه اندازی شود. در هر حال فراموش نباید بکنیم که اکثریت بزرگ کارگران و زحمتکشان در متن مبارزه برای مسائل بی واسطه معیشتی شان است که افق های گسترده اجتماعی و تاریخی را کشف میکنند. **هفت** - با نافرمانی منعی فرساینده میتوان موج کنونی سرکوب فرهنگی و مدنی جمهوری اسلامی را در هم شکست. مقاومت در برابر موج سرکوب های کنونی رژیم فقط در صورت توده ای شدن میتواند کارایی داشته باشد. اما مبارزه ای میتواند توده ای بشود که اولاً برای بخش قابل توجهی از مردم مهم باشد و ثانیاً هزینه شرکت در آن برای همان بخش از مردم قابل تحمل باشد. با توجه به این نکته، حالا سازمان دهی نوعی مقاومت فرهنگی و مدنی در بعضی حوزه ها ممکن و کارساز است. چنین مقاومتی برای همه جنبش های مترقی موجود اهمیت دارد، زیرا اگر رژیم در پیشبرد موج سرکوب کنونی موفق بشود، در همه حوزه ها به تعرض خواهد پرداخت. با زیر پا گذاشتن آگاهانه، سازمان یافته و فرسایشی بایدها و نیاید های رژیم در بعضی از حوزه ها میتوان هزینه سرکوب را برای رژیم به شدت بالا برد و هزینه سرانه آن را برای مردم پائین آورد. این نافرمانی مدنی در صورتی میتواند توده گیر شود که اولاً آگاهانه باشد. یعنی افراد شرکت کننده در آن بدانند چه کاری میکنند و چرا، و تصویری از حد واکنش حکومتی ها و حد تحمل خودشان در مقابل مجازات احتمالی داشته باشند. ثانیاً سازمان یافته باشد تا عده قابل توجهی بتوانند به طور هم زمان آن را شروع میکنند و ادامه بدهند. ثالثاً فرسایشی باشند. یعنی در طول زمانی فراز ادامه یابد تا از یک طرف، بتواند به تدریج شناخته شود، گر بگیرد و توده گیر شود، و از طرف دیگر، نیروهای سرکوب را عاجز سازد. برای این منظور، حرکت میتواند در آغاز، به صورت تنلویی پیش برود. البته تردیدی نباید داشت که رژیم به سادگی عقب نشینی نخواهد کرد و واکنش آن ممکن است برای مدتی حتی خشن تر هم بشود. اما فراموش نباید کرد که برتری عددی مردم سلاح بزرگ آنها در مقابل حکومت کنندگان است: "همه را نمیشود گرفت، همه را نمیشود کشت، و همه را نمیشود به زندان برد". **هشت** - مسأله ملی یکی از حساس ترین و بحث برانگیز ترین مسائل کشور ماست. همان طور که اشاره کردیم، اکنون بازوی خشن تر سرکوب جمهوری اسلامی عمدتاً برای خفه کردن جنبش ملیت های زیر ستم به کار افتاده است. از طرف دیگر، مونیانه ترین و خطرناک ترین بخش طرح های امریکا نیز هم اکنون برای زیر نفوذ در آوردن همین جنبش ها است. علاوه بر این، عده ای از فعالان اجتماعی و سیاسی نیز با جنبش های ملیت های زیر ستم مخالفت و در توجیه نظر خود نیز یا چند ملیتی بودن ایران را رد میکنند یا اصلاً مفهوم ملت را گمراه کننده و کفر آمیز میدانند. همین ها اکنون بهانه ضدیت با طرح های امپریالیستی امریکا را نیز بر مجموعه دلایل شان افزوده اند. به این ترتیب، مسأله ملی بیش از پیش به یکی از اختلاف انگیز ترین مسائل در میان غالب طیف های مخالفان جمهوری اسلامی تبدیل شده است. اما درست به دلیل گره خوردگی همه این عوامل، ضرورت پذیرش و احترام به حق ملیت های ایران در تعیین سرنوشت خودشان بیش از هر زمان دیگر اهمیت پیدا کرده است. بنابراین ما لازم میدانیم باریگر بر چند نکته تأکید کنیم: اولاً مهم ترین دلیل چند ملیتی بودن ایران خود وجود ملیت های مختلف این کشور است. و با بحث های توخالی معناتسانانه و حقوقی در باره مفاهیم "ملیت" و "قومیت" و غیره نمیتوان این حقیقت را لاپوشانی کرد. اگر ملیت ها (یا اقوام) زیر ستم ایرانی بر نابرابری ها و بی حقی های موجود آگاهی داشته باشند (که اکنون دارند) و برای احقاق حقوق شان به مبارزه برخیزند (که قطعاً بخواهند خاست)، با هر نامی که آنها را بنامیم، مشکلی حل نخواهد شد. ثانیاً ستم ملی یا قومی در ایران یک حقیقت انکار ناپذیر است. حداقل، نمیتوان انکار کرد که نیمی از ایرانیان از حق آموزش و گفتگوی رسمی با هم دیگر به زبان مادری شان محرومند. مسأله ملی قبل از هر چیز، مسأله ای است مربوط به دموکراسی سیاسی. بنابراین، با باگرفتن هر نوع دموکراسی در این کشور، بلافاصله ملیت های زیر ستم برای احقاق حقوق شان، از آن استفاده خواهند کرد. انهایی که با خود فریبی از مسأله ملی میگیرند، در ادامه ناگزیر خواهند شد از دموکراسی نیز بگریزند. ثالثاً حق تعیین سرنوشت ملل را نمیتوان به حق موافقت آنها یا "من" تقلیل داد، نه به لحاظ حقوقی و نه به لحاظ سیاسی. بنابراین، حق تعیین سرنوشت، یعنی از جمله، حق مخالفت با "من" و حق جدایی از "من". پذیرفتن این حق، بر خلاف تصور خود

فریبان، احتمال جدایی ملیت های ایران را افزایش نمیدهد، بلکه کاهش میدهد، و همبستگی آنها را محکم تر میسازد. از نظر ما جدایی ملیت های ایران فجاج زنجیره ای بی پایانی برای همه آنها به وجود میآورد، ولی برعکس، پذیرش حق جدایی، آنها را به پیوند های عمیق شان با ملیت های دیگر این سرزمین آگاه تر میسازد و به شهروندان برابر کشور چند ملیتی شان تبدیل میکند. رابعاً دفاع از حق تعیین سرنوشت ملی به معنای کم رنگ کردن همبستگی طبقاتی کارگران نیست، بلکه برعکس، از بایست های گریزناپذیر تأکید بر همبستگی بین المللی طبقه کارگر است. بدون پذیرش این حق، اتحاد طبقاتی پرولتاریای ایران از محالات است. فراموش نکنیم که پرولتاریای ایران چند زبانه است و در عمل بیش از سرمایه داران چند زبانه است. و بالاخره، تردیدی نیست که حالا امپریالیسم امریکا برای پیشبرد بعضی از طرح های شوم اش در ایران و منطقه، سعی میکند از مسأله ملی بهره برداری کند. اما آیا به این بهانه میشود عنینت ستم و محرومیت ملی را در ایران نادیده بگیریم؟ آنها ممکن است با همین نیت از جنبش کارگری هم بهره برداری کنند و میکنند. به خاطر مخالفت با طرح های جنایت کارانه امریکا نمیتوان مسأله ملی را نادیده گرفت. برعکس، درست در این شرایط است که ضرورت دفاع از برابری حقوق ملیت های ایران اهمیتی حیاتی پیدا میکند.

۲- ضرورت حیاتی و فوری مبارزه علیه فاجعه ای که امریکا و جمهوری اسلامی تدارک مینهند. این مبارزه اکنون به یکی از حلقه های مهم پیکار مردم ایران برای آزادی، برابری و حاکمیت مردم تبدیل شده است. بی توجه به این محور، شکل گیری و گسترش یک جنبش مستقل واراده توده ای برخاسته از خواست ها و نیازهای اکثریت قاطع مردم، یعنی عامل تاریخی لازم برای دستیابی به آزادی و برابری و حاکمیت مردم در این کشور دشوار خواهد بود. هم اکنون مبینیم که حتی بدون شروع جنگ یا گسترش وسیع تحریم های اقتصادی، و فقط با حادتر شدن خطر رویارویی های دو طرف، زندگی اکثریت قاطع مردم آشکارا فلاتک با رتر، توان جمهوری اسلامی در مقابله با مردم بیشتر و سرکوب گری آن هارتر، و میزان مداخلات مستقیم و غیر مستقیم امریکا و متحدان آن در صفوف اپوزیسیون بیشتر شده است. بنابراین، روشن است که ادامه این وضع، مردم را به زانده دو طرف رویارویی تبدیل خواهد کرد. در شرایط کنونی، مبارزه علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی در ایران، ناگزیر مبارزه ای است برای جنبشی که واقعا "جنبش مستقل اکثریت عظیم و برای اکثریت عظیم" مردم ایران باشد. چنین جنبشی نه در همراهی با امریکا یا جمهوری اسلامی، بلکه در مقابله با هر دو آنها شکل خواهد گرفت. به همین دلیل، هر دو آنها، علی رغم همه اختلافات شان، در ضدیت با آن، وحدت نظر دارند و تا تمام امکانات میگویند شکل گیری آن را ناممکن سازند. اما چرا گرفتن مبارزه ای کلرآمد علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی، بدون توافق جریان های گوناگون فعال در آن، روی خواست های مشخص و روشنی ناممکن است. به نظر ما این خواست ها عبارتند از: **یک** - خواست عقب نشینی جمهوری اسلامی از اصرار بر غنی سازی هسته ای و دستیابی به چرخه کامل سوخت هسته ای. زیرا بدون این عقب نشینی بیرون کشیدن پرونده هسته ای ایران از شورای امنیت سازمان ملل متحد بسیار بعید است؛ و بدون این کار حتی اگر جنگی هم در میان نباشد، به احتمال زیاد گسترش تحریم های اقتصادی علیه ایران همیشه در دستور خواهد بود و بسته به اوضاع و احوال، با آهنگ های مختلف پیش خواهد رفت. و به تجربه عراق میدانیم که اثرات تحریم های اقتصادی طولانی روی اقتصاد کشور و شرایط زندگی اکثریت قاطع مردم، کم تر از جنگ مصیبت بار نیست. تردیدی نیست که بحران کنونی با عقب نشینی جمهوری اسلامی در مسأله هسته ای پایان نخواهد یافت، اما این کار میتواند امریکا را از پوشش بین المللی کنونی که برای توجیه طرح های تجاوز کارانه اش در کشور ما درست کرده، محروم سازد و پیشبرد این طرح ها را دشوارتر کند. **دو** - مخالفت قاطع با تولید سلاح های هسته ای، شیمیایی، میکروبی و هر نوع سلاح کشتار توده ای از طرف جمهوری اسلامی. زیرا هر نوع کنار آمدن با سلاح های کشتار توده ای، قبل از هر چیز در حکم خودکشی برای جنبشی است که برای آزادی و برابری و هم بستگی عمومی انسان ها میجنگد. گذشته از این، تولید و نگهداری چنین سلاح هایی در همه جای دنیا، و حتی در کشورهای برخوردار از دموکراسی، بهانه ای است برای گسترش نظامی گری، ایجاد فضای امنیتی و جا انداختن اختیارات فوق العاده برای حکومت کنندگان و دزدیدن نان از سفره کارگران و زحمتکشان. انهایی که با توسل به منطق به اصطلاح "رنال پولیتیک" تولید چنین سلاح هایی را به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل تجاوز گران لازم میدانند، فراموش میکنند که این تدابیر هر چند ممکن است برای حفظ دولت های جدا از مردم مفید باشند، ولی برای مردم تشنه آزادی و برابری، سم کشنده اند. بعلاوه در شرایط مشخص کنونی ایران، تولید چنین سلاح هایی، نه تنها نمیتواند نقش بازدارنده ای در مقابل تجاوز خارجی باشد، بلکه خود به بهانه ای برای تجاوز خارجی تبدیل میشود. **سه** - مخالفت با طرح های جمهوری اسلامی در زمینه انرژی هسته ای. تولید انرژی هسته ای، به عنوان انرژی جایگزین یا مکمل، لافل در شرایط امروز ایران نه تنها گزینه درستی نیست، بلکه بسیار پرهزینه و ماجراجویانه است. ایران کشوری است که نقداً با کمبود منابع انرژی روبرو نیست، بعلاوه، امکانات طبیعی و وسیعی برای تولید انرژی تمیز و نرم پذیر خورشیدی دارد. نیروگاه های هسته ای حتی در کشورهایی که تکنولوژی بسیار پیشرفته و حکومت های نسبتاً پاسخگویی دارند، کانون های خطر محسوب میشوند. تصادفی نیست که جنبش های مترقی و طرفدار محیط زیست در همه جا مخالف چنین نیروگاه هایی هستند. طبیعی است که خطر اینها در جمهوری اسلامی به مراتب بیشتر خواهد بود. و بحران کنونی نشان میدهد که برخلاف ادعای رژیم، این انرژی دست کم

اوضاع سیاسی و وظایف ما

در شرایط حاضر برای ایران پرهزینه ترین انرژی محسوب میشود. تصادفاً اصرار جمهوری اسلامی روی اهمیت این موضوع نشان میدهد که طرح های آن صرفاً جنبه علمی یا اقتصادی ندارد. **چهار** - مخالفت قاطع و روشن با تحریم های اقتصادی و هر نوع مداخله قدرت های خارجی در تعیین سرنوشت مردم ایران و نیز با هر نوع تعرض آنها علیه منافع مردم ایران، ضمن مبارزه هرچه گسترده تر مردمی برای براندازی جمهوری اسلامی. فراموش نباید کرد که جمهوری اسلامی مقدم ترین مانع هر نوع حرکت مترقی و دموکراتیک در کشور ماست و بنابراین، تضعیف و تخریب آن، با هر بهانه ای که صورت بگیرد، جز طولانی تر کردن ذلت و بی حقی مردم ایران نتیجه ای نخواهد داشت. گشوده شدن راه آزادی، دموکراسی، برابری و رفاه در ایران به ناگزیر از مبارزه برای براندازی جمهوری اسلامی می گذرد. اما چگونگی و جهت براندازی جمهوری اسلامی کم اهمیت تر از خود براندازی نیست. تکرار تجربه انقلاب ۱۳۵۷ (یعنی برانداختن یک دیکتاتوری و نشان دادن دیکتاتوری دیگری به جای آن) نتایج فاجعه بارتری به دنبال خواهد داشت و این بار میتواند ادامه موجودیت خود کشور را ناممکن سازد. طرح های آمریکا برای کنترل خاورمیانه و به ویژه کشور ما به حد کافی روشن است. هر نوع غفلت از مقابله با این طرح های ضد مردمی (تا آن چه رسد به همراهی با آنها) همه ما را در مصیبت و وحشتناک تری گرفتار خواهد ساخت که صحنه هایی از آن را هم اکنون در عراق مبینیم. آمریکا نه میخواهد و نمیتواند در ایران دموکراسی ایجاد کند. " تغییر رژیم " در ایران برای امپریالیسم آمریکا وسیله ای است برای کنترل بیشتر این کشور، نه میدان دادن به شکل گیری اراده آزاد مردم آن. دموکراسی تنها در متن پیکارهای مستقل و آگاهانه اکثریت عظیم مردم میتواند پا بگیرد و مداخلات آمریکا در ایران شرایط گسترش چنین پیکارهایی را دشوارتر میسازد و تا همین جا نیز دشوارتر ساخته است. دولت آمریکا اکنون فقط برای تبلیغات و دست کاری افکار عمومی مردم ایران مبالغه رسماً اعلام شده کلانی خرج میکند (کارهای غیر تبلیغاتی که جای خود دارند). و نیرومندترین رسانه های صوتی و تصویری که در مخالفت با جمهوری اسلامی برای ایرانیان برنامه پخش میکند، رسماً زیر نظر دولت آمریکا کار میکنند. مسلم است که بودجه های سری و اعلام نشده آمریکا و متحدان آن برای مداخله در ایران به مراتب بیش از آنها است. و فراموش نباید کرد که افراد قابل فروش در میان طیف های گوناگون مخالفان جمهوری اسلامی نیز مثل هر جای دیگر، کم نیستند و برای خود فروشی ها و معامله گری هایشان نیز توجیبات عوام فریبانه زیادی سرهم بندی میکنند. با توجه به این حقیقت تلخ و غیر قابل انکار، اگر میخواهیم مبارزه علیه جمهوری اسلامی در جهت دستیابی به آزادی و برابری و حاکمیت مردم ایران پیش برود، بایستی از استقلال جنبش های اجتماعی و سیاسی با هشپاری و حساسیت تمام پاسداری کنیم و وابستگی با آمریکا و قدرت های خارجی را نیز مانند وابستگی با جمهوری اسلامی منزوی سازیم و صفوف جنبش آزادی و برابری خواهی را از صفوف آنها کاملاً متمایز سازیم.

روشن است که صرفاً با طرح خواست های بالا مبارزه ای علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی پا نخواهد گرفت. چنین مبارزه ای ضرورتاً باید یک مبارزه بین المللی باشد و به طور همزمان در فضاهای جغرافیایی متفاوت و از طریق ترکیب متفاوتی از نیروهای سیاسی پیش برود. به عبارت دیگر، شرایط پیشین در آن در داخل ایران و خارج از آن نمیتواند یک سان باشد. باید توجه داشت که حتی اگر همه ایرانیان علیه خطر جنگ و تحریم های اقتصادی متحد شوند، شاید نتوانند جلو آن را بگیرند، زیرا نمیتوانند به یکی از دو طرف رویارویی که ضماً طرف نیرومندتر آن هم هست، فشار مؤثری وارد کنند. حقیقت این است که افکار عمومی مترقی مردم جهان و مخصوصاً مردم آمریکا مهم ترین نیرویی است که میتواند دولت آمریکا را زیر فشار ببرد. اما آیا جنبشی با این تنوع و گستردگی اصلاً میتواند موجودیت هم زمان داشته باشد؟ با تجربه جنبش جهانی ضد جنگ در دوره نادرک اشغال عراق میدانیم که پاسخ این سؤال میتواند مثبت باشد. اکنون روحیه بیزاری از جنگ آشکارا وسیع تر از آن دوره است. و ایران از طریق خود دولت آمریکا به مداخله در عراق و باری به گروه های مسلح مخالف آمریکا در آن کشور منتهم شده و با این داغ ترین کانون بحران جهانی گره خورده است. بنابراین گرچه جنبش آزادی و برابری خواهی مردم ایران خود به تنهایی نمیتواند جای یک جنبش بین المللی ضد جنگ را بگیرد، ولی میتواند در برانگیختن آن نقش مهمی داشته باشد. شرط چنین کاری این است که در خود ایران یک جنبش مستقل ضد جنگ وجود داشته باشد. اما مسلم است که در داخل ایران (دست کم با توازن نیروی کنونی میان مردم و رژیم) هر نوع اعتراض به سیاست هسته ای رژیم اولاً از بطن جنبش های اجتماعی نقداً موجود میتواند برخیزد؛ ثانیاً حتماً با سرکوب شدید رژیم روبرو میگردد. در نتیجه، خواست های جنبش ضد جنگ در داخل ایران، دست کم در شرایط حاضر، عملاً ناگزیر میشود در پشت خواست های جنبش های اجتماعی نقداً موجود استوار کند. به عبارت دیگر، جنبش ضد جنگ در داخل ایران عمدتاً از طریق دفاع از گسترش، هم گریایی و استقلال جنبش های اجتماعی موجود میتواند معنا داشته باشد. جنبش ضد جنگ در خارج از ایران البته محدودیت های داخل ایران را ندارد، اما باز در صورتی میتواند به یک جنبش مؤثر و بنابراین توده ای تبدیل شود که با جنبش های مترقی موجود در کشورهای مختلف پیوند بخورد. ایرانیان خارج از کشور در شتاب دادن به این پیوند و مهم تر از آن، در به وجود آوردن حدی از هم زمانی و هم آهنگی میان جنبش های مترقی بین المللی و جنبش های مترقی داخل ایران نقش واقعاً تعیین کننده ای میتوانند بازی کنند.

۳- ضرورت تلاش برای بازسازی و تجدید آرایش جنبش سوسیالیستی. اکنون روشن است که برآمد چپ آهنگ چشم گیری پیدا میکند. و این در حالی است که چپ با بیرون آمدن از زیر آوار شکست های گذشته، با انبوهی از مسائل نظری و روبروست، نه فقط در ایران بلکه در همه جای دنیا. در اهمیت حیاتی پرداختن به این مسائل نظری تردیدی نیست. اما از همین حالا روشن است که تأکید بر چند نکته اساسی، برای باز سازی چپ به عنوان یک جنبش سیاسی برخوردار از افق های بزرگ، ضرورت مبرم دارد: **یک** - جنبش سوسیالیستی یک جنبش ایدئولوژیک بسته نیست، جنبش رهایی طبقه کارگر است. هر جنبش اقتصادی یا حتی سیاسی کارگران با جنبش رهایی طبقه کارگر یکی نیست. کارگران هنگامی به آگاهی از خود به عنوان یک طبقه دست مییابند که از کل مجموعه خودشان در طول یک راه پیمایی و رویارویی تاریخی تصویری به دست آورند. اگر چنین است، جنبش طبقه کارگر نه فقط در متن مبارزات اقتصادی این یا آن بخش از کارگران، بلکه فراتر از اینها، در متن هم آهنگی وسیع همین جنبش های اجتماعی پا خواهد گرفت. هم آهنگی جنبش های اجتماعی مترقی به معنای رقیب کردن مفهوم طبقه کارگر نیست. اکثریت زنان، جوانان، ملیت های زیر ستم و بخش بزرگی از دانشجویان به طور مستقیم یا غیر مستقیم، هم آهنگی عمقی جنبش های اجتماعی در صورتی امکان پذیر است که بر مبنای هم بستگی طبقاتی کارگران صورت بگیرد. مسلم است که این کار مثلاً فقط با دفاع از حقوق زنان کارگر با حق شهروندی فقط کارگران نمیتواند صورت بگیرد، بلکه باید با دفاع از حقوق همه زنان و همه شهروندان انجام گیرد. تنها از این طریق است که طبقه کارگر به عنوان مدافع بشریت آزاد متولد میشود. فعالان جنبش سوسیالیستی هستند که با گشودن افق های گسترده به روی جنبش های اجتماعی مترقی، اولاً همبستگی طبقاتی کارگران و ثانیاً رابطه آن را با رهایی بشریت تصور پذیر میسازند. بدون یک جنبش سوسیالیستی نیرومند و عمیقاً کارگری، همبستگی طبقاتی کارگران همیشه به وسیله همبستگی های دیگر (جنسی و ملی و مذهبی و مسلکی و غیره) به حاشیه رانده خواهد شد. **دو** - توجه به افق های گسترده نباید به بی اعتنایی به مبارزات اقتصادی، صنفی و روزمره و محدود این یا آن بخش کارگران باشد. همان طور که مارکس تأکید می کرد، کارگران نه صرفاً با گرویدن به اندیشه های مجرد این یا آن متفکر بزرگ، بلکه با پیکارهای روزمره برای منافع ملموس خودشان است که به افق های گسترده تاریخی دست مییابند. آنهایی که اکنون مبارزات روزمره کارگران برای بهبودی هر چند خرد را به نام انقلاب و سوسیالیسم نفی میکنند، با نیت هر چند خیر، به روند پایه ای و توده ای توکین همبستگی طبقاتی کارگران آسیب میزنند. مسلم است که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بدون تئوری و آگاهی سوسیالیستی نمیتواند موجودیت پیدا کند، اما آگاهی سوسیالیستی نیز بدون همین مبارزات روزمره کارگران نمیتواند کارگری شود و به نیروی دگرگونی تاریخی تبدیل گردد. **سه** - فرقه گرایی آفت بزرگ جنبش کارگری و سوسیالیستی است که غالباً هم در شرایط کشورهای استبداد زده رشد میکند. وجود احزاب و گرایش های گوناگون در درون جنبش کارگری و جنبش های اجتماعی دیگر و نیز رقابت آنها کاملاً طبیعی است و بسیار هم مفید است. اما رقابت مخرب و تلاش برای تبدیل جنبش کارگری به زانده این یا آن فرقه، به این جنبش آسیب میزند. طبقه کارگر پرشمارترین طبقه اجتماعی است و بنابراین ساده لوحی است اگر فکر کنیم که فقط یک حزب میتواند از متن آن بگذرد. مشخصه اصلی احزاب کارگری کمونیستی و سوسیالیستی این است که همیشه مصالح عمومی جنبش طبقه کارگر بر منافع صحنی خود ارجحیت میدهند و حتی فراتر از این، منافی جدا از منافع کل جنبش کارگری ندارند.

بیانیه کانون نویسندگان ایران

باز هم سرکوب، باز هم محاکمه و زندان!

مردم آزاده ایران، آزادگان جهان

پنجه ای اختناق همچنان گلوئی آزادی را می فشارد. تعقیب، دستگیری، پرونده سازی و کشتادن آزادی خواهان، روزنامه نگاران و فعالان اجتماعی به دنگاه به اتهام های واهی شتاب میگیرد. تشدید فشار به مرحله ای تحمل ناپذیری رسیده است و هر روز شاهد برخوردهای عصبی و تند با درخواست های به حق فعالان هستیم. دستگیری روزنامه نگاران به بهانه های گوناگون در همه جای ایران و محکوم کردن آنان به زندان های دراز مدت، صدور احکام و تعیین وثیقه های سنگین برای دانشجویان و روزنامه نگاران، دستگیری گسترده کارگران و دیدارکنندگان از منزل منصور اسالو، رییس هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد، بواعثی آشکار و خطرناک است. هر یک از اینها، از جمله محمود صالحی در زندان سنجند، و ادامه ای صدور حکم شلاق و زندان برای فعالان حقوق زن از نمونه های رایج این گونه برخوردهای سرکوبگرانه است.

آخرین اخبار حاکی از تشکیل داسرای ویژه امنیتی است. بی گمان، این دنگاه پوششی رسمی برای روش های جاری در برخورد با دگراندیشان، فعالان فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است. از آن جا که این سرکوب های سازمان یافته و هماهنگ در پی تحمل سکوت گورستانی بر سراسر جامعه است، کانون نویسندگان ایران که وظیفه ای خود را دفاع بی قید و شرط از آزادی اندیشه و قلم و بیان میداند خواهان پایان گرفتن این فشارها و تنگناها و خواستار اعتراض همه ای آزادی خواهان ایران و جهان است.

کانون نویسندگان ایران
۲۳ مرداد ۱۳۸۶

به انگیزه سالگرد فاجعه شهريور 67

مرگ بر مرگ !

ضرورت نفی مجازات اعدام هم در پوزیسیون ،

هم در اپوزیسیون !

آرش کمانگر

در مورد فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی ایران در تابستان 1367 که طی آن در عرض چند هفته، هزاران کمونیست، مجاهد و مبارز جان باختند، تا کنون مقالات، خاطرات و کتاب‌های زیادی منتشر شده است، اما صحبت در مورد آن کمکان اهمیت دارد.

جمهوری اسلامی ایران اگرچه از بدو به قدرت رسیدنش يك لحظه از سرکوب و کشتار مخالفین غافل نبوده و هم در جریان یورش به کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان و هم در جریان تیرباران گسترده فعالین و کادرهای احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون در ماه‌ها و سال‌های پس از خرداد 60 ، هزاران تن از شریفترین انسان‌های این سرزمین را از دم تیغ گذراند، اما فاجعه شهريور 67 به راستی نقطه عطفی نه تنها در بیلان جنایات بی‌شمار رژیم اسلامی بلکه در تاریخ قرون اخیر ایران بوده است. ماجرا از این قرار بود که بعد از سلاخی سال‌های 60 تا 64 ، هزاران تن از زندانیان سیاسی که در بیدانگاه‌های خود رژیم به حبس‌های کوتاه یا طویل‌المدت محکوم شده بودند، مشغول گذراندن دوران اسارت خود بودند و بسیاری از آنها در آستانه فاجعه تابستان 67 طبق قوانین خود رژیم باید آزاد می‌شدند. اما درست در همین هنگام، خمینی مجبور شده بود زیر فشار جنگ خاتمانسوز هشت ساله با عراق و جنبش صلح طلبی مردم کشورمان، جام زهر آتش بس را بنوشد. این اقدام برای رژیمی که از همان بدو به قدرت رسیدنش در فکر « صدور انقلاب اسلامی » و توسعه خلافت خود در خاورمیانه بود و می‌خواست « راه قدس » را از طریق « فتح کربلا » هموار کند، يك شکست استراتژیک و يك زمین لرزه واقعی بود. از این رو نه تنها بخشی از اپوزیسیون بلکه خود رژیم نیز به شدت در مورد ادامه حکمرانی آن تردید داشتند. به همین خاطر خمینی در مشورت با سایر سردمداران رژیم تصمیم گرفت از يك طرف انتقام شکست خود را در میداين جنگی جنوب و جنوب غربی از زندانیان بی دفاع سیاهچال‌های « وین » و « گوهردشت » و ... بگیرد و ناکامی فتح کربلا و قدس را در کامیابی فتح زندان‌های تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران جبران کند و از سویی دیگر با « قتل عام درمانی » خویشتن را از کابوس آزادی قریب الوقوع هزاران کادر و رهبر جنبش‌های اجتماعی از زندان‌ها رهایی بخشد و نسل جدید جوانان بعد از انقلاب را از تجربه و دانش سیاسی و سازمان‌گرانه هزاران زندانی چپ و مبارز محروم نماید. بدین ترتیب خمینی با ایجاد هیات‌های مرگ و فرمان اینکه هرکس را که بر اعتقاداتش پابرجا مانده بکشید!! در عرض چند هفته هزاران زندانی را که دوران " عادی " حبس خود را می‌گذراندند از دم تیغ گذراند که نیروهای اپوزیسیون، رقم آن را بین پنج تا بیش از ده هزار نفر تخمین می‌زنند که تاکنون اسامی بیش از چهار هزار تن از آنها توسط برخی رسانه‌های اینترنتی لیست شده است. در جریان آن فاجعه، هیات‌های مرگ معمولاً یکی دو سوال را در پیش روی زندانی قرار می‌دادند، بی آنکه به آنها هشداری در مورد عواقب مرگ آلود پاسخ‌شان داده باشند. از چپ‌ها عمدتاً می‌پرسیدند که حاضر می‌شوی مسلمان شوی و نماز بخوانی؟ و از مجاهدین خواسته می‌شد که سازمان‌شان را به عنوان يك جریان منافق محکوم کنند. در جریان این پرسش و پاسخ چند دقیقه‌ای،

هرکس بر « کفر و نفاق » باقی می‌ماند، به بند اعدامیان روانه می‌شد. رژیم سعی می‌کرد علت و عواقب این موج جدید بازجویی بر زندانیان آشکار نشود، با این همه بعد از تیرباران یا حلقه آویز کردن هزاران زندانی، زندانیان باقی مانده تا حدودی قادر به کشف ماجرا می‌شوند و از طریق بحث و مشورت‌های جمعی، تاکتیک نوینی اتخاذ می‌کنند و الا بسیاری از آن عزیزان زندانی سال‌های پایانی دهه 60 که اکنون در بیرون از زندان هرکدام سند زنده جنایات بی شمار رژیم هستند در صفوف ما نبودند و ابعاد آن فاجعه می‌توانست به مراتب گسترده‌تر باشد.

ابعاد مشمنز کننده آن قتل عام به حدی بود که حتی منتظری نیز نتوانست ساکت بنشیند و دست به افشاکاری از رژیمی که خود یکی از معماران آن بود، نزنند. جسارتی که سبب مغضوب شدن وی و از دست دادن شانس جانشینی خمینی شد.

این اعتراف آن هم در بالاترین سطوح نظام، فرصت و امکان بی همتایی را برای پیگیری حقوقی و بین المللی آن فاجعه و به پای میز کشاندن سران جنایتکار رژیم فراهم می‌کند که خانواده‌های جان باختگان، زندانیان سیاسی سابق و نیروهای اپوزیسیون می‌توانند با تکیه بر آن، نهادهای بین المللی را برای اعمال فشار بر رژیم اسلامی بسیج نمایند. نامه‌های پی در پی جمعی از خانواده‌های قتل‌های سیاسی بعد از انقلاب به نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر، جزئی از این تلاش‌هاست که طی آن خانواده‌های مذکور خواستار انتشار کامل اسامی، زمان اعدام و محل دقیق دفن عزیزان خود شده‌اند. از این رو در سالگرد فاجعه تابستان 67، اعزام يك هیات بین المللی حقیقت یاب به ایران برای بررسی همه جانبه ابعاد آن قتل عام هولناک، به یکی از مهمترین کارزارهای نیروهای آزادیخواه و بشر دوست تبدیل شده است.

بدون تردید آنچه انسان دوستان جهان از این تحقیق و افشای حقایق مد نظر دارند، انتقام گیری و تکرار دور باطل کشتن و کشته شدن نیست. طبیعی‌ست که روزی جنایتکاران اصلی نظام در يك دادگاه علنی و عادلانه به بازخواست کشیده خواهند شد و حبس‌هایی متناسب با نقش‌شان دریافت خواهند کرد. اما کشتن آنها نه دردی از خانواده‌های داغدار دوا می‌کند و نه فرزندان و بستگان جان باخته را به آنها باز خواهد گرداند.

تاکنون رسم بوده که نیروهای اپوزیسیون در مخالفت و یا مبارزه با رژیم‌های حاکم (پوزیسیون) از حبس، شکنجه و اعدام اعضا و فعالین خود شاکی بوده و پیگیرانه از همه امکانات داخلی و بین المللی ، برای توقف اسارت و کشتار مخالفین نظام استفاده کنند، اما گویی این بشر دوستی و رفتار آزادیخواهانه تا زمانی تاریخ مصرف داشته که این نیرو یا نیروهای مفروض در صفوف اپوزیسیون بوده‌اند، ولی به محض اینکه پای ایشان به قدرت سیاسی کشیده شده و یا توانستند از پس رژیم برآیند، خود به استفاده از همان روش‌های نظام ساقط شده ترغیب می‌گردند و به نام « دادخواهی » ، عوامل و حامیان رژیم سابق و بعداً هر مخالف سیاسی خود را از دم تیغ می‌گذرانند. بدین ترتیب تاریخ بشر، تاریخ خون خواهی و قصاص بوده است. در چنین سنت و منشی ، مجازات مرگ به نوع خوب یا بد، محق یا ناحق تقسیم می‌شود، لذا دور باطل مرگ طلبی تکرار می‌شود و چرخه خشونت، بازسازی و باز تولید می‌گردد.

دکتر علی شریعتی در ارتباط با واقعه کربلا و نیز به خون تپیدن مبارزین سیاسی در زمان شاه، جمله زیبایی دارد « آنان که رفتند، کار حسینی کردند، آنان که ماندند، کار زینبی بکنند » . یعنی آنها که در مصاف با نظام یزیدی حاکم جان می‌بازند، شهدای جاودان ملت خواهند بود، اما آتهایی که به جای

به انگیزه سالگرد فاجعه شهریور 67

می‌مانند باید در هر کوی و برزنی دست به افشاگری بزنند و خلاق را از جنایاتی که صورت گرفته، با خبر کنند.

شریعتی اما نگفت و یا نخواست بگوید که اگر این سلاسه‌های « حسین یا زینب » دستشان به دستگیره قدرت گیر کرد، آیا قادرند جامه « یزید » و میرغضب نباشند؟! مسلمانان، چرا که هم شریعتی و هم دین او، بر انتقام، قصاص و خونخواهی مصر بوده‌اند. اگر یزید در واقعه معروف صحرائی کربلا، بعد از روزها محاصره و هشدار باش، طی جنگی 72 تن از مخالفین خود را می‌کشد، علی در جنگ نهروان، به گفته تحسین آلود مورخان و واعظان شیعه، هزاران تن از مخالفین سیاسی‌اش (خوارج) را که حاضر به بیعت با او نبودند گردن زد. به طوری که « اسب مبارک » تا زانو در خون مخالفین فرو رفته بود !!

بنابراین مخالفت با حبس و شکنجه و اعدام تا زمانی که در صفوف اپوزیسیون هستیم و خود از قربانیان محسوب می‌شویم، اگرچه ضروریست و از « انفعال » بهتر است، اما « هنر » نیست. جسارت و شهامت آزادیخواهانه و بشر دوستانه راستین آن است که شما نه تنها با شکنجه و اعدام در دوره اپوزیسیون مخالفت کنید، بلکه با آن در دوره پوزیسیون نیز به مخالفت برخیزید.

این بدین معناست که ما با هر نوع قصاص و اعدام اشخاص حقیقی (انسان‌ها) مخالفیم و به جای آن مرگ اشخاص حقوقی (سیستم‌ها ، نظامات و قوانین ارتجاعی) را خواهیم.

تا زمانی که خمینی زنده بود، بسیاری تمام سرمایه سیاسی خود را در شعار « مرگ بر خمینی » خلاصه کرده بودند، اما دیدیم خمینی مرد و آب از آب تکان نخورد، لاجوردی جلا در ترور شد، اما ترور و کشتار به قوت خود باقی ماند. این موجودات هر قدر هم شنیع و پست، زاییده نظامات اجتماعی-اقتصادی معینی هستند. این مناسبات سیاسی اجتماعی اقتصادی جامعه است که تاریخ را رقم می‌زند. شخصیت‌ها، تاریخ ساز نیستند. اگر لاجوردی نامی هم به دنیا نمی‌آمد، باز جمهوری اسلامی به مثابه یک سیستم مبتنی بر استبداد مذهبی، نیاز داشت که مخالفین خود را به نام کفر یا نفاق سلاخی کند. برای این سیستم جهانی فرقی نمی‌کند آمر قتل، خامنه‌ای باشد یا رفسنجانی. تفاوتی نمی‌کند عامل شکنجه و کشتار، لاجوردی باشد یا سعید امامی. همین منطق در مورد اعدام‌های غیر سیاسی (به اصطلاح اعدام ارادل و اوباش) و در ارتباط با بزهکاری اجتماعی نیز صدق می‌کند. ادعای اصلاح جامعه و یا جلوگیری از گسترش خشونت و جنایت، از طریق حذف فیزیکی بزهکاران اجتماعی، هیچگاه نتوانسته به هدف خود نایل آید. بالعکس طبق آمار مستدل سازمان عفو بین الملل و گروه موسوم به « به کائنات

دست نزنید » که در رم مستقر بوده و یکی از نهادهای مهم جهانی برای مبارزه با مجازات مرگ است، میزان جرم و جنایت در کشورهای که مجازات اعدام را لغو کرده‌اند به مراتب از کشورهایی که کماکان این حکم قرون وسطایی را اجرا می‌کنند، کمتر است. نمونه بارز این واقعیت را در جامعه مملو از خشونت ایالات متحده مشاهده می‌کنیم که بیشتر از هر کشور پیشرفته سرمایه‌داری به « حساب » مجرمین و جنایتکاران می‌رسد، اما کماکان تبهکاری در آن کشور بیداد می‌کند. امریکا در کنار چین، ایران، عربستان، جزو چهار کشور عمده دنیا هستند که بیشترین اعدام‌ها در آنها صورت می‌گیرد. به همین خاطر بود که حتی 150 سال پیش (درحالی که هنوز یک کشور نیز مجازات مرگ را ملغی نکرده بود) کارل مارکس عزیز نوشت :

« اگر غیر ممکن نباشد، در واقع بسیار دشوار است، اصلی بنا گردد که در نظر باشد با آن « اصل » بر حق بودن و مفید بودن مجازات اعدام در جامعه‌ای که به متمدن بودن خود می‌بالد، اثبات گردد. » وی سپس می‌افزاید « این چه نوع جامعه‌ای است که وسیله بهتری برای دفاع از خود، جز جلا نمی‌شناسد؟ آیا ضروری نیست که به جای ستایش جلدی که دسته‌ای از جنایتکاران را اعدام می‌کند تا جا را برای جانیان بعدی باز کند، به طور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایت‌هایی را بوجود می‌آورد؟ »

(جلد هشتم از مجموعه آثار مارکس، مقاله مجازات اعدام)

خوشبختانه یک و نیم قرن پس از اظهارات بشر دوستانه مارکس و انسان‌گرایان دیگری چون ویکتور هوگو ، جهان شاهد تحول عظیمی در زمینه محدود سازی و لغو اعدام است ، به طوری که طبق آخرین آمار بیش از صد کشور در جهان، مجازات مرگ را به طور کامل لغو نموده‌اند. در زمینه اعدام‌های سیاسی، ابعاد پیشروی گسترده‌تر است. درحال حاضر به غیر از چند دولت در جهان که جمهوری اسلامی در راس آنها قرار دارد، هیچ حکومتی مبادرت به اعدام مخالفین سیاسی خود نمی‌کند، هرچند کمتر از صد کشور، کماکان در مورد جنایات و بزهکاری‌های غیر سیاسی اشکالی از مجازات مرگ را به کار می‌گیرند، که در این حوزه نیز رژیم اسلامی ایران امسال در رتبه اول قرار گرفته است ، با این همه خود مقامات و رسانه‌های رژیم اعتراف می‌کنند که بزه، جنایت، فحشا، دزدی، قاچاق، اعتیاد و ... با ارقام نجومی در حال افزایش است.

اما اگر از جمهوری اسلامی بنا به ماهیت‌اش، انتظاری بیش از این نیست، آیا از اپوزیسیون مدعی آزادیخواهی و انسان دوستی هم نباید انتظار داشت که به عنوان یک تحول متمدنانه، تکلیف خود را با مجازات بربرمنشانه اعدام معین کند؟ خوشبختانه اکنون شمارزدهای از فعالین اجتماعی و اکثریت احزاب و سازمان‌های سیاسی (عمدتاً چپ) تحولات مثبتی را برای نفی ترور و اعدام آغاز کرده‌اند . با این همه چه در صفوف جنبش چپ و چه در صفوف نیروهای غیر چپ (نظیر مجاهدین خلق) مجازات اعدام، کماکان طرفداران پروپا قرصی دارد و برخی از آنها کتمان نفی نمی‌کنند که دشمنان خود را از دم تیغ خواهند گذراند. در واقع از همین حالا، سلاح انتقام را برای روزهای آتی صیقل می‌دهند.

اما انسان‌های ترقیخواه نمی‌توانند _حتی پس از سرنگونی رژیم اسلامی، ننگ قرار داشتن ایران در صدر کشورهای مجری اعدام را تحمل کنند، از اینرو ما در راستای حقوق بشر، تنها وظیفه افشای رژیم حاکم را نداریم، بلکه تحت فشار قرار دادن آن دسته از نیروهای اپوزیسیون که کماکان به مجازات مرگ وفادارند نیز جزو وظایف عاجل و تخطی ناپذیر ما محسوب می‌شود.

مرگ بر مرگ ! بگذار این آخرین کلام مرگ آلودی باشد که بر زبان جاری می‌کنیم !



نگاهی گذرا به دومین سمینار کشتار زندانیان سیاسی

شهاب شکوهی

بعد از سال‌ها کمبود و خالی بودن جای خالی جمعی از زندانیان سیاسی سابق که بتواند آنچه را که در سال‌های سیاه زندان‌های شاه و جمهوری اسلامی بر زندانیان سیاسی رفته نقد و بررسی کند، بالاخره در سال 65 به همت جمعی از فعالین جنبش، سمیناری تشکیل شد. با شنیدن خبر آن احساس امیدی در من ایجاد شد. بلافاصله با یکی از مسولین آن تماس گرفتم، اتفاقاً از رفقای نزدیک زندان بود. چون وچرای آن را پرسیدم و قصد داشتم با کمال میل هر کاری از دستم بر می آید انجام دهم. کمی بعد متأسفانه خبرهای پراکنده ای شنیدم مبنی بر این که این عده همان بچه‌های زنداند که همیشه موضع گیری خطی را بر جمعی و غیر خطی ترجیح می‌دهند. به آنها زنگ زدیم با آنها صحبت کردم علیرغم این که نمی‌خواستیم شایعات را قبول کنم و سال‌ها سعی کرده بودم که از روال خطی بودن خارج شده و مستقل فکر کنم ولی باز جواب‌ها نگرانیم را

بر طرف نکرد. احساس دوگانه ای داشتم که نکند همان داستان‌های خط و خط کشی در نوع متمدنانه ترش ادامه داشته باشد کمی اشتیاقم را کنترل کردم آثاری از ماجراهای زندان در حرف‌ها و شایعات می‌شنیدم بالاخره یک گرفتاری کمک کرد که من راضی شدم که از خیر سمینار اول بگذرم و با اطلاعات بیش تری در دومی شرکت کنم سمینار دوم به روزهای برگزاری نزدیک می‌شد اولین موردی که به چشم خورد موضوعاتی بودند که برگزار کنندگان برای سخنرانی انتخاب کرده بودند. حقیقتش هر چه به عنوان یک زندانی سیاسی فکر کردم عقلم به جایی نرسید که بتوانم یکی از موضوعات را انتخاب کرده و بر روی آن کار کنم و حتی اصلاً نمی‌فهمیدم منظور مبتکرین این موضوعات چیست؟! هر چند روند کار و سخنرانی سخنرانان هم نشان داد که دیگران هم موضوع را خوب نفهمیده‌اند و هرکسی با برداشت خودش چیزی نوشته که این مطلب را هم یکی از برگزار کنندگان به خوبی اشاره کرد. (او گفت مدت‌ها گذشت و مطالبی به دست ما نرسید و وقتی هم که رسید هیچ کدام جوابگوی اصل سئوالات انتخابی ما نبود). در دیداری با یکی از برگزار کنندگان داشتم کمی راجع به موضوعات مطرح شده صحبت کردم. راستش از توضیح صادقانه آن عزیز هم خیلی سر در نیاوردم. به او پیشنهاد دادم که آیا میتوانم موضوع دیگری را انتخاب کنم مثل تفاوت زندان شاه با زندان جمهوری اسلامی. او با اشتیاق پذیرفت و گفت موضوع خوبی است روی آن کار کن، بنویس و به جمع ما بفرست تا من با بقیه صحبت کنم و آن را در دستور کار بگذاریم. من متأسفانه نتوانستم انجام دهم و دست نیم خالی (مطلبی کوتاه نوشتم) و به سمینار رفتم. اولین روز و ابتدا دیدارها، بخش بسیار خوشایند آن بودند. به ویژه اگر کسانی را ببینی که نمی‌دانستی اساساً زنده هستند یا نه؟ بعد از دیدارها نگاهی به کار تدارکاتی و فنی نشان می‌داد که در حد بسیار خوب و قابل توجهی تلاش شده. طبیعتاً کمبودها نمی‌داشت. در چهره خسته برگزار کنندگان که همواره به بالا و پائین می‌دویدند و مراقب همه چیز بودند و خستگی و شب‌نوابی‌ها و استرس کارها ولی هم چنان امیدوار به جز یک مورد که آن هم مربوط می‌شد به فردی که قرار بود اسامی شهدا را به روی کاغذ بلند و با خط زیبا بنویسد و آن را در محلی نصب کند. و اختلافی که از طرف طراح این نوشته برای نصب آن بروی زمین و اعتراض بعضی برای لگدمال نشدن نوشته در پی داشت دیگر چیزی که باعث نگرانی باشد به نظر نمی‌رسید. بالاخره جلسه افتتاح شد و برنامه‌های سه روزه به اضافه توضیحات و تکرار داده شد. سخنرانی‌هایی انجام گرفت و فیلمی نشان داده شد. شعر و آواز به ویژه برنامه‌های جوانان هم به طور مختصر در روز اول انجام گرفت. روز اول

که به پایانش رسید، احساس شوقم کمی به عصبانیت تبدیل شد. چراکه آن چه نگرانش بودم داشت اتفاق می‌افتاد و باز هم کسانی گوش مجانی گیر آورده بودند و مطالبی که راحت می‌شود از طریق اینترنت و سایت‌های آن‌ها پیدا کرد را در آن جا برای ما روخوانی کردند. با یکی از برگزار کنندگان صحبت کردم. او گفت روزهای بعد بهتر خواهد شد. و واقعا روزهای بعد بهتر شد منتهی نه اصل قضیه که ما برای آن به سمینار آمده بودیم بلکه تنوع برنامه‌ها، ابتکارات جوانان که واقعا تاثیر زیادی گذاشت. به جز چند سخنران که حرف‌هایشان شنیدنی بود که آنهم متأسفانه به علت خستگی طولانی از نشستن و فشرده‌گی برنامه‌ها یعنی پشت سر هم قرار گرفتن موضوعات نمیشد به خوبی استفاده کرد و اگر هم به دقت گوش میدادیم در سومین و چهارمین سخنرانی، موضوع اول کاملاً فراموش می‌شد. به هر حال با روحیه ای شاد و پشیمان بقیه برنامه را دنبال کردم. شاد از برنامه متنوع جوانان و شعر و آواز و پشیمان از بی ربط بودن حرف‌های برخی از سخنرانان با موضوع زندان. روز سوم در بخش آخر آن یعنی پرسش و پاسخ با دوتنظر مواجه شدم. یکی از طرف گروهی که معتقد بودند چون برگزار کنندگان خودشان هم درک روشنی از موضوعاتی که تعیین کردند ندارند و در سازماندهی کارها هم خطی رفتار می‌کنند پس اشکالی ندارد اگر ما هم خطی رفتار کنیم (یکی از نمایندگان همین فکر در پرسش و پاسخ مطرح کرد که اولاً خود شما مقصرد و به ما نگفته‌اید که متن نوشته‌هایمان بیشتر شبیه بیانات است تا سخنرانی و ما حق مان است که با آرم و شعار سازمانی جلو بیاییم، دوماً اگر حتی می‌گفتید که ما به شکل سازمانی نیاییم آن وقت ما به شکل افراد به این جا می‌ریختیم!) و یکی دیگر از سخنرانان مطرح کرد که کار ما کاملاً درست بوده چرا که 2 سال قبل راست در این جا جولان می‌داد و باید جلوی گرفته می‌شد!! نظر مقابل با پاسخ بعضی از برگزار کنندگان این بود که ما نمی‌توانستیم کنترل داشته باشیم شما خلاصه ای به ما داده اید و بعد چیزی دیگر ارایه شده و در واقع سطح سخنرانی‌ها نشان می‌دهد که ما در کجا قرار گرفته ایم.

متأسفانه تا ساعت 5/5 بیشتر نتوانستم بمانم. قبل از جلسه آخر با یکی از برگزار کنندگان صحبت می‌کردم او بسیار دلخورد عصبانی بود. برایم توضیح داد که جز سخنرانان بوده ولی در اعتراض به خطی برخورد کردن جمع برگزار کنندگان از سخنرانی‌اش صرف نظر کرده و متعاقب آن منتهی است که در بایکوت می‌باشد!! من ابتدا جا خوردم که بعد از این همه سال در اروپا بودن و این همه تحول که بر سر گروه‌های سیاسی یا افراد رفته باز هم بایکوت! باورم نمیشد تا این که این خاتم در جمع برگزار کنندگان قرار گرفت و به طور خلاصه اشاره ای به موضوع در جمع کرد. راستش اولین سئوالی که برای من پیش آمد این که این جمع چه فکر می‌کند؟ و این جلسات برای چه هست؟ آیا هدف سمینار پیدا کردن راه حل‌هایی است برای 1- روشن شدن افکار عمومی ایرانیان داخل و جهانیان 2- مطرح و روشن کردن زمینه‌های اجتماعی - سیاسی که باعث چنین فجایی شده و یا می‌شود 3- راه حل‌های پیشنهادی برای جلوگیری از این گونه کشتارها در آینده و در نهایت نفی زندان، اعدام و شکنجه. یا نه سمینار فقط برگزار می‌شود و بی نتیجه به پایان میرسد. هر چند که حتی این سمینار علی‌رغم تلاش‌های شبانه‌روزی رفقای برگزار کننده در واقع جم‌مشورتی نبود که آن هم جای خیلی تامل دارد. ولی آیا نمی‌شد فقط میزگردهایی برگزار می‌شد و صاحب نظران طرح موضوع می‌کردند و شرکت کنندگان راهم فعالانه در موضوع مشارکت می‌دادند و بین هر میزگردی یک برنامه متنوع برای رفع خستگی انجام میشد؟ کوتاه کنم باز هم ضمن قدر دانی از زحمات شبانه‌روزی تک تک رفقای برگزار کننده پیشنهاد می‌کنم که بیشتر روی سمینار آینده تعمق کنیم چرا که همین جمع هم در آینده با ما نخواهد ماند. با آرزوی موفقیت برای شما. 87/09/1



شیوه‌ی پروکروستی در نوتاریخ‌نگاری

خسرو پارسا

• تقسیم‌بندی روشنفکران توسط میلانی به «روسی و غربی» نه تنها مغلوط و غیرواقعی که تماماً گمراه‌کننده است و برای فرار از معیار تعهد اجتماعی ابداع شده است. در تقسیم‌بندی ایشان سارتر، برتراند راسل و هزاران متفکر غربی «روسی» از آب درمی‌آیند و خزعلاتی نظیر آن. ما مجبور نیستیم همواره «تر» بدهیم تا تتوریسین شناخته شویم ...

مدت‌ها بود که در پی فرصت برای نوشتن مطلبی درباره‌ی رویه‌ی روشنفکرها و روشنفکرانهای ایران در یکی دو دهه‌ی اخیر به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی بودم. هنوز جز یادداشت‌های پراکنده مطلبی تنظیم نکرده‌ام ولی چند نوشته و از جمله گفت‌وگوی اخیر آقای عباس میلانی در روزنامه‌ی هم میهن مرا وادار کرد که فعلاً در حد مجاز به چند نکته بپردازم.

آیا فردی مجاز است یک یا چند بار تغییر تفکر و رویه بدهد؟ در این نکته تردیدی نیست زیرا تفکر منوط به اجازه‌ی کسی یا مقامی نیست. اما بی‌درنگ دو پرسش مطرح می‌شود:

آیا دیگران هم مجازند که درباره‌ی تغییرات قطبی این افراد نظری داشته باشند بدون این‌که محکوم به برخورد شخصی شوند؟ احتمالاً دانسته‌ام مخالفتی با طرح این پرسش و پاسخ مثبت به آن ندارند. و بالاخره آیا این هم جزو حقوق افراد است که در طول هر تغییر فکر و رویه چنان رفتار کنند که گویا در آن لحظه حرف آخر را می‌زنند؟ یعنی آیا بصیرت در مکانیسم تغییر تفکر شخصی حکم نمی‌کند که قدری محتاطتر و دوراندیشانه‌تر به مسائل برخورد کنیم و داعیه‌ی حاکی از نخوت خودراست‌بینی را ملایم‌تر کنیم؟

زمانی که میلانی کتاب معمای هویدا را منتشر کرد متحیر شدم که چگونه یک روشنفکر می‌تواند متنی با این حجم بنویسد تا در انتها ثابت کند هویدا آدم خبیثی نبوده، بلکه آدم بلاراده‌ای در دستگاه شاه بوده است. واقعاً متحیر شدم. چون به نظر من و ایشان آن‌قدر کارهای میرم‌تر و با معنی‌تر وجود داشت و هنوز وجود دارد که پرداختن به یک عنصر بی‌مصرف جای سوال باقی می‌گذاشت. ادعای «نوتاریخ‌نگاری» - که امیدوارم به آن نیز اشاره کنم - در بهترین حالت، برای یک فعال سیاسی، در زمینه‌هایی به کار می‌رود که نتیجه‌ی اجتماعی داشته باشد. تجدیدنظر در برداشته‌ها زمانی ارزش گذاشتن وقت برای نوشتن و خواندن دارد که به کسی چیزی بیاموزد، که راهنمایی برای پیش‌گیری از خطاهای آینده باشد. می‌توان درباره‌ی چنگیزخان، آقاخان نوری، محمدعلی‌شاه، رضاشاه، تیمورتاش، داور، مصدق، ... و همه‌ی کسانی که تأثیرات مثبت یا منفی در جامعه داشته‌اند تجدیدنظر و تفکر کرد و چه بهتر از این. اما پرداختن به نوکر فلان‌کس و مباشر آن دیگری - به‌خصوص که خود باور داشته باشیم عملاً اراده‌ی از خود نداشته‌اند - از چیست؟ اگر برادر آقای هویدا چنین وقت

عظیمی تلف کند بر او حرجی نیست. اما یک مدعی مبارزه‌ی اجتماعی باید انگیزه‌های دیگری داشته باشد. به نظر من «نوتاریخ‌نگاری» در مورد شعبان جعفری و دارودسته‌اش معنای اجتماعی بیش‌تری داشت. آقای میلانی غیبه می‌خورد که دیگران کارهای جدی در زمینه‌های مختلف اجتماعی نکرده‌اند - کودتای ۲۸ مرداد، مصدق، حزب توده و ... - (و من هم با ایشان موافق هستم). ولی باز بیش‌تر متحیر می‌شوم که دلیل پرداختن ایشان به ققتوسی که معلوم می‌شود زنده شدنی نیست، چه کسی را به کار آید؟

اما داستان «نوتاریخ‌نگاری» هم به‌راحتی ملعبه‌ی شده است برای جولان بی‌انتهای. اگر منظور برخورد عینی با همه‌ی عوامل تأثیرگذار در یک واقعه‌ی تاریخی باشد نه چنین برخوردی تازگی دارد و نه هیچ متفکری را کوچک‌ترین مخالفتی با آن بوده است و حتی می‌توان گفت اگر نگارش تاریخ چنین نباشد، از واقعیت‌ها پرده برمی‌دارد. در گذشته نیز بسیاری از تاریخ‌نگاری‌ها تا حد ممکن (در زمان خود) چنین بوده است. عینی و واقع‌گرا بوده است ولی نمی‌توان آن‌ها را به‌طور آناکرونیکی «نوتاریخ‌نگاری» قلمداد کرد.

روان‌کاوی به عنوان یکی از مولفه‌های نوتاریخ‌نگاری - آن هم یک ذره‌ی ناچیز آن و آن هم توسط کسانی که آموزش و دانش لازم را ندارند - مثل هر پارهدانشی سم مهلک است. می‌توان به اسقف‌های مفتش عقاید - که عده‌ی هم به قول ایزا برلین «صادق» بوده‌اند - به‌طور روان‌کاوانه پرداخت و در یک روند «نوتاریخ‌نگاری» آن‌ها را هم محق دانست. یک روان‌کاو متبحر به چنین کاری مجاز است چون می‌خواهد یک پژوهش خاص را انجام دهد و مکانیسم‌های روانی را توضیح دهد و مدعی فعالیت سیاسی نیست. بررسی روان‌کاوانه عوامل قتل‌های زنجیره‌ی در نقاط مختلف جهان نیز قطعاً لازم است. ولی نکته این است که چه کسی با چه توانایی و مایه و دانش - و نیز به چه منظور - چنین کند و چرا از میان هزاران مسأله‌ی حل‌نشده، موضوع خاصی را انتخاب نماید. این خود نیز روان‌کاوی می‌طلبد. می‌توان به وسیله‌ی «روان‌کاوی» آماتوری به اشرف پهلوی و سپهبد نصیری هم پرداخت و آن‌ها را هم تیرنه کرد.

مسئله‌ی دیگر: من نه از این مصاحبه و نه از برخی مطالب دیگر که از آقای میلانی دیده‌ام، بالاخره نفهمیدم ایشان به مقوله‌ی، چیزی یا موجودی به نام روشنفکر قائل هستند یا خیر. حداقل مطلب در تعریف‌های پرشماری که از روشنفکر (سواً تحصیل‌کرده) می‌شود این است که فرد نسبت به مسائل پیرامون خود و اجتماع تعهد، اشراف، دغدغه و یا لااقل آگاهی داشته باشد. این یک تمجید و تحسین از روشنفکر نیست بلکه بیان یک ویژگی است. بنابراین اگر فردی گوشه‌نشین سر در عالم مسائل خود دارد، زیاده‌خواهی خواهد کرد که انتظار داشته باشد روشنفکر تلقی شود. تقسیم‌بندی روشنفکران توسط میلانی به «روسی و غربی» نه تنها مغلوط و غیرواقعی که تماماً گمراه‌کننده است و برای فرار از معیار تعهد اجتماعی

ابداع شده است. در تقسیم‌بندی ایشان سارتر، برتراند راسل و هزاران متفکر غربی «روسی» از آب درمی‌آیند و خزعبلاتی نظیر آن. ما مجبور نیستیم همواره «تز» بدهیم تا تنورسین شناخته شویم. مجبور نیستیم جهت‌گیری روشنفکر به سمت حاکمیت ویا به قول آقای میلانی «خلق» را مخدوش کنیم و سپس متحیر بمانیم که چرا کسانی مانند «اقبال آشتیانی یا فروزان‌فر از سلک روشنفکری و از سلک خلقی بودن رانده می‌شوند و کارهایشان اجر کافی پیدا نمی‌کند!» من تصور می‌کنم اگر آقای فروزان‌فر فکر می‌کرد زمانی آقای میلانی ایشان را «روشنفکر خلقی» می‌شمارد، از این اتهام شدیداً اعلام برائت می‌کرد. آقای فروزان‌فر فرد بسیار فاضل و برجسته‌یی در حوزه ادبیات ایران بود، اما نه روشنفکر بود و نه به‌هیچ‌وجه خلقی. ضمناً در زندگی هم از روشنفکران خلقی «بی‌اجر» تر نبود (البته نمی‌دانم منظور ایشان از اجر چیست). ما مجبور نیستیم وقتی تزهامان غلط از آب درآمد و واماندیم چیزی را جعل کنیم و از طرف دیگر بگوئیم «بسیاری از شاعران و نویسندگان مهم مثل شاملو، مثل براهنی و حتی هوشنگ گلشیری ادعا می‌کنند که به هیچ عنوان چپ‌گرا نبوده اند» جل‌خالق! لابد آن‌ها این مطلب را فقط در گوش آقای میلانی زمزمه کرده‌اند.

ایشان آن‌جا که به نظر خود می‌تواند انواع چپ‌هایی مانند صمد بهرنگی و آریان‌پور، احسان طبری و... را بی‌مایه می‌خواند و در مقابل کسانی را هم که قادر نیست بی‌مایه بخواند به دروغ عریان متوسل می‌شود و آن‌ها را غیرچپ می‌نامد!

من دلم نمی‌خواهد به روشنفکری مانند آقای میلانی چنین نسبتی بدهم ولی صمیمانه بگویم واژه ملایم‌تری نمی‌یابم. اساساً به نظر ایشان از قدیم‌الایام تاکنون حتی یک روشنفکر چپ بامایه در ایران وجود نداشته است. این شیوه پروکروستی برخورد با مسائل است. هرچا مسأله به قالب نخورد، حذف می‌شود؛ شاملو غیرچپ می‌شود و هرچا در دادن مثال کم بیایم چیزی را می‌سازیم؛ فروزان‌فر خلقی می‌شود. اما دوست عزیز «نوتاریخ‌نگاری» هم مایه می‌خواهد. مدل قابل تقدیر برای آقای میلانی ذبیح‌الله منصوری است. تعجب نکنید. چون معیار برای او همین چپ نبودن است. در دفاع از ذبیح‌الله منصوری می‌گویم: «اگر تمام روشنفکران و نویسندگان ۱۰-۱۵ سال اخیر ایران را جمع بزنیم به اندازه ذبیح‌الله منصوری کتاب نفروخته‌اند... من کاری به ارزش ادبی ندارم [!] ولی این روند ارزش فرهنگی داشت.» درست می‌گوید آقای میلانی، پرفروشی یعنی «ارزش فرهنگی». این نوع ارزش‌گذاری با ارزش فرهنگی روشنفکران متفاوت است. وقتی قرار می‌شود چپ کوییده شود، عده‌یی بی‌مایه می‌شوند، از زبان عده‌یی ادعا می‌شود به هیچ عنوان چپ‌گرا نبوده‌اند. ارزشمند فرهنگی می‌شود ذبیح‌الله منصوری. می‌بینیم که مخدوش کردن همه‌ی حدمرزا در خدمت این امر درمی‌آید که بنا بر نگاه «نوتاریخ‌نگارانه» همه‌چیز رواست: anything goes

اما کاش مسأله‌ی آقای میلانی به سردرگمی در مفهوم و واژه‌ی روشنفکر خاتمه می‌یافت. هر وقت که روشنفکر به‌نوعی مذموم تلقی می‌شود، روشنفکر چپ از آن مستفاد می‌شود: مشکل اصلی ایشان چپ بودن است. و از نظر ایشان این‌ها، این روشنفکران چپ (که روسی هستند) با آن‌که همیشه سرکوب شدند و هیچ‌وقت هم در قدرت نبوده‌اند با این همه مسئول همه‌ی آن چیزهای بدی هستند که تاکنون در ایران اتفاق افتاده است. ولی کسی که مدعی است زمانی چپ بوده (به قول خودش «ابله» بوده) و اکنون راه راست را تشخیص داده و مجبور است از واژه‌ی چپ تنفر داشته باشد، باین‌همه خوب است این فروتنی را هم داشته باشد که بداند در تشخیص‌هایش «می‌تواند» اشتباه کند. اما چنین نیست. ایشان همان‌طور که گفته شد هنوز هم در سودای ارشاد و تز دادن است. همیشه محق است و در هر مرحله باید دیگران را راهنمایی کند.

صحبت از آقای میلانی زیاد شد و این‌ها به لحاظ اهمیت ایشان بلکه بدین جهت است که او به عنوان یک پروتوتیپ قابل بررسی است. ما با صدها و هزاران فرد تغییر تفکر داده، متحول‌شده، ارشادشده و بریده رویه‌رو بوده‌ایم که نمایان‌گر درجات مختلفی از این دگرگونی بوده‌اند. نه تنها در دوران‌های پیش بلکه بعد از انقلاب نیز کم نبوده‌اند افرادی که پس از سرکوب‌ها ناگهان به این آگاهی رسیده‌اند که مارکس مزخرف می‌گفته است. به قول آقای لاجوردی سرازیری اوین معجزه می‌کند. کم نبوده‌اند کسانی که در زمان «چپ» بودن خود کوچک‌ترین حرکت معناداری نکردند ولی بعدها در دشنام‌دادن به چپ گوی‌ریایی کردند. و باز کم نبوده‌اند کسانی که با فروپاشی شوروی آخرین امیدهای به‌قدرت رسیدن چپ را از دست دادند و بنابراین به اصل خود بازگشتند و هم‌سو با مرتجعین دست اول ادعا کردند که اساساً هرچه در جریان انقلاب ایران و دیگر انقلاب‌ها به خطا رفت، تقصیر چپ‌ها بود. این لقلقه‌ی زبان همه‌ی کسانی است که خیال می‌کنند با افول چپ هرکس و ناکسی می‌تواند لگدی به آن بزند که ثواب دارد. «اجر» دارد و حتماً اجر دارد. می‌توان تا مقام مشاورت سیا و کنگره‌ی امریکا پیش رفت و «اجر» واقعی را دریافت کرد.

نباید و من نیز چنین نمی‌گویم که هرکس از مواضع قبلی خود عدول کرد در اشتباه است. ابدا چنین نیست. اما شک می‌کنم به کسانی که هنگام اوج چپ، چپ‌تر از همه‌اند و هنگام فروپاشی منکر آن می‌شوند که اساساً چپ باشعوری هرگز وجود داشته است. همه‌ی ما چه بدانیم و چه ندانیم مدام مواضع خود را تغییر می‌دهیم یا اصلاح می‌کنیم و اگر چنین نکنیم متحجریم. بعضی نیز دچار دگرگونی می‌شوند و این اگر بر اساس تفکر و نه منافع «اجر» اتفاق افتاده باشد، چه ما موافق باشیم و چه نه، حق مسلم فرد تلقی می‌شود. در همین ایران کنونی کسانی هستند که این دگرگونی را تجربه کرده‌اند. آگاهانه پای آن ایستاده‌اند، شماتت‌ها می‌خرند و عوارض آن را تجربه می‌کنند. من طبعاً با آن‌ها موافق نیستم ولی برایشان احترام قائلم. زمانی

بیانیه کمیته مرکزی سازمان !

یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷

یادی همواره ماندگار درحافظه تاریخی مردم ما!

۱۹ سال قبل در شهریور سال ۱۳۶۷ به فرمان مستقیم خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی، چوبه های دار در زندانهای سراسر ایران برپا شد و چند هزار نفر از زندانیان سیاسی را که طبق احکام بیدادگاه های همین حکومت فاشیستی به زندان محکوم شده و دوران محکومیت خود را سپری میکردند به کام مرگ فرستاد. خمینی که با نوشیدن جام زهر شکست در جنگ با حکومت صدام، از شعله ور شدن جنبش آزادیخواهانه مردم که طبعاً آزادی زندانیان سیاسی از شعارهای اصلی آن بود در هراس بود؛ با این اقدام میخواست بزعم خود مصداقی برای این شعار باقی نگذارد. اما با وجود قطع ملاقات ها و سرعت عمل در راه اندازی ماشین کشتار در همه زندانها، نیروی مهار ناپذیر عشق به آزادی که در خانواده های زندانیان سیاسی و در وفاداری به آرمان عزیزانشان موج میزد همچون رعد خیر این جنایت وحشیانه را که تنها با جنایت فاشیسم هیتلری در بر پایی کوره های آدم سوزی قابل مقایسه است در همه جا به صدا درآورد و مهر جنایت علیه بشریت را این بار برجسته تر از هر موردی بر شناسنامه حکومت اسلامی و در کنار نام بنیانگذار آن برای همیشه ثبت کرد. اکنون ۱۹ سال از آن جنایت هولناک میگذرد. اما هر سال در سالگرد این کشتار فاشیستی خانواده این عزیزان و عاشقان آزادی در گورستان خاوران جمع میشوند و ایرانیان مبارز در اقصا نقاط جهان نیز با آنها هماهنگ میشوند تا جنبش داد خواهی برای معرفی آمران و عاملان این جنایت و نیز سایر جنایات حاکمان جمهوری اسلامی و محاکمه آنها در یک دادگاه صلاحیت دار بین المللی همچنان پایدار بماند و هر سال تقویت شود.

امسال اما در شرایطی سالگرد این جنایت فراموش نشدنی فرا میرسد که جمهوری اسلامی در شرایط انزوای بیسابقه بین المللی و در محاصره جنبش های رو به رشد متنوع کارگران، زنان، معلمان، ملیت های زیر ستم، دانشجویان، جوانان... عریانتر از هر زمان سلاح سرکوب را به دست گرفته و تازیه و چوبه های دار را در هر کوی و برزن برپا کرده است تا با ایجاد فضای رعب و وحشت از بهم پیوستن جویبارهای مبارزات مردم و تبدیل آن به سیل بنیان کن جنبش گسترده و انقلابی توده ای ممانعت کند. بنابراین امسال برگزاری مراسم یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ نه تنها حلقه دیگری از زنجیره پایان ناپذیر جنبش دادخواهی جان باختگان آن سال و ثبت لوح خاطره این عزیزان در حافظه تاریخی مردم ما برای لغو هر نوع شکنجه و اعدام و اسارت دگراندیشان است بلکه باید زنگ خطر را برای تکرار فاجعه تازه ای توسط جمهوری اسلامی به صدا در آورد. در شرایط خطیری که اکنون مردم ما در آن قرار دارند راه مقابله با قصد شوم حاکمان جمهوری اسلامی برای گسترش موج اختناق و سرکوب؛ تداوم جنبش های متنوع توده ای که بخصوص در یک ساله اخیر گسترش یافته و حمایت متقابل آنها از یکدیگر همتاپور که نمونه های درخشان آن در دوره اخیر در حمایت متقابل کارگران، دانشجویان، زنان، نویسندگان و ملیتها... مشاهده شد و تکرار و تداوم این اقدامات است. و در این میان بیشک گسترده و شکوه برگزاری یادمان شهدای قتل عام سال ۶۷ نشانه عزم استوار و نامیرای مردم ما برای به انجام رساندن جنبش دادخواهی این شهیدان و همه شهدای راه آزادی و به انجام رساندن مبارزه پیگیر و تا به آخر برای دستیابی به آزادی و برابری است.

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

شهریور ۱۳۸۶

که تغییر مواضع فرد یا گروهی هم آهنگ با تغییر منافع آن ها باشد باید به کل مسأله شک کرد. با این حال به نظر من باید آنقدر بازاندیش بود که به سخنان همین افراد یا گروه اخیر هم توجه کرد. اگر سخنی بهطور ایجابی دارند و بهصراحت اظهار می‌دارند. من از این گروه اخیر تاکنون سخنی قابل تأمل نشنیده‌ام. تز عمومی یکی از تئوریسین‌های این گروه، آقای میلانی، چنین است: مرتبطکردن تأثیر روشنفکری حزب توده با دریافت پول از شوروی، مرتبطکردن همه‌ی چپ با حزب توده و روسی‌خواندن آن‌ها، درهم‌کردن معنای روشنفکر و چپ، شکستن مرز میان به گفته‌ی خود «خلق» و ضدخلق. این‌ها راه شرافتمندانه‌ی «ارشاد» نیست. این کارها را در بررسی و رد چپ قبلاً انواع آقایان فارسی، سروش و محمد قوچانی (که مورد تکریم شماسست) کرده‌اند. و شما نیز نوقزده نشوید که گویا مردم ایران اکنون هیچ روشنفکر چپی نمی‌شناسند. نشستن در ینگه دنیا ظاهراً به شما خیلی ظلم کرده است چون هم زمان و هم مکان را از یاد برده‌اید و هم مردم ایران را. ولی شاید هم من اشتباه می‌کنم چون شما هنوز هم در همین ایران مجال و فضای بیش‌تری از ما برای جولان دارید. ولی به جهان اطراف خود نگاه کنید. آسمان همه‌جا به همین رنگ نیست.

فضای مجاز من تمام شده است وگرنه مطالب زیاد دیگری درباره‌ی سایر دعای این آقایان باید گفت که امیدوارم درجایی دیگر به آن بپردازم. از آن جمله است داستان «اتوپیا» که برای برخی با «به‌پایان‌رسیدن تاریخ» و جهاتی‌شدن سرمایه‌دارانه محقق شده و بنابراین هر جهان دیگری «ناکجاآباد» تلقی می‌شود و نیز داستان ادعای «بی‌طرفی» در بررسی‌ها، که اگر کسی کوچک‌ترین دانشی از علوم داشته باشد می‌داند این که توهم و فریبکاری و سرپوشی است برای آنچه مدعی آن هستیم یعنی حب و بغض‌ها و بسیاری مطالب دیگر.

آقای میلانی! چپ‌ها حب و بغض دارند. منتها مشمولین عاطفه‌شان خلاف خواست شما است. چپ‌ها و همه‌ی مردم غیرمتنعم، دنیایی بهتر از این می‌خواهند. ناکجاآباد است؟ چنین باد! این مناسبات جهانی مملو از کثافت شما را ارزانی باد!



گرامی داشت یاد و خاطره قربانیان کشتار ۶۷ در نوزدهمین سالگرد آن بامان زیباترین فرزندان آفتاب و باد در دشت خاوران

ایران باید چون لکه ی ننگ این جامعه نشان دهیم. باید این روابط وایسگریایته را واداریم تا با ساز خود برقصند! این بیانیه با استقبال پر شور حاضران همراه شد به نحوی که عده ای شعار "دانشجوی مبارز حمایت می کنیم" سر دادند. سپس یکی از فعالان کارگری پیام "کمیتة دفاع از محمود صالحی (فعال کارگری دربند)" را به مراسم بزرگ داشت قربانیان کشتار های ۶۰ تا ۶۷ را خواند. در بخشی از این بیانیه ضمن گرامی داشت یاد و خاطره تمامی کسانی که در راه آرمان های انسانی طیفه کارگر جان خود را نهاده بودند به وضعیت فعلی آقایان محمود صالحی و منصور اسالو در زندان اشاره شده بود و خواستار آزادی آنان شده بود. در ادامه مراسم نیز چند تن شعر خوانی کردند. در این میان جمعی از فعالین قصد داشتند پلاکاردی در حمایت از محمود صالحی و منصور اسالو را در محل نصب کنند که با دخالت و ممانعت نیرو های امنیتی و اطلاعاتی مواجه شدند و به منظور حفظ آرامش مراسم پلاکاردها را جمع کردند. به گزارش خبرنگار "آوای دانشگاه" در انتهای مراسم صفی از تمامی حاضران تشکیل شد که دست در دست هم ضمن حمل عکس جایباختگان دور تا دور مزار آنان شروع به حرکت کردند و به هم خوانی سرود های " ارغوان"، " پرنیان شفق"، "آفتابکاران"، "رود" و البته "انترناسیونال" پرداختند. در ابتدای صف جمعی از جوانان و فعالان دانشجویی دست های خود را به هم گره زده بودند و با صدای بلند سرود می خواندند که همین امر جلوه خاصی به مراسم داد. در پایان مراسم جمعیت با توقف و خواند سرود "انترناسیونال" مراسم را به انتها رساند تا ندای "انترناسیونال است نجات انسان ها" در دشت خاوران این آوردگاه عاشقان آزادی طنین انداز شود.

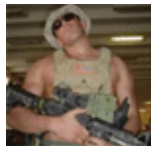


حضور فعالان دانشجویی، کارگری و زنان در این مراسم چشم گیر از سال های گذشته بود. بنا به گزارش رسیده به خبرنگار "آوای دانشگاه" در پایان مراسم چند تن از جوانان حاضر در مراسم به وسیله ی نیرو های امنیتی لباس شخصی بازداشت شدند اما بعد از ساعاتی تمامی آنان آزاد شدند.

گزارش اختصاصی آوای دانشگاه : به مناسبت ۱۹ امین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ به طیف روال سال های گذشته خانواده و بازماندگان قربانیان این کشتار به همراه جمعی از فعالین اجتماعی در صبح روز جمعه ۹ شهریور در دشت خاوران گرد آمدند تا یاد و خاطره تمامی جان باختگان سال های ۶۰ تا ۶۷ خصوصا اعدامیان کشتار تابستان ۶۷ را گرامی بدارند. در ساعت های ابتدای صبح جمعه خانواده ها و دیگر فعالین اجتماعی گروه گروه به دشت خاوران و گورستان مربوط به این کشتار ها مراجعه می کردند. در جلوی درب ورودی گورستان کاتال عریضی به منظور آن چه انتقال آب خوانده می شد کنده شده بود که همین امر باعث شد که مراجعه کنندگان مجبور شوند صدها متر را در میان خاک طی کنند تا بتوانند با دور زدن کاتال خود را به محل گور های برسانند. لازم به ذکر است که پل چوبی که در مقابل درب اصلی گورستان برای رفت و آمد در ساعات ابتدای صبح وجود داشت به وسیله ی نیرو های امنیتی برداشته شده بود. همین امر موجب شد که مراسم با تاخیر چند دقیقه ای شروع شود. به گزارش خبرنگار "آوای دانشگاه" قبل از شروع مراسم حضور نیرو های امنیتی و اطلاعاتی چه با لباس فورم نیروی انتظامی و چه با لباس شخصی به نفع صورت واضح مشهود بود. در این میان یک نفر از نیرو ها انتظامی به همراه چند نفر از لباس شخصی ها به جمع حاضران پیوست و چند کلمه ای را در لزوم برگزاری آرام مراسم و همچنین تمام کردن مراسم در ساعت ۱۰ گفت که البته با بی توجهی کامل حاضران روبه رو شد و سریعاً محل را ترک کرد و در فاصله ای دور تر نظاره گر برنامه شد.



برنامه با قرار دادن گل و عکس های تنی چند از جان باختگان شروع شد. یکی از مادران با ذکر این نکته که گرفتن مراسم حق بدیهی و طبیعی بازماندگان این کشتار است از حاضران خواست به یاد تمامی جان باختگان راه انسانیت و صلح و سوسیالیسم و آزادی یک دقیقه سکوت کنند. بعد از یک دقیقه سکوت که همراه با تشویق بلند حاضران شد. یکی از دختران اعدامی ها سال ۶۷ شعری را خواند که مورد توجه حاضران قرار گرفت. سپس مادر لطفی سخنانی را در رسای تمامی جایباختگان خفته در خاوران گفتند. سپس جمعیت سرود رود و دشت خاوران را هم خوانی کرد. بعد از آن مادر شریفی نیز در سخنانی یاد و خاطره تمامی انسان های آزاده ای که در راه مردم جان خویش را نهاده اند گرامی داشتند و مادر معینی نیز چند کلمه ای صحبت کردند. سپس جمعیت سرود آفتابکاران را هم خوانی کرد. بنا به گزارش خبرنگار "آوای دانشگاه" بعد از این سخنان بیانیه "جمعی از دانشجویان و فعالین چپ" به وسیله ی یکی از فعالان دانشجویی خوانده شد. در بخشی از این بیانیه ضمن اشاره به شرایط اجتماعی و طبقاتی که در آن اعدام و شکنجه و زندان به مثابه ی یکی از ابزار های سرکوب طبقات مسلط به کار رفته است آمده بود: "زندان، شکنجه و اعدام از ازل در جامعه بشری نبوده و نباید تا ابد وجود داشته باشد. زندان، شکنجه و اعدام و به طور کلی پدیده ی سرکوب را جز در پرتو مبارزه ی طبقاتی، به عنوان وسیله ای برای به شکست کشاندن جنبش طبقات تحت سلطه نمی توان درک کرد." در بخش دیگری از این بیانیه آمده بود: " کشتار زندانیان سیاسی در تابستان 67 اولین و آخرین کشتار دگراندیشان، کمونیست ها و نیروهای مترقی در ایران و جهان نبوده است. طی قرن گذشته در بسیاری نقاط دنیا و از آن جمله در اندونزی، عراق، آمریکای لاتین و ...، نظام جهانی سرمایه دیکتاتورها را تحت عناوین مختلف مامور کشتار کمونیست ها و دگراندیشان کرده است. در ایران کشتار هزاران انسان طی مدت کوتاهی در تابستان 67، به دنبال حدود یک دهه سرکوب و برقراری حکومت نظامی- پلیسی اسلامی و به خصوص کشتار خونین دهه ی 60 روی داد. " در پایان این بیانیه نیز ضمن گرامی داشت یاد و خاطره تمامی جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم آمده بود که "خاوران، زمین مهربانی که هزاران تن از زیباترین فرزندان آفتاب و باد را در خود جای داده، نه خصم حکومت اسلامی که انکار این حکومت است. بنابراین در شرایطی که می خواهند سکوت را به ما تحمیل کنند باید از خاوران گفت و از کشتار 67 نوشت. ستم واقعی را باید با آگاه کردن مردم از آن، ستم گرانه تر سازیم، ننگ را باید با افشای آن ننگین تر کنیم. خاوران را مثل هر قلمرو دیگری از جامعه ی



هندجگرخوار محصول عصر بدویت بود؟...

...ما چند گزارش دریافت کردیم، یک مورد آن همراه با چند عکس، که نشان میداد برخی از سربازان آنقدر از نظر اخلاقی سقوط کرده اند که اجساد عراقی ها را دست انداخته و مورد بی حرمتی قرار میدهند. در یک تصویر از ده ها تصویری که طی تحقیق در اختیار نیشن گارده شد، یک سرباز آمریکایی دیده میشود که نقش بازی میکند که میخواهد مغز متلاشی شده ی یک مرده عراقی را با قاشق پلاستیکی قهوه ای مارک ارتش بخورد. سرباز که در جوخه گروهان* میجا خدمت میکرد در حالیکه بازویش را دور جسد حلقه زده بود گفت:

عکس من و این مادر... را بگیر. سروان میجا به خاطر می آورد که پارچه دور جسد کنار افتاد و معلوم شد جسد متعلق به مرد جوانی است که فقط یک زیر شلوار به تن دارد. یک گلوله سینه اش را سوراخ کرده بود. سرباز مزبور می خندد و میگوید: یعنی آنها، واقعا شما را ... اند، مگه نه؟ . سروان میجا میگوید این صحنه در مقابل چشم برادران و پسر عمهای شخص مرده روی میداد.

این یک سبب پوسیده، یک مورد، نخاله، و استثنایی نبود. گزارش نشان میدهد به نمایش گذاشتن خوردن مغز یک جسد عراقی، آنقدر عادی بود که عینا و مو به مو تکرار میشود و نه فقط در رابطه با اجساد شورشیان عراقی. کافی بود که جسد عراقی باشد. صحنه فوق شهادت گروهیان کامیلو میجا Camilo Mejía، ساکن میامی، 31ساله است که در سال 2003 در گردان 1-24 در رمادی خدمت میکرد.

برگرفته از مقاله " قهرمان " در سایت روشنگری

دنباله بخش اول مقاله :

آقای نگهدار، اشتباه میکنید، شما هیچ نیاموخته اید!

علی اکبر شالگونی

ناگزیرم از فرخ نگهدار بیرسم راستی چه کسی

در همین شماره "کار" در مقاله دیگری با عنوان "همبسته ای از جنون و خیانت" که در باره تظاهرات مسلحانه (۱۸ شهریور ۶۰) مجاهدین نوشته شده (و به نوشته جمشید طاهری پور، نویسنده آن خود فرخ نگهدار بوده است) آنها همین خطر را ادامه میدهند:

« به اعتقاد ما مسئول اصلی این فجایعی که رخ میدهد، این دردهایی که سینه مردم را می خراشد و خون این نوگلانی که جانشان را فدای شیرین کام کردن دشمنان این انقلاب کرده اند، مشخصاً رهبران خیانتکاری هستند که سازمان مجاهدین خلق را تا بدین حد به انحطاط کشیده اند. روش دادگاههای انقلاب که سراسیمه، عجولانه، غیر دقیق و انتقام جویانه است، انبوه انتقادات درستی که به این شکل کار دادگاهها وارد بوده و هست، هیچ یک ذره ای هم از بار خیانت فجیعی که رهبران خان مجاهدین در حق این نوگلان مرتکب شده اند، نمی کاهد.»

توجه کنید، در هفته ای که به اعتراف خود نویسنده مقاله، ۸۳ نفر را در زندان اوین تیرباران کرده اند و ۵۱ نفر از آنان چند روز پیش از آن دستگیر شده اند، اشکال کار جمهوری اسلامی از نظر نویسنده فقط این است که شتاب زده و انتقام جویانه کشته است!

اما شوکه کننده تر از این آن قسمت از مقاله است که میگوید:

« مسأله تنها به جان ۵۱ جوانی محدود نیست که ملعیه دست رهبران جنایتکار و نهاد خود شده اند... هدر رفتن زندگی ۵۱ بازی خورده بیشتر از این نظر مصیبت بار است که آنان می توانستند و وظیفه داشتند این جان شیرین را نه به پای شادکامی امپریالیسم که به پای تأمین استقلال و سرفرازی خلق و میهن شان و در پیکار علیه غارتگران و تجاوزگران ... فدا کنند.»

مسأله نویسنده این نیست که جمهوری اسلامی در یک اقدام واحد ۸۳ نفر را تیر باران کرده، او با یک چرخش ساده قلم اولاً رقم ۸۳ را کنار میگذارد و فقط به ۵۱ نفر آنها (که گویا در تظاهرات آن هفته دستگیر شده اند) می پردازد و ثانیا بیشتر از این ناراحت است که چرا آنها در جبهه های جنگ کشته نشده اند! جالب این است که نگهدار در نوشته دوم اش مرا به این مقاله به عنوان نمونه ای از انتقادات شان به جمهوری اسلامی ارجاع داده است!

نمونه ششم - در صفحه ۲۳ شماره ۱۰۴ (۱۹ فروردین ۱۳۶۰) گزارش کوتاهی آمده است با نام "نحوه ارزیابی و حل مشکلی از مشکلات" که واقعا تکان دهنده است:

« در هفته جاری خبرنگاران مطبوعات از زندان اوین دیدار کردند. آنها پس از شرکت در یک مصاحبه مطبوعاتی با سرپرست زندان خواهان گفتگو با نمایندگان زندانیان شدند. نمایندگان صنفی زندانیان وابسته به جریانات مجاهدین خلق، کومله، پیکار، دموکرات و اقلیت منشعب از سازمان از گفتگو با خبرنگاران امتناع کردند. رفیق کریمی حصارى نماینده صنفی زندانیان وابسته به سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اکثریت) در گفتگو با خبرنگاران شرکت کرد. رفیق کریمی حصارى در پاسخ به این سؤال که زندانیان وابسته به گروههای مجاهدین خلق و... از وضعیت غذایی و بهداشتی زندان شکایت دارند، نظر شما چیست؟ گفت: "طرح این مسایل از جانب آنها از دیدگاهشان در مورد حاکمیت سرچشمه میگیرد. ما کمبود غذا و بهداشت و مسایل دیگر را تأیید نمی کنیم. ما حاکمیت را ضد امپریالیست میدانیم و چه در زندان و چه در بیرون سعی برای داریم که در مبارزات ضد امپریالیستی با یک جبهه متحدی که تشکیل میدهم، این انقلاب را به آخر برسانیم. در اینجا هم هیچ لزومی نمی بینیم که مسئولین زندان را محکوم کنیم. هر چند که بعضی نارسایی ها از قبیل ندادن کتاب های مارکسیستی وجود دارد که ما خواهان این هستیم که این کمبودها برطرف شود، ولی هیچ لزومی نمی بینیم که در جهت تضعیف این ها حرکت کنیم... ما پاسداران را زندانیان خود نمی بینیم. اینها برادران ما هستند. هر چند که من و دوستانم به نا حق زندانی گشته ایم».

نشریه کار بعد از نقل سخنان کریمی حصارى (از روزنامه جمهوری اسلامی) میگوید:

« این نحوه ارزیابی اصولی و منطقی است از یکی از صدها مشکل اساسی و فرعی جامعه ما... اکنون که پس از پیام امام تشنج ها و درگیری های اخیر تا حدود زیادی کاهش یافته و حرکت هایی در جهت حاکمیت قانون دیده میشود، انتظار این است که بر زندانیهای جمهوری اسلامی نیز حاکمیت قانون انقلاب هر چه بیشتر برقرار شود و همان طور که نماینده زندانیان وابسته به سازمان اشاره کرده است، نارسایی های زندان در محیطی آرام و به دور از تشنج حل گردد.»

مطالب این گزارش به حد کافی گویاست و احتیاجی به توضیح ندارد. توجه داشته باشید که اینها هنگامی میگفتند:

" ما پاسداران را زندانیان خود نمی بینیم، اینها برادران ما هستند"

که شکایت از شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی گوش فلک را کر میکرد تا جایی که بنی صدر به عنوان رئیس جمهور، علنا مسأله زندان ها

را پیش کشیده بود و از آنجا بود که ضرورت بازرسی از زندانها مطرح شد بود و روزنامه نگاران به دیدن زندانها رفته بودند. لازم است یادآوری کنم که گفته های اکثریتی زندانی شاید به خودی خود نتواند منبع قابل اتکایی باشد، اما وقتی تشریح ارگان سازمان آن را با آب و تاب میآورد و تأیید میکند، دیگر نمیتوان آن را موضع این یا آن فرد به حساب آورد. اما در شماره ۱۰۶ (۲ اردیبهشت ۱۳۶۰) در نوشته ای با عنوان "نظام حاکم بر زندانها مبتنی بر شکنجه نیست" چنین می نویسیم:

« چند ماه بعد از صدور فرمان آیت الله خمینی مبنی بر تشکیل هیات بررسی شایعه شکنجه، این هیات طی یک مصاحبه مطبوعاتی نتیجه کار و تحقیقات خود را اعلام داشت. حجت الاسلام محمد منتظری نماینده امام در هیات مزبور، چکیده گزارش انجام شده را... چنین بیان داشت: "به طور خلاصه می توان گفت که نظام حاکم بر بازجویی و بازپرسی دادگاهها و زندان های ما به هیچ وجه مبتنی بر شکنجه نیست و اگر موارد معدودی نیز دیده شده، به طور استثنایی و از سوی افراد غیر مسؤول بوده است و اتهام وارده به روش بازجویی و بازپرسی - از طرف یکی از مقامات کشور - به هیچ وجه صحیح نیست." (کیهان ۳۰ فروردین). ما با نتیجه کار هیات بررسی شایعه شکنجه مبنی بر این که نظام حاکم بر زندانهای جمهوری اسلامی مبتنی بر شکنجه نیست، موافق هستیم و آن را مورد تأیید قرار میدهم... اما همان گونه که قبلاً اعلام داشته ایم و هیات مزبور نیز تصریح کرده است، عدم وجود شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی به عنوان سیاست غالب به هیچ وجه بدان معنی نیست که افراد و جریاناتی خود سرانه... به شکنجه زندانیان نمی پردازند... نمونه ترور توماج و هم زمان، به گلوله بستن دانشجویان زندانی در زندان دادگستری اهواز... مواردی است که با کمال تأسف در گزارش هیات جایی نداشته است... ما بار دیگر ضمن تأیید خطوط کلی نظرات هیات... برسر پیگیری جدی نسبت به برخی اقدامات خودسرانه... با فشاری کرده و هم صدا با مردم ایران از دولت جمهوری اسلامی میخواستیم که در جهت پایان دادن به این اقدامات خودسرانه اقدام کند.»

با مقایسه دو نوشته ای که به فاصله دو هفته منتشر شده اند، می بینیم که اکثریتی ها نخست نه تنها در باره شکنجه و حتی بدرفتاری در زندانها شکایت ندارند، بلکه در رد شکایت دیگران میگویند: "طرح این مسایل از جانب آنها از دیدگاهشان در مورد حاکمیت سرچشمه میگیرد... ما پاسداران را زندانیان خود نمی بینیم. اینها برادران ما هستند". اما بعد که حتی هیات بازرسی خود رژیم ناگزیر میشود با قید اگر و مگر اعتراف کند که شکنجه در "موارد معدودی نیز دیده شده، به طور استثنایی و از سوی افراد غیر مسؤول"، اکثریتی ها نیز برای این که از قافله عقب نیمانند، به یادشان می افتد که "هم صدا با مردم ایران از دولت جمهوری اسلامی "بخوانند" که در جهت پایان دادن به این اقدامات خودسرانه اقدام کند"؛ دیروز میگفتند اصلاً زندانیان را برادران خود می بینند، اما بعد ضمن تأیید دو قبضه گزارش هیات بازرسی کذایی، یادشان می افتد که همین "برادران" بودند که رهبران جنبش ترکم را کشتند و دانشجویان بی دفاع را در زندان اهواز به گلوله بستند!! اما این به اصطلاح "هم صدا شدن با مردم ایران" صرفاً برای عقب ماندن از قافله است، زیرا چند ماه بعد، در شماره ۱۲۸ (در اول مهر) در یادآوری بحث های شان با مجاهدین، می نویسنند:

« نخستین بار این سازمان مجاهدین بود که در فروردین ۵۸ بنا به توصیه های اکید آیت الله طالقانی، هم در مذاکرات خصوصی و هم بعداً به طور رسمی از سازمان ما به دلیل عمل کرش در ترکم صحرا انتقاد کرد و سازمان ما نیز در عمل نشان داد که مضمون انتقاد را پذیرفته است.»

توجه کنید که میگویند در ترکم صحرا حق با جمهوری اسلامی بود و ما اشتباه میکردیم. و هیچ حرفی هم از جنایات جمهوری اسلامی در آنجا به میان نمی آورند. اینها همان کسانی هستند که بعد از سرکوب ترکم صحرا و قتل رهبران اسیر جنبش به دستور خلخالکی نیز نوشته بودند که آنها به دست عمال نفوذی حزب خلق مسلمان کشته شده اند. اما از این پر رنگ تر: چند ماه بعدتر اصلاً طرح مسأله شکنجه را یکی از توطئه های امریکا معرفی میکنند و در شماره ۱۴۸ (۲۲ بهمن ۱۳۶۰) ضمن شمردن "توطئه ها و خیانت" های لیبرال ها و بنی صدر، در صفحه ۳۲، ستون دوم میگویند:

« با این که امام در سخنان خود بار دیگر مسؤولان کشور را به وحدت دعوت کرد و از آنها خواست در شرایط حساس کشور سکوت کنند، دامنه اختلافات با سخنان رئیس جمهوری در روز عاشورا دامن زده شد. بنی صدر در این روز شدیداً به جناح مخالف حمله کرد و در باره وجود شکنجه ها در زندان ها و نبود آزادی سخن گفت.»

مسأله این است که در آن سال ها، رهبران اکثریت نه فقط از شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی چیزی نگفتند و نه فقط سخن گفتن از شکنجه را هم سویی با امپریالیسم معرفی کردند، بلکه در حالی که به خوبی میدانستند در زندان ها چه شکنجه های وحشتناکی اعمال میشود، کاملاً «عالمانه، عامدانه و ظالمانه» آن جنایات هولناک را "ارشاد" نامیدند. همان طور که قبلاً اشاره کردم، چیزی که حزب توده و اکثریت با ریکاری چننش آوری "سیاست ارشاد" می نامیدند، جز توابع سازی معنای دیگری نداشت که از طریق بدترین شکنجه های جسمی روانی و خرد کردن کامل شخصیت انسانی زندانی، آن هم در زیر سایه هولناک اعدام های دسته جمعی، صورت میگرفت و گاهی از مرگ چیزی کم نداشت و در واقع اعدام روح و شخصیت بسیاری از زندانیان بود. اما توجیه آگاهانه آن جنایات

هولناک به خاطر این بود که آنها زندانیان جمهوری اسلامی را به قول آن اکثریتی زندانی "برادران خود" میدانستند و تلاش میکردند با آنها جبهه واحد ضد امپریالیستی تشکیل بدهند.

در آن سالها در زندان اوین بند ۳ آموزشگاه، بر اساس موضع گیری سازمان اکثریت و حزب توده زندانیان توده ای و اکثریتی غالباً در اطافهای در بسته سفره های خود را از دیگر زندانیان چپ به عنوان عناصر ضد انقلاب جدا می کردند. در حالیکه زندانیان هفته ای دو بار منتظر لیست اعدامی ها بودند که فرا خوانده شوند، آنها شعار های حمایت از رژیم می دادند. البته باید یادآوری کنم که در سلول هایی جدایی سفره ها از طرف زندانیان توده ای و اکثریتی اجرا نشد. مثلاً تا آنجا که من میدانم در اتاق هایی که زنده یاد کسری اکبری و تنی چند از اعضا و هواداران توده ای و اکثریتی زندانی بودند این جدایی هیچگاه صورت نگرفت و در آن سالهای کشتار زندانیان در اوین، بر خلاف خط رهبری سازمان اکثریت و حزب توده، بخشی از زندانیان توده ای و اکثریتی مرز زندانی و زندانبان را مخدوش نکردند.

نمونه ششم - شماره ۱۳۲ (۲۹ مهر ۱۳۶۰) نوشته ای دارد با عنوان "اینه سکندر" که به نظر من، بهتر از هر چیزی عمق نفرت رهبران اکثریت نسبت به مخالفان جمهوری اسلامی را به نمایش میگذارد:

« هفته پیش شنیدیم که سیامک اسدیان، از قدیمی ترین اعضای سازمان چریک های فدایی خلق که پس از انشعاب به اقلیت پیوسته بود، در حالی یکی از شهر های مازندران با مأمورین مسلحانه درگیر و کشته شده است. این خبر برای همه کسانی که او را از نزدیک می شناختند معنای دیگری داشت. سیامک اسدیان که در سازمان او را اسکندر صدا میزدند، کسی بود که از سال ۵۲ تا ۵۷ در سخت ترین سال های زندگی مخفی پرشورترین روحیه مبارزه جویانه و ایثار انقلابی در وجودش زیاده می کشید. مهارت و تهوری که در عملیات ترور انقلابی مزدوران شاه از خود نشان میداد، در تمام سازمان نمونه بود... صمیمیت بیکران و سادگی سیاسی و در عین حال قاطعیت، تهور و خون سردی او در اجرای عملیات متعدد و دشوار مسلحانه طی سال های ۵۲ تا ۵۷ تصویر کاملاً ویژه ای در ذهن یاران قدیمی سازمان باقی گذاشته است... زمانی که در تحریریه کار از کشته شدن اسکندر در درگیری مازندران با خبر شدیم، آنچه بیش از همه رفقا را تحت تأثیر قرار داده بود، آن بود که چگونه یک انسان ساده و صمیمی و ایثارگر، با پاک ترین و بکرترین ایده های انسانی که در خور ستایش والاست، بی آن که خود درک کند، همه زندگی و وجود خود را وقف راهی کرده است که کثیف ترین موجودات جهان نیز در همان مسیر رکاب میزنند، که چگونه پست ترین و رذل ترین جنایت کاران هم امروز نقشه همان اقداماتی را در سر می پرورند که این جوان پرشور و آزاده از دل کوههای سرکش لرستان در پی آن است. آن چه همه ما را در خود فرو برده بود آن بود که میدیدیم در عرصه بغرنج و پیچیده کنونی چگونه نیات پاک اسکندرها با پلشتی های کشمیری ها، ساواکی ها در قالب عمل واحد ضد انقلابی درهم آمیخته و با یک حق خشم و نفرت مردم را متوجه کسی میسازد که همچون اسکندر درونی چون شیشه ای شفاف دارند، لکن در عمل یک پارچه همان چیزی است که از اعمال مزدور آن زشت جهان خوار سر میزند. هم از این روست که معیار قضاوت هر انقلابی صدیق در برخورد با عملیات براندازی چپ روها آنچه تعیین کننده است نه آن درون شیشه ای شفاف اسکندرها، که آن گنداب ضد انقلابی است که بر زمین جاری میشود. تناقض دردناک زندگی آنان هرگز نمیتواند نقش عمل ضدانقلابی آنان را کتمان نماید... جای آن دارد که چپ روها بر نقطه پایان زندگی اسکندر بیشتر و باز هم بیشتر مکت کنند. »

نفرت و تحقیری که در این سطور نثار یک انسان آزاده و انقلابی شده است آیا زشت تر از سخنان وقیحانه لاجوردی جلاد بر بالای سر جنازه موسی خیابانی نیست؟! کسائی که با یک هم رزم سابق شان علناً چنین میگردند، میتوان حساس زد که با مخالفان دیگر رژیم چه ها میتوانستند بکنند و چه ها کردند؟! »

نمونه هفتم - در شماره ۱۱۹ (۳۱ تیر ۱۳۶۰) در بخش اول مصاحبه ای که پیشتر از آن نقل کرده ام، رفیق دانشگری، کاندیدای سازمان برای انتخابات میان دوره ای مجلس شورای اسلامی، در باره وضع زنان در جمهوری اسلامی چنین میگوید:

«...برخلاف تبلیغات ضد انقلاب و گروهکها، زنان جامعه ما از بعد از انقلاب و روی کار آمدن جمهوری اسلامی ایران نه تنها منزوی و خانه نشین نشده اند، بلکه به عنوان نیروی فعال انقلاب مدام در صحنه حضور دارند. این که متأسفانه هنوز جمهوری اسلامی نتوانسته است کلیه حقوق زنان را تأمین کند، واقعیتی است، اما این که نیروهای ضدانقلاب با تبلیغات خود از جمهوری اسلامی ایران یک سیمای "ضد زن" تصویر کرده اند، از اساس نادرست و کاملاً در جهت اهداف ضد مردمی امپریالیسم است... یادم می آید زمانی که حزب ضد خلقی خلق مسلمان به رهبری شریعتمداری در تبریز دست به اقدامات ضدانقلابی و مذبحخانه ای زد، علیرغم فریاد آزادی خواهی این ضد انقلابیون، زنان را از شرکت در تظاهرات خیابانی به نفع "حزب" ممانع میشدند، در حالی که درست در همان روزها زنان طرفدار خط امام با شهامت هرچه تمام تر در مخالفت با تظاهرات خلق مسلمانی ها به خیابان ها آمده و فریاد "مرگ بر امریکا" سر داده بودند.»

برای آن که مطمئن باشید این نظر رفیق دانشگری تا چه حد با نظر رسمی سازمان انطباق دارد، به این تکه هم توجه کنید که در شماره ۱۴۸ (۲۲

بهمین ۱۳۶۰) در مقاله ای با عنوان "عرصه ها و اشکال ضدانقلابی را بشناسیم و آنها را با شکست مواجه سازیم" آمده است:

« لیبرالها ، سلطنت طلبان و متحدان مانوئیست آنها و قشری نمایان افراطی، هر کدام از یک زاویه میکوشند تا زنان را از حمایت از انقلاب باز دارند. همه کسانی که خط امریکا را به طور آشکار پیاده میکنند، تبلیغات به راه انداخته اند که خط امام طرفدار اسارت زنهاست و میخواهد مقررات قرون وسطایی را پیاده کند، اما در حقیقت آنها میخواهند زن ایرانی را تا حد تبدیل به یک کالای سودمند به حال سرمایه دار تنزل دهند. ضد انقلابیون با انگشت گذاشتن روی برخی جنبه های متناقض و نادرست جمهوری اسلامی در برخورد با مسأله زن، میخواهند فرهنگ منطبق جامعه سرمایه داری را در جامعه حفظ کنند. چپ روها حتی آماده انداز نارضایی زنان سرمایه دار ولیرال و ضدیت کینه توزانه آنها با روحانیون خط امام نیز وسیله ای برای ایجاد هرج و مرج و مقابله با رژیم بسازند. قشری نمایان نیز با سیاست مخرب خوداولاً با تمام قوا میکوشند مسأله حجاب را به جای مسأله جنگ و امپریالیسم بنشانند و این طور وانمود کنند که هدف اساسی انقلاب چادر بوده، ثانیاً میخواهند زنان را خاتمه نشین ساخته، از شرکت در مبارزه، تولید و حقوق اجتماعی خود محروم سازند. ثالثاً از این طریق میخواهند نا رضایی را در سطح جامعه دامن بزنند، افکار عمومی را از دشمنان انقلاب منحرف و مبارزه علیه امریکا را منسی کرده، مسائل به کلی فرعی را جانشین آن سازند. قشریون افراطی نیز با اعمال خود دانسته یا نادانسته همان اهداف را پیاده میکنند.»

و در همان شماره بعد از برشمردن بعضی راه پیمایی ها و تظاهرات دولتی در آن سال خوتین و شرکت زنان حزب الهی در آنها، در صفحه ۱۶ مینویسند: « بر کارنامه زنان در یک ساله اخیر انقلاب نظر افکندیم. این کارنامه بس درخشان بود. شخصیت زن ایرانی در آوردگاه رزم عظیم خلق در یک سال پر تلاطم گذشته انعکاس حقیقی پیدا کرد و هویت اجتماعی زن زحمتکش ما در پرتو فضای انقلابی سپس تولدی دوباره یافت. زایش کیفیتی نوین از زن در ایران ره آورد عظیم انقلاب ماست برای زن.»

این حرف ها گویا تر از آن هستند که نیازی به توضیح داشته باشند، اما هرکسی که نظری به این سطور بیندازد، بلافاصله با این سوال روبرو میشود که آیا اینها وقتی این حرف ها را میزنند، هنوز خود را مارکسیست میدانستند؟! »

در هر حال این سطور نشان میدهند که اکثریت در جا انداختن مصیبت و جنایتی که جمهوری اسلامی بر سر زنان ما آورده است، سهم انکار ناپذیری داشت.

سه - نمونه هایی از دشمنی های اکثریت با مخالفان جمهوری اسلامی. در آن سال های سرنوشت ساز، دشمنی با همه جریان های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی و حتی جاسوسی علیه آنها ، یکی از اصول ثابت استراتژی سیاسی اکثریت و حزب توده بود. کمتر شماره نشریه "کار" را در آن سالها پیدا میتوان کرد که مطلبی علیه مخالفان رژیم در آن نباشد. من در این جا فقط به چند مورد اشاره میکنم:

نمونه اول - در شماره ۱۱۳ (۲۰ خرداد ۱۳۶۰) اکثریت به بهانه فراخوان جبهه ملی به یک تظاهرات اعتراضی در ۲۵ خرداد، به طور ضمنی اظهار امیدواری میکند که هر چه زودتر به فعالیت قانونی جبهه ملی خاتمه داده شود: « به راستی لحظه پایان حیات حقیر آنها فرا رسیده است و از این پس دیگر به عیان میتوان نفس شوم آنها را از مرداب ضد انقلاب در پاریس ، لندن و واشنگتن شنید! »

و یک هفته بعد که مقامات رژیم با استفاده مستقیم از نیروهای سرکوب و بسیج چماقداران حزب الهی مانع برگزاری تظاهرات شده اند، اکثریت در شماره ۱۱۴ (۲۷ خرداد ۱۳۶۰) خبر حادثه را چنین میآورد:

« بعد از ظهر روز شنبه ۲۵ خرداد، هزاران نفر از مردم تهران در میدان فردوسی، خیابان انقلاب و خیابان های اطراف اجتماع کردند و جای خالی عناصر وابسته به جبهه ملی و جریان های متحد آن را که قرار بود در این محل گرد آیند، پر کردند!!! میدان فردوسی مملو از مهمانان ناخوانده ای شد که به صحنه می آمدند تا از بروز توطئه ها جلوگیری کنند: تا چند ساعت قبل از این، نگرانی هایی وجود داشت اما رفتار سنجیده پاسداران و نیروهای انتظامی و حرکت نسبتاً آرام و متشکل مردم و هم چنین خالی شدن صحنه از هواداران جبهه ملی و جریان های چپ رو نه تنها هیچ حادثه ای نیافرید، بلکه فضا را برای تظاهرات و راه پیمایی نیروهایی که در مخالفت با مراسم جبهه ملی آمده بودند، کاملاً مساعد نمود... شکست دیروز جبهه ملی در واقع شکست تازه ای برای امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا و همه متحدان آن بود و بار دیگر ثابت شد که توده های مردم آگاه تر از آنند که به دنبال جریانات و رشکسته لیبرال راه افتند... سازمان ما که از مدتها پیش و به ویژه در روزهای اخیر مواضع خود را در مورد رویدادهای کشور صریحاً اعلام کرده، دعوت جبهه ملی و حمایت جریان های چپ رو را محکوم نموده و از مردم و هواداران خواسته بود این اقدامات ضد انقلابی را خنثی کنند...»

این نمونه ای از موضع رهبران اکثریت در آن روزهای سرنوشت سازی است که روحانیت حاکم خیز برداشته بود که با خفه کردن همه صداهای مخالف ،سلطه استبدادی اش را در سراسر کشور تثبیت کند.

نمونه دوم - باز همان شماره (۱۱۴) نشریه کار مطلبی در افشای "راه کارگر" و "اقلیت" دارد با عنوان "وقتی جبهه ملی پیشاهنگ میشود" که نمونه جالبی از وقاحت و تحریف‌گری های اینهاست:

« در فروردین ماه سال جاری "پیام جبهه ملی" ارگان جبهه ملی ایران از مردم خواست تا روزنامه های اطلاعات و کیهان را تحریم کنند. دو ماه پس از این فراخوان بورژوازی لیبرال ایران که نشانه کینه و بغض و نفرت سازشکاران جبهه ملی از خط صریح ضد لیبرالی این دو روزنامه بود، دو جریان "چپ" دعوت جبهه ملی را لیبیک گفته و بر پیشاهنگی آن در این حرکت "دموکراتیک" صحنه گذارند. اقلیت و راه کارگر نیز اخیراً حکم به تحریم اطلاعات و کیهان دادند. این که اقلیت و راه کارگر چه استدلال تنوریکی برای توجیه تحریم این دو روزنامه دارند و هم چنین چه کوشش قطعاً مضحکی برای متمایز نمودن خود از جبهه ملی می تراشند، حداقل در شرایط کنونی مسأله ما نیست، مسأله عمیق فاجعه ای است که جریاناتی نظیر اقلیت و راه کارگر را در عمل به دنبال بورژوازی روانه ساخته است. به راستی ریشه این هم آوازی آشکار را در کجا باید جستجو کرد؟ مگر جز این است که اینان در حرف یک قدم از "موضع مستقل پرولتاریایی" پا پس نین گذارند؟ مگر به جز این است که اقلیت و راه کارگر خواهان برچیدن بساط سرمایه داری و مدعی دشمنی آشکار با بورژوازی لیبرال اند؟ پس چه رخ داده است که زمان عمل، وقتی که جاذبه مضطربانه مبارزه طبقاتی هر نیرویی را به سوی می کشاند، آنها دست در دست لیبرال ها سرود تحریم این دو روزنامه را سر میدهند؟ این یک بام و دو هوایی از کجا نشأت میگیرد و از کدام سر چشمه آلوده ای آب میخورد؟ دیرگاهی از هشدارهای مکرر ما به این دو نیرو میگذرد. بیروز ما به آنها میگفتیم که مقابله عنودانه و کینه توزانه با دولت ضد امپریالیست دیر یا زود شما را به دوستی ناخواسته با دشمنان مردم سوق خواهد داد. به آنها میگفتیم که عنایت مبارزه طبقاتی و رای سخنان آتشین مبنی بر صداقت و دلسوزی برای طبقه کارگر، اتحاد با این یا آن جبهه را به شما تحمیل خواهد کرد و در چنان شرایطی موضع "مستقل" شما به حرفای های پوچ و کلمات میان تهری بدل خواهد شد و امروز همداستی با جبهه بورژوازی از سوی اینان گواه حقیقتی است که آنها هنوز بر آن چشم نگشوده اند. اقلیت و راه کارگر متأسفانه در پاسخ به پرسش های هواداران کنجکاو خود به ما ناسزا میدهند. اما آنچه از وری این قیل و قال های تکراری به مانند حقیقتی انکارنا پذیر جلوه خواهد کرد، این است که اقلیت و راه کارگر به دنبال جبهه بورژوازی سینه میزنند و این حقیقت تلخ با خورارها نا سزا و یاهه مخدوش نخواهد شد! »

این مطلب از چند نظر جالب است: اول این که معیار اصلی اکثریت را در شناختن حق و نا حق نشان میدهد. یعنی این که دشمنی با "دولتی ضد امپریالیست" خواه نا خواه شما را در میان دشمنان مردم قرار میدهد. البته در بالا نشان داده ام که از نظر آنها عدم دشمنی با "دولت ضد امپریالیست" کافی نبود، بلکه میبایست حتماً متحد این دولت باشید، در خدمت اش قرار بگیرید و برای اش پادویی هم بکنید. دوم این که نشان میدهد که "موضع مستقل پرولتاریایی" برای اکثریت، حتی در دوره ای که خود را مدافع راستین سوسیالیسم مینامید، چقدر مسخره و بی معنا بود. سوم این که تحریف گری و بی اعتنایی به واقعیت ها را که خصلت ثابت ادبیات اکثریت (و حزب توده) بود به نمایش میگذارد.

نوشته چنین القاء میکند که گویا پیش از تحریم روزنامه های کیهان و اطلاعات از طرف جبهه ملی، این دو روزنامه در میان جریان های مترقی کشور مقبولیت داشتند. در حالی که همه کسانی که آن روزها را به یاد دارند، میدانند که بعد از مسلط شدن چماقداران روحانیت حاکم بر روزنامه های روزانه کشور و قلع و قمع روزنامه نگاران آزادی خواه و مستقل، افکار عمومی مترقی کشور این روزنامه ها را مبلغان تاریک اندیشی حاکم و مراکز سازمان دهنی دستجات چماقدار میدانستند. تبلیغاتی های اکثریت که در آن روزها کالای قاچاقی شان را زیر پوشش دروغین ضدیت با سرمایه داری می فروختند، احتیاج داشتند جریان های چپ انقلابی را مدافعان سرمایه داری یا به قول خودشان "کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان" قلمداد کنند و بنابراین با انگشت گذاشتن روی هم سویی اقلیت و راه کارگر و جبهه ملی، میکوشیدند این سازمان ها را دنباله رو به اصطلاح "کلان سرمایه داران و بزرگ مالکان" معرفی کنند. در حالی که همان موقع همه میدانستند که مخالفت این سازمان ها با حکومت روحانیت بسیار زودتر از گسست جبهه ملی از این حکومت شروع شده بود. مخصوصاً راه کارگر از همان آغاز موجودیت اش به عنوان یک سازمان، اعلام میکرد که شکل گیری جمهوری اسلامی نقطه شکست انقلاب مردم ایران است و روحانیت حاکم در کار سازماندهی یک نوع نظام فاشیستی است. و این چیزی است که خود فرخ نگهدار نیز در نوشته اول اش (در جواب من) به آن اعتراف میکند. در واقع راه کارگر هنگامی در باره چشم انداز فاشیسم هشدار میداد که جبهه ملی هنوز در کابینه دولت روحانیت وزیر داشت.

نمونه سوم - شماره ۱۱۵ (۳ تیر ۱۳۶۰) مطلبی دارد با عنوان "آیستراکسیون لیبرال ها" که خصلت ضد دموکراتیک خط سیاسی اکثریت را به نحو بسیار روشنی به نمایش میگذارد:

« روز چهارشنبه ۲۰ اسفند ماه یعنی یک روز پس از این که فراسکسیون لیبرال ها با ترک مجلس، جلوه را از اکثریت انداختند "میزان" ارگان لیبرال ها نوشت: "تام نمایندگانی که دیروز مجلس را به علامت اعتراض ترک

کردند... به عنوان قهرماناتی در تاریخ این جمهوری ثبت خواهد شد!" و بدین سان راه را بر "قهرمانی" های بزرگ گشود. در طول هفته گذشته لیبرال های "قهرمان" برده ای چند از این "قهرمان" بازی را به نمایش گذاشتند. آنها با عدم حضور در جلسه مربوط به تصویب یک فوریتی بودن طرح عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور و نیز تصویب آیین نامه مربوطه کوشیدند تا مجلس را از اکثریت بیاندازند! به دیگر سخن حضرات لیبرال "حق" خود میدانند که به هر نحو شده با قانون مخالفت ورزند. آنها نامه جمعی می نویسند که "تأمین جانی ندارند، حق سخن گفتن از آنها سلب شده است، مخالفت آنان به جایی نمی رسد..." و این همه در شرایطی طرح می شود که قرار است در مجلس تکلیف لوائح محوری نظیر آیین نامه اجرایی بند "ج" و "د" قانون اصلاحات ارضی، قانون مربوط به تأمین آزادی های سیاسی و خلاصه هر آن قانونی که به سود انقلاب و علیه ضدانقلاب و این سازش کاران است، تعیین شود. لیبرال ها اینک استفاده از تریبون مجلس برای تبلیغ و پیشبرد سیاست های سازش کارانه شان را ناکافی میدانند و مناسب ترین تاکتیک را در شرایط کنونی، تحریم عملی این تریبون و به اصطلاح پارلمانتاریستی، از اکثریت انداختن مجلس می دانند. و با این حساب برای مردم ما راه دیگری نمی ماند جز این که با لیبرال ها تا پایان این دوره از مجلس، ملزم به حضور در مجلس باشند و یا کرسی هایی را که به نا حق در اشغال خود گرفته اند، از آنان پس بگیرند!))

سجوری که مورد تأکید قرار داده ام، به حد کافی گویا هستند: رهبران اکثریت آخوندهای حاکم را تحریک میکنند که نمایندگان قانونی و منتخب مردم را از مجلس بیرون بیندازند! آنها حتی حق استفاده از تریبون مجلس را برای نمایندگان مخالف زیادی می بینند! آیا آنها فکر میکردند روحانیت حاکم بحد قلع و قمع جریان های مخالف به موجودیت آنها احترام گذاشت؟ ارزیابی و پیش بینی آنها هر چه بوده باشد، تردیدی نمیتوان داشت که آنها در تثبیت نظام ولایت فقیه، با تمام زورگویی ها و بی حقی های اش نقش غیر قابل انکاری داشتند.

نمونه چهارم - نشریه "کار" ارگان سازمان اکثریت در غالب شماره های سال ۶۰ ستون ثابتی داشت با عنوان "ضد انقلاب را افشاء کنیم" که در آن همه جریان های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی را به هم میدوخت و همه آنها را هم به امریکا وصل میکرد. در بخش ۱۳ این سری از افشاء گری ها، در شماره ۱۱۸ (۲۴ تیر ۱۳۶۰) مطلبی تحت عنوان "سران خائن بسیج عشایری را دستگیر کنید" آمده است که جاسوسی آشکار علیه نیروهای مخالف رژیم و پرونده سازی برای جبهه ملی و حزب رنجبران است:

« لیبرال های جبهه ملی و محافل رسوای وابسته به حزب امریکایی رنجبران به سرکردگی فرخ سنجابی، جلال حیدری، سید حسن خاموشی، و همایون فرخی، تحت پوشش بسیج عشایری مشغول سازماندهی و تدارک توطئه های جدید علیه انقلابند. هدف این مزدوران را ایجاد ارتباط بین کانون های شورش و جنگ ضد انقلابی است، در سخنان یکی از نمایندگان برجسته آنها به بهترین وجهی بیان شده است. فرخ خان سنجابی یکی از سران اصلی بسیج عشایری و نماینده بنی صدر در یکی از جلسات ضد انقلابی، توطئه خود را چنین تشریح کرده است: "سلاح شدن ما باید ارتباط داشته باشد با مردم کردستان، لرستان، عشایر کاکاوند، جلال وند، تا به ایل بختیاری و قشقایی وصل شود. قرار است ۲۰۰۰ نفر از ورزیده ترین افراد از آموزش بدیم که در آینده کارهای زیادی داریم. اگر جنگ تمام بشود تازه کار ما آغاز خواهد شد." کیومرث یوسنی، پرویز سپاس، و فریبرز فیروزان (متهویی) از دیگر مزدورانی هستند که با ضد انقلابیون در کردستان ارتباط مستقیم دارند و اعلامیه های جبهه ملی و بختیار را تکثیر و توزیع میکنند. پس از عزل بی صدر، ردیای آنها در منطقه دیده شده که لازم است هر چه زودتر دستگیر و محاکمه انقلابی شوند!))

از این نوع جاسوسی علیه جریان های مختلف سیاسی در شماره های مختلف "کار" فراوان است. مثلاً در شماره ۱۲۲ (۲۱ مرداد ۶۰) باز در رابطه با حزب رنجبران در همان ستون ثابت "ضد انقلاب را افشاء کنیم" (سری) میخوانیم:

« عناصری از گروهک امریکایی رنجبران نیز در بسیج عشایری نفوذ دارند که به جز سید حسن خاموشی و سید جمال حیدری (پسر سید نصرالدین حیدری) اسامی بقیه عبارتند از: ۱- بهرام مهاجری از اعضای حزب امریکایی رنجبران است و بابت تکثیر عکس شیخ نصرالدین حیدری توسط حزب رنجبران ۱۰ هزار تومان پرداخت کرده است. ۲- فردی به نام سیاوش که کردستانی است و در منطقه قلیخانی فعالیت میکند. از بسیج نیز سلاح دریافت کرده است. ۳- شهریار که او نیز کردستانی میباشد. ۴- اورانوس مهاجری. ۵- همایون فرخی یکی از مسؤولین پایگاه بسیج. ۶- سوسن فرخی (خواهر همایون فرخی) ۷- فرهاد حیدری. ۸- سیروس مهاجری.))

و در قسمت پایانی در رابطه با "افراد بانده ضدانقلابی پالیزبان بختیار در بسیج عشایری" ص ۱۱ چنین می خوانیم:

«...طبق اخبار رسیده پس از عزل بنی صدر و تحت تعقیب قرار گرفتن فرخ سنجابی، وی در خانه شخصی به نام احمد اسدی که از ثروتمندان مشهد می باشد، مخفی شده است. فرخ سنجابی تصمیم دارد که به خارج از کشور فرار کند. همچنین در منزل سید حسن خاموشی مشاور سید نصرالدین حیدری افرادی چون خسرو سلیمی، رشید سلیمی، اهل کلاهر و گورگاه، جهانبخش اکبری، ایرج سنجابی، رضا خان و سلیمان خان بهرامی نماینده سید

نصرالدین در بسیج عشایری جلسات توطئه آمیزی علیه انقلاب تشکیل می دهد».

این نوشته ها از چند نظر جالب توجه اند: اول این که با اسم و مشخصات، افرادی را نام میبرد و خواهان دستگیری و محاکمه انقلابی سریع آنها میشود. معنای "محاکمه انقلابی" هم در آن سال های خونین، همان بود که قضات ارشد رژیم، افرادی مانند محمدی گیلانی و ربانی املشی و دیگران، هر روزه از رادیو و تلویزیون به تفصیل و با آب و تاب توضیح میدادند، یعنی مرگ، آن هم نه مرگ سریع، بلکه مرگ از طریق "تمام کش کردن و زجر کش کردن"! دوم این که مشخصاً برای جبهه ملی و حزب رنجبران پرونده سازی میکند. چنین پرونده ای در آن سال ها میتوانست غالب اعضاء و هواداران یک سازمان را جلو جوخه اعدام بفرستد. سوم این که با تحریف گری بی شرمانه همه مخالفان رژیم را متحد با هم و دست نشانندگان و مزدوران آمریکا معرفی میکند. هر کس هر نظری که در باره جبهه ملی و حزب رنجبران و مواضع شان در آن سال ها داشته باشد، نمیتواند منکر این حقیقت باشد که اینها سازمان های "مزدور" نبودند و خط سیاسی شان هم با سلطنت طلبان و طرفداران بختیار یکی نبود. و بالاخره، اینها نمونه هایی از جاسوسی های علنی اکثریتی ها (و توده ای ها) علیه نیروهای اپوزیسیون است.

نمونه پنجم - همان شماره (۱۱۸) "کار" مطلبی دارد با عنوان "نهضت آزادی از پاسخ به سوالات مردم طفره میروند" که هدف آن آشکارا تحریک مقامات رژیم علیه نهضت آزادی است و در آن بعد از ابراز خوشحالی از غیر قانونی شدن "دار و دسته امریکایی جبهه ملی... و پاره ای دیگر نظیر حزب (ایضاً امریکایی) ایران که اینان نیز از سازندگان جبهه ورشکسته ملی بودند..." چنین گفته میشود:

« اما دسته ای از لیبرال ها یعنی نهضت آزادی متعلق به مهندس بازرگان و شرکاء به اعتبار پاره ای اعتقادات مذهبی هنوز امید دارند از این ضربه هولناک جان سالم بدر برند. این حضرات که امام خمینی به آنان تکلیف کردند تا مواضع سیاسی خود را به صراحت بیان دارند، روزهای دشوار و پر از بیم و امیدای را از سر میگذرانند! نهضت آزادی کوشیده است با پیچ و تابها و ناز و کرشمه هایی که ویژه "ترم تثنایی" از نوع لیبرال هاست، خود را از این مخصصه نجات دهد. برای این کار مهندس بازرگان که زمانی در این انقلاب پرو و بیبایی داشت، از روی ناچاری مجبور شده با صدور ۲ اطلاعیه (به تاریخ ۲۷ خرداد و ۱۲ تیر) مواضع سیاسی جریان خود را به اصطلاح روشن سازد. نهضت آزادی که رندانه جاسوسی، محاکمه و محکومیت امیر انتظام و دفاع دوازده خود را از او هیچ به روی مبارک خود نمی آورد، هم چنان با کلی گویی و ردیف کردن جملات انقلابی از موضع گیری صریح نسبت به سوالات مردم طفره می رود... [و بعد خطاب به نهضت آزادی میگوید] امام گفته است که شما جبهه ملی را محکوم کنید و آن را مرتد اعلام دارید. چرا تنها به تکذیب شرکت خود در راه پیمایی ۲۵ خرداد پرداخته اید؟ نظر صریح تان به جبهه ملی چیست؟ ... گفته اید "توطئه خائنانه انفجار غیر انسانی و ضد اسلامی ۷ تیر ماه و دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی را شدیداً محکوم میکنیم." مسبب اصلی این جنایت هولناک به نظر شما کیست؟ زمانی "مجاهدین خلق" را "فرزندان خود" خوانده اید و زمانی اعلام کرده اید که هیچگونه همکاری و انتلافی با آنها ندارید. نظر صریح تان راجع به سازمان مجاهدین چیست؟».

می بینید، سازمانی که خودش را مارکسیست میدانست، یقه حزب دیگری را گرفته است که چرا فلان حزب را "مرتد" اعلام نمی کنید!! و این در حالی است که تبلیغاتچی ای اکثریت به خوبی میدانستند که "مرتد" اعلام کردن یک حزب یعنی تایید کردن حکم اعدام ده ها و شاید صدها انسان وابسته به آن که در دست درخیمان رژیم اسیرند. آیا شرم آور و جنایت کارانه نیست؟! **نمونه ششم -** در شماره ۱۲۰ (۷ مرداد ۱۳۶۰) در مقاله ای با عنوان "ردیابی تاکتیک های امپریالیسم" در باره سازمان های چپ چنین میگوید:

« در تمام این مدت گروه های چپ رو و چپ نما مانند اقلیت و راه کارگر یا به پای سازمان امریکایی پیکار و شرکا علیه حزب جمهوری اسلامی (خط امامی ها) و علیه لیبرال ها گرد و خاک کردند. این گروه ها که تمایلات آنارشستی گروه های اجتماعی در حال تعلیق طبقاتی را سازمان میدهند، در کشاکش میان جناح های جمهوری اسلامی مواضعی در هم و برهم، بی سرو ته و مغشوش داشته اند. آنها بر خلاف بقیه "به طور کلی" هر دو جناح را دشمن میدانند. اما درست مثل بقیه در عمل "در هر مورد مشخص" جنون آمیزترین حملات را متوجه خط امام کردند و صراحتاً حرف دل لیبرال ها و سلطنت طلبان را پاسخ گفتند.

اعتشاش فکر و صراحت عمل این گروه ها که ساقط کردن خط امام است، تاکتیکی است که وظیفه مستقیم اش هموار کردن راه برای اجرای نقشه های امپریالیسم و جانشینی "دولت میانه رو" بوده است. در تمام این مدت تمام دشمنان این جمهوری نه تنها نازک تر از گل به اینها نگفتند، بلکه هر کجا که فرصت کردند، دست دوستی و اتحاد عمل به سوی شان دراز کردند. با اوج گیری مبارزه علیه خط سنازش و سقوط بنی صدر، این گروه ها در دشنام پراکنی علیه لیبرال ها هم تجدید نظر کردند. آنها در این اواخر خط امام را دشمن اصلی قرار دادند و اکثریتی ها و توده ای ها را هم دشمنان فرعی! آنها این طور "تحلیل" می کردند که گویا اوج گیری و افسار گسیختگی ارتجاع به حدی رسیده است که حتی لیبرال ها را هم سرکوب! میکند. سپس هراسان شعار میدادند که پس باید با تمام نیرو در برابر ارتجاع حاکم

بایستیم. سرشت آنارشستی این گروه ها مشتاق آنست که جناح های حاکم یک دیگر را بکوبند. آنها ظاهراً میگویند ز هر طرف که شود کشته به سود ایشان است. اما در عمل از هیچ چیز به اندازه شکست جریان لیبرالی نمی ترسند. آنها حتی آماده اند روی این شکست ها نام "غلبه لجام گسیخته فاشیسم" بگذارند. هیچ آرزویی برای آنها شیرین تر از این نیست که جناح های حاکم آنقدر به هم دیگر مشغول باشند که آنها فرصت کنند تا میتوانند شلوغ کاری کنند. بیهوده نیست که آنها این همه از درهم شکسته شدن سنکرها بسیار محکم بورژوازی در حکومت و گسترش قلمرو خط امام نگران شده اند... گفتنی پیرامون حال و روز این گروه ها زیاد نیست. تنها باید روی این حقیقت تلخ انگشت گذاشت که متأسفانه در عمل می بینیم که روند تحول و تعمیق انقلاب ما این گروه ها را از حالت بینابینی به سوی استقرار در مواضع ضد انقلابی رانده است. این گروه ها در روند اتی یا از بین میروند و یا به سوی اتحاد عمل همه جانبه با نیروهای طبقات ارتجاعی و باندهای سر سپرده امپریالیسم، به سوی اجرای تبه کاریهایی که راه پیشرفت نقشه های جدیدتر امپریالیسم را هموار میکند، به سوی تبدیل شدن به باندهای بی جیره موجب و یا با جیره موجب امپریالیسم سوق می یابند. آینده ای که سراسر تأسف بار است».

جملاتی که مورد تاکید قرار داده ام، به حد کافی گویا هستند. تبلیغاتچی های اکثریت فتوا میدهند که سازمان های یاد شده در صف ضد انقلاب قرار گرفته اند و خوششان هم بهتر میدانند که این حرف در آن سال های خونین جز تایید حکم قتل اعضاء و هواداران این سازمان ها معنای دیگری ندارد. مقایسه کار اینها با کار مهندس بازرگان واقعاً آموزنده است. در نمونه پیشین دیدیم که به قول خود اکثریتی ها، او در حالی که از طرف خمینی زیر فشار قرار گرفته بود که جبهه ملی را "مرتد" اعلام کند، حاضر نشد به این کار تن بدهد. اما رهبران اکثریت با یک چرخش قلم "مهودر الدم" بودن هزاران عضو و هوادار سازمانهای چپ را تایید میکنند! حال ببینید آن سخنان فرخ نگهدار در مصاحبه با مجله آرش (شماره ۹۷) تا چه حد چندان آور است، آنجا که میگوید:

« ما خیلی از بچه های مجاهد و راه کارگری و اقلیتی و پیکاری و غیره را از نزدیکی می شناختیم، همه شان بچه های کاملاً صادق و صمیمی و از جان گذشته بودند و واقعاً حاضر بودند برای خوشبختی مردم همه وجودشان را بدهند.»

نمونه هفتم - شماره ۱۳۰ (۱۵ مهر ۱۳۶۰) با عنوان "آزموده را از مودن خطا ست" مطلبی دارد که عمق سقوط و در عین حال، بلاهت و درماندگی اینها را به نمایش میگذارد:

« اخیراً گروهک ضد انقلابی "پیکار" که پس از دو سال و نیم دشمنی با انقلاب و جمهوری اسلامی ایران، در حال تلاشی کامل است، دست به تاکتیک جدیدی علیه انقلاب زده است. از چندی پیش در شهر های تهران، تبریز، قزوین و پاره ای دیگر از شهر ها عناصر دستگیر شده ای از این گروهک، همراه مامورین به خیا بان ها می آیند و به بهانه معرفی "مخالفین" و "منحرفین"! هواداران سازمان و حزب توده ایران را شنا سایی و به کمک مامورین جمهوری اسلامی برای آنها پرونده جعلی می سازند. این دسته از اعضاء "پیکار" در زندان ها، توده ای ها و اکثریتی ها را با بازجویی می کنند. آنها تمام بحث های سالم و سازنده ای را که بین مسئولین زندان و هوا داران سازمان ما و حزب صورت می گیرد، تخریب می کنند به بیراه می کشانند و دشمنی نسبت به صدیق ترین مدافعان انقلاب و جمهوری را در دل مسئولین زندان می کارند و دامن و پاره ای از این تاکتیک خیانتکارانه، توطئه کثیف دیگری نیز توسط این گروهک علیه پیروان سوسیالیسم علمی (حزب و سازمان) تدارک دیده شده است. این توطئه با کمک محافل تنگ نظر و فشری جمهوری اسلامی ایران پیاده می شود که یک نمونه آن را در مصاحبه احمد راد منش از کادرهای درجه اول "پیکار" و مسئول انتشارات این گروهک در روز هشتم شهریور ماه پس از پخش سرویس اخبار تلویزیون شاهد بودیم. کادر گروهک پیکار طی مصاحبه خود با کارگشتگی کوشید: به میلیون ها بیننده تلویزیون الفاء کند که باند های ترور و خرابکاری که هدفی غیر از براندازی جمهوری اسلامی ایران ندارند "کمونیست" هستند! "پیکاری" کار کشته، در اجرای نقشه دستگاه های جاسوسی امپریالیسم چنین وا نمود کرد که گویا هر چنانی که او و دیگر مانو نیست ها علیه جمهوری انجام می دهند، مطابق رهنمود های مارکسیسم - لنینیسم و آن هم مارکسیسم- لنینیسم خلاق است. بخش دیگر سخنان این "پیکاری" متوجه انجام وظیفه ای بود که همه مانو نیست ها در دنیا به ایفا آن مشغولند. مانو نیست ها می کوشند که از موضع تر "دو ابر قدرت" حرکت کنند و آرام آرام آمریکای جنایتکار را به دست فراموشی بسپارند و شوروی را به جای آمریکا بنشانند. "پیکاری" احمد راد منش از توده گیر ترین وسیله ارتباط جمعی درست در لحظاتی برای امریکای جنایتکار شریک جرمی به نام شوروی تراشید که مردم ایران از خبر توطئه امریکایی انفجار بمب درنخست وزیری بشدت خشمگین و نگران سر نوشت رئیس جمهور و نخست وزیر منتخب خود بودند! و بالاخره این "پیکاری" ی رسوا در سؤال و جوابی که روشن بود به نکت در مصاحبه "جا سازی" شده، در پاسخ این سؤال که: "در باره گروه های دیگر چه می گویند؟" به حمله به نیرو های راستین پیرو سوسیالیسم علمی پرداخت. این مانو نیست توطئه گر که در باره دهها گروه ضد انقلابی و لیبرال از قبیل "رنجبران"، "جبهه ملی" و

"تهیضت آزادی" و... یک کلمه هم نگفت، علیه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران به فحاشی و افترا زنی پرداخت.

او که به جرم بر اندازی جمهوری اسلامی ایران به محاکمه کشیده شده نیرو های راستین مدافع انقلاب را "ریا کار" خواند و تمام نیروی دوزخی خود را بکار برد که با طرح مسئله "مذهب" بین نیرو های راستین پیرو سوسیالیسم علمی و مسلمانان انقلابی تفرقه بیندازد. او به گمان خودش کوشید مردم را به سیاست اصولی و انقلابی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) و حزب توده ایران بد بین کند. تا آنجا که مسئله مربوط به گروهک ضد انقلابی "پیکار" است، هیچ چیز عجیب و غیرمنتظره ای به چشم نمی خورد، طبیعت مائ نیسم که سنگ بنای ایدئولوژیکی و سیاسی این جریان ضد انقلابی است، اقتضا می کند که گروهک پیکار به هر نحو و به هر شکل که شده با نیرو های انقلابی کینه توزانه بستیزد. آنچه که برای ما و همه نیرو های ترقی خواه میهن که قاطعانه از انقلاب و جمهوری اسلامی پشتیبانی می کنند، مایه تاسف و سوال است این است که چگونه مسئولین صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران تا به این پایه در دام گروهک امریکایی پیکار افتاده اند که عضو این جریان احمد راد منش اجازه پیدا می کند که از فرا گیر ترین وسیله ارتباط جمعی دو ساعت به نام به اصطلاح دفاع از انقلاب، علیه انقلاب و نیرو های انقلابی لجن پراکنی کند، شوروی را پیش کشد تا آمریکا منتفی شود و هم مسلمان آن در دادگاه ها و زندان ها همچنان تخم نفاق و پراکندگی پراکنند. مطالب را "به دقت جا سازی" میکند و کلاه سر خطاست". مقامات جمهوری اسلامی پس از آن همه سلی های که از مانوئیست های مسلمان نمای امریکایی مثل سلامتیان ها و غضنفر پورها و رئیس شان بنی صدر خورده اند، هنوز هم اجازه میدهند پیکار ها خط و سیاست بنی صدری ها را به کمک آنان پیش برند.

اولین چیزی که در این نوشته جلب توجه میکند، بی رحمی شگفت انگیز تبلیغاتی های اکثریت است که یک زندانی در هم شکسته در دست دژخیمان جمهوری اسلامی را همچون یک جاسوس هفت خطی تصویر میکنند که در مصاحبه تلویزیونی اش، مطالب را "به دقت جا سازی" میکند و کلاه سر بازو ها و مسؤولان جمهوری اسلامی میگذارد! در کشور استبداد زده ما هر چیزی هم که ناهنجار باشد، پدیده زندانیان سیاسی در هم شکسته ی به اصطلاح "نادم" یا "تواب" که زیر فشار ماموران امنیتی رژیم های حاکم "حقیقت" رسمی را کشف میکنند و "طوطی صفت" برای مردم بهت زده بازگو میکنند، از شناخته ترین فتوحات حکومت ها، دست کم، در نیم قرن اخیر تاریخ ماست. تبلیغاتی های اکثریت در اینجا احمد رادمنش را طوری تصویر میکنند که گویا نه تنها اصلاً زندانی نیست و قاپ مسؤولان تلویزیون جمهوری اسلامی را زنده و هر چه بخواهد میتواناند آنجا بگویند، بلکه دارد خط سازمان پیکار را پیش میرود!

وارونه گویی آنها تا آنجاست که اصلاً خود احمد رادمنش راهم گذاشته اند و در باره "ناکتیک جدید" سازمان پیکار صحبت میکنند! البته این برخورد با شوه های تلویزیونی رژیم از طرف کسانی که میگفتند: "ما پاسداران را زندانیان خود نمی بینیم. اینها برادران ما هستند" یا "شایعه" شکنجه در زندان های جمهوری اسلامی را ساخته و پرداخته عوامل امپریالیسم برای تضعیف نظام قلمداد میکنند، عجیب نیست. آنها شکنجه در زندان ها را هنگامی کشف کردند که نوبت خودشان رسیده بود و روحانیت حاکم دیگر خدمات شان را نمی پذیرفت.

نکته تکان دهنده دیگری که در این نوشته جلب توجه میکند، صحبت از سازمان "در حال تلاشی کامل" پیکار است. میدانیم که این "تلاشی" از طریق قتل عام بی رحمانه صدها عضو و هوادار این سازمان صورت گرفت و در جریان تمام آن کشتارها، رهبران اکثریت برای آدم کشان رژیم هلله میگردند و ستایش نثار میکنند.

سومین نکته جالب این است که رهبران اکثریت (خواه از سر بلاهت یا چاپلوسی بز دلانه) حتی هنگامی که می بینند مسؤولان رژیم در برنامه های تبلیغاتی شان به صورتی کاملاً روشن، خود آنها را می گویند، باز هم چشمان شان را می بندند که "انشاء الله گریه است" [حقیقت این است که علیرغم همه پالویی ها و چاپلوسی های اکثریت و حزب توده در آن سال ها، رهبران جمهوری اسلامی هرگز روی خوش به آنها نشان ندادند. و بالاخره چهارمین نکته جالب این است که آنها خودشان از "بحث های سالم و سازنده" میان رفقای زندانی شان و زندانیان سخن میگویند. موضوع این بحث ها، آن هم در سال هایی که هر روزه، در همان محل بحث های سالم و سازنده" دسته دسته زندانیان را به پای جوخه های تیر میفرستادند، چه میتوانست باشد؟!]

نمونه هشتم - نگاهی به ادبیات اکثریت در آن سال ها نشان میدهد که اینها تمام سازمان های (در آن موقع معروف به) "خط سه" را رسماً امریکایی مینامند. مثلاً در مطلب نقل شده از شماره ۱۲۰ (که زیر عنوان "نمونه ششم" در بالا آورده ام) رسماً از "سازمان امریکایی پیکار" نام می برند. با اندکی دقت در موارد برخورد با سازمان های پیکار، اتحادیه کمونیست ها، رنجبران، توفان و به طور کلی سازمان های "خط سه" معلوم میشود که رهبران اکثریت اصلاً هر نوع اندیشه و گرایش سیاسی تا ثیر گرفته از مانوئیسم را امریکایی مینامند. بنابراین است که آنها حتی سلامتیان و غضنفر پور و بنی صدر را هم "مانوئیست های امریکایی مسلمان نما" معرفی میکنند. و در همه جا وقتی از جبهه ضدانقلاب صحبت میکنند، امپریالیسم امریکا، سلطنت طلبان، لیبرال ها، مانوئیست ها، باند قاسمعلو در

رأس فهرست و در یک بسته بندی واحد قرار دارند (مثلاً در شماره ۱۳۰ - ص ۱۰، شماره ۱۲۷ - ص ۱۸، ۱۲۹ - ص ۱۴، شماره ۱۴۷ - ص ۳، شماره ۱۲۲ - ص ۱۰ و ۱۱)

توجیه آنها برای این کار ظاهراً تز "سه جهان" مانوئیست تونگ بود که شوروی را هم در کنار امریکا برای خلق های جهان خطرناک معرفی میکرد. اما حقیقت این است که اولاً همه سازمان های "خط سه" در ایران به تز "سه جهان" معتقد نبودند، ثانیاً تقریباً همه آنها ضد امریکایی بودند، ثالثاً بعضی از آنها (مثلاً حزب رنجبران و اتحادیه کمونیست ها) در اوایل انقلاب مانند اکثریت و حزب توده از جمهوری اسلامی حمایت میکردند. در واقع موضع همه سازمان های "خط سه" نسبت به جمهوری اسلامی، نه فقط یک سان که حتی مشابه نیز نبود. با توجه به این حقیقت، تلاش اکثریت و حزب توده در امریکایی قلمداد کردن مانوئیست ها بیش از هر چیز از منطق جنگ فرقه ای با آنها ناشی میشد.

نمونه نهم - در شماره ۱۱۵ (۳ تیر ۶۰) مطلبی آمده است با عنوان "ضدانقلاب در کویت هار شده است" که بعد از آوردن خبرهایی در باره فعالیت های تبلیغاتی مخالفان جمهوری اسلامی و مخصوصاً سلطنت طلبان در کویت و شیخ نشین های خلیج فارس، به طور ضمنی از رژیم میخاوه که این جریان ها را در خاک کویت سرکوب کند:

« ... البته نیروهای مبارز مقیم کویت و از جمله هواداران سازمان فدائیان خلق "اکثریت" با تمام نیرو در برابر ضد انقلابیون ایستادگی میکنند و اعمال آنها را زیر نظر دارند. دولت جمهوری اسلامی وظیفه دارد این توطئه ها را با دقت تعقیب نماید و با اتخاذ سیاست های روشن و سنجیده و یاری گرفتن از نیروهای انقلابی به مقابله با آن برخیزد.»

در اینجا می بینیم که تبلیغات اکثریت علیه جریان های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی در آن سال ها آشکارا به همسویی و هم راهی با سیاست های تروریستی رژیم در خارج از کشور کشیده می شود.

این توصیه تبلیغاتی های اکثریت، مخصوصاً در شیخ نشین های خلیج فارس و کویت، در شرایط آن روز، قاعدتاً فقط از طریق اعزام تیم های ترور میتوانست عملی شود، کاری که رهبران جمهوری اسلامی حداقل تا رسوایی شان در دادگاه "میگو نوس" مرتباً در خاک کشورهای دیگر انجام میدادند!

در پایان این نگاه به اسناد، باید از آقای فرخ نگهدار سپاس گزار باشم که از طریق ستیز گستاخانه اش با حقیقت، مرا ناگزیر ساخت به دنبال این اسناد بگردم و همه آنها را به دقت بخوانم که برابم بسیار آموزنده بود. اعتراف میکند که گذشت سالیان خیلی چیز ها را در حافظه ام کم رنگ کرده بود، اعتراف میکند که حتی با تجربه بی واسطه او از جنم کشتارگاه های جمهوری اسلامی، باز هم نمیدانستم همراهی اکثریت (و حزب توده) با جنایات جمهوری اسلامی تا این حد عمیق، تا این حد علنی و تا این حد همه جانبه بوده است. در اینجا ناگزیرم از فرخ نگهدار بپرسم راستی چه کسی با آرامش وجدان و کاملاً "عالمانه، عامدانه و ظالمانه، شک وشبیه پراکنی" میکند، من یا شما؟ [از آنجا که این بخش از نوشته به حد کافی طولانی شده است، پرداختن به بخش های دیگر سخنان فرخ نگهدار را به بخش دیگری وامیگذارم که امیدوارم هر چه زودتر به علاقه مندان پی گیری این بحث تقدیم کنم
اول شهریور ۱۳۸۶ ***

تعدادی از اعضای خانواده هیوا بوتیمار و شهروندان ایرانی در محل دفتر بین المللی سازمان عفو بین الملل - امنستی در لندن دست به تحصن زدند

تحصن از روز پنجمشنبه آغاز و تا روز دوشنبه آینده ادامه دارد آزاد زمانی سنخوگی انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر همراهی خود را با این تحصن اعلام کرد و در مصاحبه های مختلف با رسانه های جمعی ایرانیان مقیم لندن تقاضای حمایت کرد و همچنین مردم ایران را به تلاش برای نجات جان هیوا بوتیمار و عدنان حسن پور و دیگر زندانیان سیاسی فراخواند در روز های آینده جمعیتی در حمایت از این تحصن و علیه اعدام در محل دفتر امنستی و مقابل سفارت جمهوری اسلامی در لندن برگزار می شود
انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و حقوق بشر ایران 11 شهریور 1386

فراخوان حضور در خاوران!

با ما به دشت شقایق
با ما به دشت ستاره
با ما به گلزار خاوران بیابند
با ما مادرم، همسرم، خواهریم، پدریم، برادرم، رفیقیم ما، فرزند آفتابیم،
با ما به خاوران بیابند.
روز جمعه ۹ شهریور به گلزار خاوران می رویم تا جاودانه میثاقمان را با جانهای شفیفته خفته در خاک خاوران تجدید کنیم.
با گل و بوسه و لیخنه جوانان که آنان بودند به دیدارشان خواهیم رفت.
داخلواهان کشتار ۶۷ چهارشنبه هفتم شهریور ماه ۱۳۸۶

با یاد یاران :

آن عاشقان شروزه که با شب نزیستند

رفتند و شهر خفته ندانست، کیستند.

چرا " خودی " ها در رابطه با چگونگی ابعاد جنایت کشتار خونین دو تابستان ۶۰ و ۶۷ لب تر نمی کنند؟!

یادداشت : اخیراً رادیو دویچه وله آلمان بخش فارسی ، در ۱۹امین سالگرد کشتار تابستان خونین ۶۷ ، گفتگویی با سه تن از " خودی " ها(فاطمه حقیقت جو، سعید حجاریان، محسن سازگارا) داشته است . پاسخ آنان در این گفتگوی رادیویی، من را برآن داشت تا با نگاهی به گذشته این کسان ، یادآور گردم تا این نظام ننگین و منافع حقیقی کسانش در میان است ، از این جماعت لبی وا نخواهد شد . از قمیم هم گفته اند : از کوزه همان برون تراود که در اوست !

در تابستان ۱۳۸۶ و در شهریور ماه دیگری بسر می بریم . تابستان هر سال یاد آور یادمان فراموش نشدنی کشتار خونین دو تابستان ۶۰ و ۶۷ را با خود داشته و دارد. جمهوری اسلامی از فرادی بر روی کار آمدنش در برابر خواسته ها و مطالبات مردمان ایران قرار گرفته و همواره جنایت آفریده است. کشتار خونین و جنایت بار دو تابستان، در درون زندانهای سراسرایران، از مصادیق غیر قابل چشم پوشی " جنایت علیه بشریت " است ، که می بایست سران نظام از صدر تا ذیل به جرم دستار خونین شان درآفرینش این کشتارها، در برابرخواهی هزاران هزار تن ازمادران ، پدران، همسران و نوباوگان دختر و پسرشان، دردناکه بین المللی محاکمه و نتایج آن برای درس آموزی ،عمله ظلم و بیداد و نشانند دیکتاتورها برسر جایشان، به افکار عمومی دنیا اعلام گردد.

برای تحقق چنین هدفی، خانواده های زندانیان سیاسی و جنبش روشنفکری و برابر طلبی ایران در داخل و خارج از کشور، درکنار خانواده های اعدایان این دوکشتارخونین، درصدا نمانده و هستند تا طی هر فرصتی بتوا نند، عناصر اصلی این جنایات را با جمع آوری اطلاعات وسیع تراز پیش، به سطح دادخواهی جامع بین المللی بکشانند . این مهم فراهم نمی آید، مگر آنکه فراتر از اطلاعات جمع آوری شده ، ناظرین این جنایات، از درون نظام، زبان بکشایند و ابعاد ضد انسانی این جنایات را برملا کنند! پرسش این است: آیا با بودن این نظام ، چنین کاری شدنی است ؟ پاسخ در یک کلمه ، نه است !

در این میان فعالان زندانیان سیاسی دو نظام(شاهی و شیخی)، تشکلات مستقل زندانیان سیاسی در ایران و جای جای جهان ، مجامع حقوق بشری و فعالان احزاب و سازمانها به همراه خانواده ها، در امر خبر رسانی ، بی وقفه به دنبال کالبد شکافی ابعاد این جنایات هستند .

در این رابطه دریافت گفتگوی رادیو فارسی دویچه وله آلمان از دو منظر یعنی گفتگو با فرزندان اعدایان آن سالها* و گفتگو با سه تن از عناصر خودی یعنی : سعید حجاریان - محسن سازگارا - خاتم فاطمه حقیقت جو، مرا آنچنان به دنبال کردن این گفتگو ها را عیب کرد تا شاهد شنیدن و خواندن سر نخ های بیشتری باشم! فرزندان اعدایان طی گفتگوی خود اشک ، درد و رنج سالیان شان را بر زبان می رانند که خوانندگی است و عناصر "خودی " همچنان توطئه سکوت بر می گزینند! من برنامه سه رادیو دویچه وله را نمی شناسم ، ولی کارایشان ارزش و دقت ، مسئولیت شناسی با پشتوانه همراه است . بیگمان این گفتگو ها به عنوان یک سند در گستره بی پاسخ گذشتن به ابعاد جنایات دو کشتار ۶۰ و ۶۷ ، بعد از این همه سال، از جانب " خودی " ها در آرشیبو جنبش باقی خواهد ماند!

مصاحبه گر در مقدمه گفتارش آورده است : « در مورد آنچه در زندانهای ایران گذشته است (و هنوز میگذرد) چنین است. از میان "غیرخودیها" روایت بسیار است، اما از میان آنانی که به عنوان "خودی" شاهد فجایع بودهاند، یا چیزی در مورد موضوع شنیدهاند، روایت بسیار کم است. در میان آنها، آنچه در خاطرات ایتالله منتظری آمده است، اهمیت بسیاری دارد. متأسفانه کسانی که زمانی آن سوی خط بودهاند، اکنون در وسط ایستادهاند یا کاملاً غیرخودی شدهاند، از سرمشق آیت الله منتظری پیروی نکرده و دانشی هایشان را انتشار ندادهاند.» و در ادامه آورده است :

« بسیاری کسان ممکن است بگویند ما که خودمان در موضوعهای مربوط به دستگیریها و زندانها و محاکمهها دخالتی نداشتهایم، پس چرا بایستی به این موضوع بپردازیم. بایستی اما به موضوع پرداخت، تا همه زوایای موضوع باز شود. همین نیز اهمیت دارد که کسی بگوید در محافل "خودی" دربارهی موضوع چگونه حرف میزدند، از اخبار زندان چه برداشتهای داشتند، اعداها را چگونه توجیه میکردند؟ به نقل از (سایت دویچه وله آلمان *) برای این پایه، پرسشگر رادیو صدای آلمان سراغ " خودی " ها رفتند. ایشان در همان مقدمه می افزاید : « در جستجوی پاسخ، سراغ بسیاری کسان که از "خودیها" هستند، یا بودهاند رفتیم. متأسفانه عمدتاً دعوت به گفتگو را نپذیرفتند. خوب بود که پرسشگر رادیو، لافال اسامی این " بسیاری کسان " از خانواده " خودی " ها را نام می برد تا ما نیز داعیه " دمکراسی طلبی " و " و انفسای " این بی چهره گی ها را بیشتر درمی یافیم !

نوشته ام اشاراتی پرسش انگیز نسبت به کارکرد مصاحبه شوندهگان داشته و دارد. باشد که توجه فعالان زندانیان سیاسی و خانواده های اعدایان را نسبت به این "عالمجنابان" بیش از پیش بر انگیزاند که از این امام زاده ها آبی گرم نمی شود ، آنان امروز نیز چون دیروز، سکوت را بر هرچه لب باز کردن ترجیح می دهند ، چرا که هنوز برای " غیر خودی" ها محلی از اعراب قائل نیستند و تنها به حفظ "کیان اسلام" و " عمود خیمه نظام " شان و حفظ " قداست " کسان شان از هر گردندی می اندیشند!

پرسشگر رادیو از سعید حجاریان می خواهد، نگاهش را درباره اطلاع خویش از ماجرای اعدامهای تابستان ۶۷ بیان کند. در این گفتگوی کوتاه و تامل برانگیز سعید حجاریان در قبال سئوال شکوفه منتظری ، به چند جمله اکتفا کرد و می گوید : « با این که آن موقع من معاون سیاسی استانداری اهواز (خوزستان) بودم، معالوف باید این پرونده باز باشد و اصلاح طلبان روی آن موضع بگیرند. اما اکنون که شرایط در داخل کشور مساعد نیست و رسانهها و احزاب و نهادهای جامعه مدنی قوی نیستند، امکان پرداختن به این موضوع وجود ندارد. سعید حجاریان» (سایت دویچه وله آلمان ***)

آیا واقعا سعید حجاریان ، آنزمان که رسانه ، تریبون و دهها نهاد بزرگ و کوچک مدنی به مدد اصلاحات امثال ایشان پا گرفت، توانست کاری از پیش ببرد که امروزایشان از کمبود آن می نالد و پاسخ به سئوال پرسشگر رادیو را به " اصلاح طلبان " حالت می دهد؟!

اجازه دهید تا پاسخ یک " خودی " دیگر، یعنی محسن سازگارا را نیز در قبال پرسش کننده رادیو، دنبال کنیم. سئوال: « دویچه وله: شما به عنوان فردی که دوره ای را در بخش های متفاوت حکامیت گذراندهاید، از اعدامهای سال ۱۳۶۷ چه شنیدید؟ به عبارتی خبر اعدامها را کی شنیدید؟ روایت آن چگونه بود و در مجموع بازتاب آن در دستگاه چه بود؟» پاسخ ایشان چنین است : « من در سال ۶۷، رئیس هیئت عامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران و در بخش صنعت کشور بودم. متأسفانه اطلاعات بیشتری از مردم عادی نداشتم... تازه وقتی ما متوجه شدیم، چند ماهی از ماجرا گذشته بود. زیرا آنها به تدریج به خانوادهها خبر اعدام را می دادند. بنابراین من هم خبر بیشتری از بقیه نداشتم. باید صبر کرد تا اسناد این حکومت منتشر شود و آ د مهایی مثل آقای پورمحمدی، وزیر فعلی کشور، که از عوامل کشتار بودند به سخن در آیند. مطمئناً از دل وزارت اطلاعات باید منتظر بود تا این اسرار منتشر شود و کم و کیف این فاجعه و دلایل این تصمیمگیری عجیب منتشر شود. البته آقای خمینی و پسرش احمد آقا، که در واقع مجوز اصلی را صادر کرده بودند، هر دو فوت کردند. اما شاید در میان اسناد بیت رهبری آن زمان هم بشود چیزهایی را پیدا کرد.» و در همین گفتگو ، اعلام می دارد : « اما دربارهی آن زد و خوردها ، هنوز زود است، که فضیلت کنیم و مقرر اصلی را پیدا کنیم. چرا که هنوز به تاریخ نپیوسته است... » (سایت دویچه وله آلمان ****) این جان کلام محسن سازگارا است !

خاتم فاطمه حقیقت جو نیز بعنوان نفر سوم این گفتگو ، حرف زیادی ندارد و اعلام می دارد: « من بازتاب اعدامها را در ساختار حکومتی آن زمان نمی دانم . آن سالها من ۱۹ ساله بودم و اولین سال تدریس در مدرسه بود.» و در بخش دیگری که از ۱۹ سالگی برون می شود و به درون مجلس ششم راه می یابد با زمی گوید : «... من فقط می گویم، در الویت کار ما نبود. من هنوز معتقدم در آن زمان ما نباید این موضوع را مطرح می کردیم. اما امروز وقتش است. چرا که کسانی که در آن قدرت هستند، همانهایی اند، که دستشان به خون اعدامهای ۶۷ آلوده است. ... » (سایت دویچه وله آلمان ****)

ابتداء ببینیم که دوستان این جنابان (حجاریان و سازگارا) در حق شان چه گفته اند. محمد قوچانی روزنامه نگار در معرفی حجاریان می نویسد : « ... حجاریان آگاه ترین سیاستمدار زمانه ما به شیوه کارجمعی بود. ... غلبه او بر شیطان نفس در تمامی راست کردن قامت تشکیلات به فرد، چنان در زمانه ، بلکه در تاریخ ما نادر است که کمتر همسانی ... در این یکصد سال اخیر، داشته است.» (محمد قوچانی، پدر خوانده و چپ های جوان، نشر نی، چاپ دوم، سال ۷۹، تهران، ص ۱۴۱ و ۱۴۲) او می افزاید : « ... سعید حجاریان هر چند یک مقام امنیتی سابق(یا گنجینه ای از رازهای سر به مهر)، روزنامه نویسی اصلاح طلب و رادیکال(بی پروای مصلحت)، مدرس و محقق صاحب سخن... بود.» (ماخذ پیشین؛ ص ۱۴۱) و دیگر اینکه بعد از روی کار آمدن و پیروزی محمد خاتمی، سعید حجاریان مشاور و دیگرتبته رئیس جمهور شد . پرسش اساسی این است که : کسی که با " گنجینه ای از رازهای سر به مهر" و در " تاریخ یکصد سال اخیر" ، همچنان بی " همتا" است. باید این گونه در برابر ابعاد چنین جنایتی آنهم بعد از ۲۶ سال بعد از سپری شده تابستان ۶۰ و ۱۹ سال بعد از کشتار تابستان ۶۷ ، توطئه سکوت بر گزینند؟

محمد قوچانی در مورد محسن سازگارا آورده است : « محسن سازگارا از هیات موسس و عضویت در شورای فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تا همراهی با بهزاد نبوی در وزارت صنایع سنگین ، راه درازی را سپری کرده بود تا به حلقه کیان ببینند» (ماخذ پیشین، ص ۷۷)

می ببینم " خودی " های وطنی ، بعد از کارکرد های اولیه خویش ، طی آن سالها حرفه عوض کرده اند. اولی وارد بخش معاونت سیاسی استانداری اهواز می شود و دومی وارد نوسازی صنایع سنگین ایران می گردد و سومی که سن و سالش به این جنایت قطع نمی دهد ، لذا توصیه می کند که سراغ امثال " پور محمدی " ها یا اسدالله لاجوردی ها قصاب اوین رفته و نبش قبرش نمایم تا زبان باز کنند ! با اینهمه متأسفانه باید بگویم : خاتم حقیقت جو، جسارت کرده و پای اکنونیان را به میان کشیده است.

مسئله اساسی این است که این جنابان " خودی " آگاهانه تلاش می ورزند تا از زیر بار جنایت کشتار ۶۰ شانه خالی کنند و از بر شماری ابعاد جنایت ۶۷ نیز به گونه ای فرار نمایند . تو گویی الان رسانه های جدی سراغ هر کدام از " خودی " های دیروز برآورد ، می گویند: ما طی آن سالها در بخش صنعت ، کشاورزی، جهاد و عمران مشغول خدمت به " امت " چند میلیونی بوده ایم و هیچ کدام مان در سرویس اطلاعات ، سپاه ، امنیت و راه انداختن آن دستی بر آتش نداشته ایم!

حال آنکه فراتر از آنچه از قول محمد قوچانی در بیان معرفی حجاریان آوردم در اقوال و کارکردش در اسنادی چند آمده است : « سعید حجاریان کاشی با نام مستعار سعید مظفری ، مهندس فنی (لیسانس مکانیک) از دانشگاه تهران و دکترای علوم

سیاسی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران. فعالیت سیاسی خود را از نهاد اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری آغاز کرد. در دوران وزارت "محمدی نیک" (زی شهری) مدیر کل آن وزارتخانه بود. پس از دولت "میر حسین موسوی" به تدریج خود را از وزارت جدا ساخته و به مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری پیوست و معاون سیاسی "محمد خونی" که رئیس آن مرکز بود، دست به همکاری زد. «رضا گلپور چمر کوهی، شهود اثبات، ج ۱، ص ۵۰۸» سعید حجاریان مدیر مسئول روزنامه "صبح امروز"، نائب رئیس شورای شهر تهران، مشاور سیاسی رئیس جمهور و بنا به گفته اطرافینش مغز متفکر "اصلاحات"، بود.

با فروریزی نظام سلطنتی و سرازیر شدن جماعت ریز و درشت آخوند بر سر کار، امور امنیتی و کار اطلاعاتی نظام از همان سالهای اولیه انقلاب، دست خوش تغییر و جابجایی قدرت ها شد. اطلاعاتی ها موازی هم و در کنار یکدیگر رشد کردند و از همه سو به جان مردم افتادند. رقابت اساسی آنها از یکدیگر تنها بر سر چگونگی کسب اطلاعات و نهایت اعمال سرکوب حول فعالان سازمانها و احزاب سیاسی ایران و سرکوب زنان، ملت های تحت ستم در جغرافیای ایران، در هم شکستن شوراها و سندیکاها و اتحادیه های کارگری، سرکوب اقلیت های مذهبی (بهایی، اهل حق و...) و دگراندیشان سراسر جامعه و ترور مخالفان نظام در خارج از کشور بود. تضاد آنها عمدتاً در چگونگی اداره جامعه از طریق جنگ و جدال دولت های وقت، از دوران ریاست جمهوری بنی صدر گرفته تا رجایی، ریاست جمهوری خامنه ای و دولت میر حسین موسوی و دو دوره رفسنجانی، خاتمی و تابه امروز نیز به کثیف ترین شکل ادامه دارد.

در این زمینه، گفتگوی روزنامه فتح با "عمادالدین باقی" که خود نیز از چهره های "اصطلاح طلب" بشمار می رود، خواندنی است: «... ما تا سال ۶۴ وزارت اطلاعات نداشتیم. قبل از آن سازمان اطلاعات پراکنده ای بود. نخست وزیر برای خودش تشکیلات امنیتی داشت. سپاه برای خودش تشکیلات امنیتی داشت. نیروی انتظامی برای خودش داشت. ارتش برای خودش تشکیلات امنیتی داشت و این پراکندگی فعالیت اطلاعاتی خیلی هم خطر ساز شده بود. لذا تصمیم گرفتند که آنها را یک کاسه بکنند و همه به یک سازمان اطلاعاتی واحدی تبدیل بشوند... وی ادامه می دهد: «... بحث این بود که وقتی آن همه سازمان اطلاعاتی تبدیل می شد به یک سازمان اطلاعاتی، تحت نظر چه کسی و با کجا باشد؟... آن موقع آقای حجاریان به عنوان نماینده دولت در مجلس شرکت می کرد و ایشان به شدت از نظریه یک ساختار دموکراتیک اطلاعاتی امنیتی دفاع می کرد... لذا بایستی طرح تشکیلاتی آن ریخته شود، یکی و دو سال طول می کشد. این است که عملاً در آن دوره وزارت اطلاعات از سال ۶۴ تا ۶۶ بیشتر در پی به اصطلاح سازماندهی خودش بود. از زمانی که وزارت اطلاعات جا افتاد و تبدیل به یک سازمان جا افتاده ای شد، دهه دوم انقلاب شروع می شود....» (عماد الدین باقی، «تازادی دموکراسی در ایران (باخوانی قتل های زنجیره ای)»، ج ۲، تهران نشر نی، چاپ اول سال ۷۹، ص ۵۵ و ۵۶) از اینرو بعنوان شاهد مثال در دولت میر حسین موسوی، می توان گفت: «بین دولت او و باندهای بازار، مولفه، حجتیه، دادستانی مرکز و دادگاه های دادرهای شهرستانها، دانشگاه های انقلاب اسلامی مرکز و شعبات، سازمان قضایی، واحد های ضربت و لومین های کمیته های انقلاب اسلامی، گروه های ضربت سپاه پاسداران (ثارالله - جندالله و...) و گروه های جاساد حزب الله، جدا از کارکرد شهربانی و ژاندارمری و ارکان ارتش، همه و همه بر سر تصاحب قدرت اطلاعاتی با یکدیگر در جنگ و جدال بودند. لذا همان ابتداء قیام بهمن ۵۷ به اینطرف» سعید حجاریان به همراه چند تن دیگر با سازماندهی تشکیلات "دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری" را با مدیریت جدید راه اندازی می نماید. حجاریان در دهه ۶۰ از مهم ترین مهره های اطلاعاتی رژیم و در دهه ۷۰ از کادرهای برجسته "دو خردادی" و از مهندسی این پروژه بود. سعید حجاریان معاونت ضد جاسوسی خسرو قنبری تهرانی را به عهده داشت. همین دفتر اطلاعات و... کمیته هایی را نیز در ابتداء کار در ضد اطلاعات ارتش و رکن دو تشکیل می دهد. این کمیته ها، همه کار اطلاعاتی برای بقاء و دوام نظام انجام می دادند. سر انجام اینکه افرادی همچون: سعید حجاریان، مرتضی الویری و دیگران در کانال های قانونی و مجلس تلاش می کردند با تصویب لایحه ای، تشکیل وزارت اطلاعات را که تماماً توسط خود آنها تهیه شده بود، فعالیت های اطلاعاتی را در یک سازمان گسترده هماهنگ سازند.»

ذکر این لازم است؛ وزارت اطلاعات رژیم اسلامی از بدو تاسیس با دو گانگی در مدیریت خودش روبرو بود. ... بطوری که «بخش های برنامه، سازماندهی، جاسوسی، حفاظت تا سال ۶۸ با خود سعید حجاریان، عباس عیدی و علی ربیعی و دیگر همراهند بود. اما بخش های عملیاتی و اجرایی آن بر دوش فلاحیان، پور محمدی، محسنی اژه ای، حسینیان و سعید امامی و... گذارده شد. معروف بود که در وزارت اطلاعات دو "سعید" است. سعید چپ (سعید حجاریان) و سعید راست (سعید امامی) در این دوره قتل عماد زندانیان سیاسی در سال ۶۷ یکی از جایزکارترین اقدامات رژیم به وسیله وزارت اطلاعات، طراحی، برنامه ریزی و اجراء شد». با اینهمه وزارت اطلاعات دست به دست می گشت. وقتی فلاحیان بر سر کار آمد و پور محمدی هم جانشین او شد. دوم خردادی ها نیز با ترک این وزارت خانه، به تاسیس "دفتر مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری" اقدام ورزیدند و ریاست آنرا موسوی خونیایی ها به عهده گرفت. حالا جناب حجاریان که این همه در سازندگی و شکل پذیری وزارت اطلاعات در آن سالها سهم داشته، کاملاً خود را مسلوب اراده نشان می دهد تا خویشتن خویش را از زیر بار کشتار ۶۰ رها سازد و از کشتار ۶۷ به ادعای اینکه "معاون سیاسی استانداری اهواز (خوزستان) بوم" شانه خالی می کند و فرار می نماید. تو گویی در آن مقطع در زندان

های اهواز کشتاری صورت نگرفت و مادران و پدران داغدار برای وصول ساک های فرزندان شان به کمیته ها و خود استانداری اهواز فرا خوانده نشدند. همسران و فرزندان بشمار می رندان های اهواز در پی قطع ملاقات ها این در آن در نمی زدند؟ آیا می توان پذیرفت آملی با مشخصه سعید حجاریان و با نقش مندی گسترده به آن همه "راز های سر به مهر" در عرصه اطلاعات و امنیت کشور، از ماهیت این کشتار ها بی خبر مانده باشند؟ اینگار ایشان با دشمنان رفته است که چند سال پیش طی گفتگویی اعلام داشته است: «وقتی مملکت در خطر بیفتد، بقا در خطر باشد. وقتی شرایط به سمتی رفت که با هم باشیم. من و بادمچیان هم در کنار هم قرار می گیریم...» (روزنامه انترنیتی روز، ۳ آذر ۸۴) به نقل از مقاله: (ایرج مصداقی، «توبه ملی» و نفی «خسونت» در نگاه اصلاح طلبان حکومتی»، سایت صدای ما - سه شنبه ۱۳ تیر ۱۳۸۵ - ۴ ژوئیه ۲۰۰۶) ***** ۵. اسدالله بادمچیان این جرثومه بازارو مفلوک هیئت مولفه، که راست ترین گرایشات نظام را از فردای قیام تا به امروز در کنار عسکر اولادی ها و امام (ره) نمایندگی می کنند.

آیا این حرف حجاریان تداعی گر نقل قول اکبر گنجی نیست؟ گنجی که خود از نزدیک این جانوران را می شناسد - تا حدی در سببشان بود- در بر ملا کردن عوامل قتل های زنجیره ای سیاسی و در مقام مقایسه بین محاکمه "مهدی هاشمی" و "فلاحیان" طی پیش فرضی گفت: «... سعید امامی بالا تر نمی رویم. چرا که با بالا تر رفتن، پای فلاحیان و دیگران به میان خواهد آمد و این به نفع نظام نیست که پای روحانیت در ماجرای قتلها باز شود. قداست روحانیت منوط به آن است که دامن آنها با اتصال به قتلها چرکین و الوده نشود» (عالیجناب سرخوش و عالیجنابان خاکستری، اکبر گنجی، ناشر طرح نو، سال ۱۳۷۹، چاپ هفتم، ص ۵۳)، البته امروز اکبر گنجی از آنروز جلو تر آمده و لی هنوز لیستی را ارائه نداده است. نتیجه آنکه این حضرات برای حفظ "کیان اسلام" و اینکه "مملکت در خطر" نیافتد. لب فرو می بندند و خفه خون می گیرند، تا راه خود جویند و قداست "این جانوران ماقبل تاریخ که مشحون از خون و خونریزی است" الوده نگردد و اینان بتوانند در سایه سار آن جانیان، ننه من غریبه بازی در آورند و همواره ای دزد و ای دزد کنند!

اگر بخوایم برای آشنایی بیشتر نسل جوان جامعه پیرامون محمد محسن سازگارا شناسنامه ای نوشته شود، جدا از آنچه از قول محمد قوچانی آوردیم، در کوتاه سخن باید گفت: «محمد محسن سازگارا، از هیئت موسس و عضویت در شورای فرماندهی سپاه پاسداران، از برنامه ریزان سرکوب گسترده ای سال های اولیه دهه ۶۰، عضو دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری، از مدیران ارشد سابق رادیو و تلویزیون و مدیریت تولید رادیو در سال ۵۸، ریاست هیئت عامل سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، همچنین قائم مقام وزیر برنامه و بودجه در شورایی انفورماتیک و افتخار نوشتن اساننامه ی سپاه پاسداران را با خود بیک می کشد. عضو شورای سردبیری نشریه های جامعه، توس، گلستان ایران و غیره بوده است. جدا از این سازگارا از همراهان خمینی در نوفل لوشاتو و یکی از تنظیم کننده گان اطلاعیه ۱۰ ماده ای دادستانی در همراهی با بهزاد نبوی در بهمن ۱۳۵۹، برای پایه ریزی سرکوب و خشتناک نیروهای انقلابی در آن سالها بوده است. بهزاد نبوی در حق همکار سابقش سازگارا می نویسد: «در یک جایی یک معاونت مهمی بود که آقای سازگارا مسئول آن بودند و خیلی از کارهای سیاسی هم که باید در وزارت کشور انجام می شد و در این معاونت به سرانجام می رسید» و ی ادامه می دهد: «اعلامیه ۱۰ ماده ای دادستانی که در سال ۶۰ صادر شد، در نخست وزیری تنظیم شد نه در وزارت کشور و با دادستانی بلکه توسط معاونت سیاسی» به انجام رسید ***** ۶. همین سازگارا بعد از آمدن به خارج از کشور، جدا از مقامات پیش گفته، خود یک تن از سخنگویان رفتارندوم ۶۰ میلیون دات کام هم بوده است. بعد تر نیز به زعامت دانشگاه های ایالات متحده آمریکا به آنجا سفر کرد. آنگونه که خود در گفتگو با رادیو دوپچه وله بیان می کند: «... اما در خارج از کشور با "مرکز اسناد نقض حقوق بشر در ایران" در دانشگاه بیل همکاری کردم...» امروز خود را سر پلی برای روشنگری نسبت به راز های نا گفته، در چهارچوب سیاستهای "دانشگاه بیل آمریکا" بویژه «بخصوص در رابطه با همین پروژه کشتار ۶۷» به انجام می رساند!

تو گویی با مردم همراه نبودن و با ساز سیاست های جهانی سرمایه داری همراه شدن، فصل مشترکات چنین جنابانی است، که دیروز در راس مسئولیت هایشان، آنگونه بر چشم مردمان ما خاک پاشیدند و امروز نیز آنگونه خود را آتش بیار میدان استراتژی بوش و محافظه کاران همراه او در برابر مردمان من می شمارند تا با پخش "جزواتی" خود را از بار کرده ها شان رها سازند!

در این میان و از عناصر خودی، تکه هایی از خاطرات توفیق عظیمی، عمق نگاه ما برانگیخت. تا در برابر تلاوت ایستادگی آن همه جنابانی زیر آوار دار، ا شکم را به اندرونم فرو برم و بر آفریننده گان چنین جنابانی برای هزارمین بار تف و نفرتم را برون ریزم که ریختم!

توفیق عظیمی، ماجرا را از شب ۳۰ تیر، که همراه با همبندهایش از سالن شن اوین خارج می شود، آنگونه شرح می دهد: «چشمبندها را زدم و به صف ما را سوار مینیوس های اوین کردند... ما را به انفرادی آسایشگاه بردند. در آن جا با خواندن اسلامی، ما می بایست رو به دیوار با چشم بند بایستیم و لباس خود را در آورده، آماده رفتن به سلول های انفرادی باشیم. هنوز اذان صبح را از بلندگوها پخش نکرده بودند، که صدای یکی از شکنجه گران به نام مجید قدوسی را شناختم. او فریاد می زد، تن هیچکس زیر پوش نباشد و با مازیکی که داده می شود، نام خود و نام پدرتان را روی بندتان بنویسید. آنهایی که شهرستانی هستند نام شهرشان را هم بنویسند... چند روز پس از انتقال به انفرادی اسلامی عده ای دیگر خوانده شد. باز هم چشم بند زده آماده بودیم برای رفتن به دادگاه ویژه پشت سر هم راه می رفتیم، تا رسیدیم به ساختمان قدیمی اداری اوین... در طبقه دوم اتاقی را به دادگاه اختصاص داده بودند. در زیر زمین همین ساختمان وسایل دار زند را مستقر کرده بودند.» او استخر اوین را، که جلوی آسایشگاه قرار داشته است، دیده با آن "هزاران دمپایی و کفش" متعلق به اعدام شگان، که در استخر تلبار شده بود. (توفیق عظیمی: مقاله "تابستان سپاه ۶۷"، سایت اخبار روز، ۲۳ مرداد ۱۳۸۳، به نقل از سایت دوپچه وله اما

امیر جواهری لنگرودی
۱۲ شهریور ۱۳۸۶

